START

REEL 18

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the
manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910
301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 mm

1 2 3 4 5

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

*Ms.
coll. no.60 RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHme SEE NEXT CRD

*Ms.
coll. no.60 RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHme

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 18

(Richter-Bernburg No. 161)

Author: Anonymous

Title: Mūjez-e Kommī

132 fols., 178 x 115 mm

اندر جرب فصل پنجم اندر ظفره فصل ششم اندر موی فزونی
فصل هفتم اندر قرحهٔ چشم فصل هشتم اندر دمعه فصل نهم
اندر علاج ضعف بصر فصل دهم اندر علاج سلاق باب دهم
اندر علاج گوش این باب سه فصل است فصل اول اندر علاج
درد گوش فصل دوم اندر علاج قرحهٔ گوش فصل سیم
اندر علاج گرانی گوش باب یازدهم اندر بیماریهای بینی
و این سه فصل است فصل اول اندر علاج خون بینی فصل دوم
اندر علاج گند بینی فصل سیم اندر علاج قروح بینی باب دوازدهم
در علاج بیماریهای دهان این باب چهار فصل است فصل اول
اندر طرقیدن لب و آماس لب فصل دوم اندر علاج [illegible]
دهان فصل سیم اندر علاج خورده شدن گوشت بن دندان
فصل چهارم اندر علاج گند دهان باب سیزدهم
اندر علاج درد دندان باب چهاردهم اندر علاج بیماریهای
زبان این سه فصل است فصل اول اندر آماس زبان

فصل دوم اندر گرانی زبان فصل سیم اندر علاج طرقیدن پوست زبان
فصل چهارم اندر ادلاغ زبان فصل پنجم اندر بیماریهای گلوگاه او را
بتازی خناق گویند باب پانزدهم اندر بیماریهای سینه و شش
که بسبب نزله شود و این شش فصل است فصل اول اندر سعال
فصل دوم اندر نفث یعنی خون بر آمدن فصل سیم اندر علاج سل
فصل چهارم اندر علاج ربو فصل پنجم اندر علاج ذات الریه فصل
ششم اندر علاج ذات الجنب و شوصا باب شانزدهم
اندر علاج بیماریهای دل این شش فصل است فصل اول اندر علاج
دل گرم فصل دوم اندر علاج دل سرد فصل سیم اندر [illegible]
دل فصل چهارم اندر علاج خفقان گرم که از سوء المزاج دل تولد کند فصل
ششم اندر غشی و بیهشی باب هفدهم اندر بیماریهای معده
این باب پنج فصل است فصل اول اندر درد دل گرم و [illegible]
فصل دویم اندر درد معده بسبب سوء المزاج گرم [illegible]
فصل سیم اندر علاج اورام معده فصل چهارم اندر علاج [illegible]

[illegible]

و فتوح معده فصل پنجم اندر هیضه باب هیجدهم
اندر علاج انواع اسهال باب نوزدهم اندر علاج زحیر باب بیستم
اندر علاج بیماریهای مقعده و این سه فصل است فصل اول اندر بواسیر
فصل دوم اندر علاج کوفتگی و آماس مقعد فصل سیم اندر بیرون
آمدن مقعد باب بیست و یکم اندر علاج انواع قولنج این باب [illegible] فصلست
فصل اول اندر علاج [illegible] آماس گرم بود فصل دوم
اندر علاج قولنج که از [illegible] باشد فصل سیم
اندر علاج قولنجی که از خشک شدن ثفل باشد فصل چهارم اندر علاج ایلاوس
فصل پنجم اندر علاج قولنجی که بسبب کرمان و حب القرع بود
بیست و دوم اندر علاج بیماریهای جگر و این سه فصلست فصل اول
اندر سوء المزاج گرم فصل دوم اندر سوء المزاج سرد فصل سیم
اندر علاج آماس گرم که در جگر بود باب بیست و سیوم
اندر علاج آماس سرد که اندر جگر بود باب بیست و چهارم
اندر علاج بیماریهای سپرز این سه فصل است فصل اول

در علاج آنکه با حرارت بود فصل دوم اندر علاج درد سپرز که
با سردی بود فصل سیم اندر علاج درد سپرز که با باد بود و آن نوع
قراقر بود باب بیست و پنجم اندر علاج یرقان و این سه فصل است
فصل اول اندر علاج یرقان گرم فصل دوم اندر علاج یرقان
که بسبب سده جگر بود فصل سیم اندر علاج یرقان سیاه باب
بیست و ششم اندر علاج استسقا این چهار فصل است فصل اول
اندر علاج سوء [illegible] فصل دوم اندر علاج استسقاء لحمی
فصل سیم اندر علاج استسقاء طبلی فصل چهارم اندر علاج استسقاء زقی
باب [illegible] هفتم اندر بیماریهای گرده و مثانه و این [illegible] فصل است
فصل اول اندر علاج آماس گرم اندر گرده فصل دوم
اندر علاج آماس سرد اندر گرده فصل سیم اندر علاج بول الدم
و سوزش آب تاختن و ریشها که اندر مثانه [illegible] بود فصل
اندر علاج ریگ که اندر مثانه و [illegible] تولد کرده بود فصل پنجم
اندر سلس البول فصل ششم اندر علاج دیابیطس فصل هفتم

مرد چشم را با مرسی بمالد و مثانه بچه را بمالد تا میزیدن آسان شود
و چون نافش را گل سرخ و برگ مورد را نرم بکوبد و بپاشد مرد و زن
تا سه روز بشوید با آبی که در وی گل سرخ و برگ مورد جوشیده باشد
و خوابانند در جایی که سخت روشن نباشد و روغن بمالد مرد و زن کرسی
بروغن شیرخشت سخت بمالد تا چهار ماه و دختر را بروغن بنفشه
نرم نرم بمالد تا دو ماه بعد از آن خواب کنند تا جنبیدن لطیف مردودی
بالحان خوب فصل دویم که در شیر دادن و واجب آنست که بچه را مادر خود شیر
دهد از بهر آنکه شیر مادر موافق ترین شیرهای دیگر است مر طبیعت بچه را
اگر مادر در شش [illegible] بیماری نباشد که شیرش را تباه و فاسد بکند از بهر آنکه
بچه در شکم مادر خون حیض غذا او می باشد وقتی که از مادر زاید طبیعت آن
خون را بسوی پستان گرداند شیر میشود غذا از طفل میشود از بهر آنکه
غذا طفل مناسب و موافق آن غذا شود که در رحم غذا او آن بچه بود
نیز بهر این معنی شیر مادر موافق تر می بود از شیر زنان دیگر و اگر ضرور
شود بسبب آنکه شیر مادر یا بسبب بیماریها یا بسببهای دیگر

فصل سیوم اندر هشیار کردن دایه آن وقت که دایه داده هشیار

می باید که دایه را اندر زمان که عمر وی از بیست و پنج سال تا چهل سال

باشد و مزاج وی تندرست باشد سینهٔ وی فراخ باشد هر دو پستان

وی معتدل باشد در کلانی و خوردی و سختی و نرمی هر دو پستان معتدل

باشد در کلانی و خوردی و دایه می باید قریب العهد نباشد و بعید العهد

وقت نهادن بار که میان نهادن و شیر دادن یک ماه و یک و نیم ماه

گذشته باشد و میانه باشد در فربهی و لاغری و اسقاط نکرده باشد

و مستحب آنست که اول شیر مادر دهند تا مزاج مادر و مزاج شیر مادر

باعتدال آید و بهترین آنست که پیش از شیر دادن اندکی عسل بچشانند

بستانند خاصه در اول شیر دادن باشد و گریستن اندکی پیش از

شیر دادن مفید است و اگر شیر اندک باشد این طعام بخورد

که شیر زیاده شود بگیرد لشک گندم و لشک جو هر دو برابر کنجد

بادیان بکوبد هم سنگ خشخاش مفید یک کف با شیر بپزند و بخورد

فصل چهارم اندر غذا طفل وقتی که طفل محتاج شود اندر شیر

تر غذا را چنانچه باید نان و شکر و روغن بادام یا روغن شیر سخت تازه

خورانند و اندک از شیر وقتی که سخن گفتن آغاز کند زبانش با شیره و عسل بمالند

و هر سخنی که گفتنش آسان و سبک باشد تلقین کند فصل پنجم اندر بیرون آمدن وقت

دندان آید وقتی که دندان بر آمدن آغاز کند طعامی که بخاییدن نرم باشد

بدهند و طعامی که بخاییدن نرم نباشد ندهند و بن دندانها را بخرگوش

یا روغن مسکه بمالد یا بچربی نوع مرغ خانگی چرب کند و سر و گردن بچه را

بار و روغن بنفشه با آب گرم بزند و چرب کند و در گوش چکانند

و عادت کند همیشه بن دندانها بمالد و وقتی دندان بر آمدن بگیرد

اما پس بن دندان درد و چشم و اسهال و تشنج و خاریدن گوش

اما پس گلو عارض میشود علاج وی یاد کنیم فصل ششم اندر جدا کردن از شیر

اصل آنست که طفل را از شیر جدا کند بعد از دو سال که

تمام شود و بتدریج طعام خوردن بیاموزد نان را در شوربا

ریزبا ترید کند که بگوشت مرغ خورده فربه بچه باشد و هر روز اندک

اندک از شیر جدا کند یک دفعه باز ندارد و اندک اندک از طعام شیر

زیاده کند ولولها سازد از آرد میده و شیر و شکر پیش وی نهند
تا وی بازی کند و اندر آب خنک ندارد که از زیاده شدن و کلان
شدن باز میدارد و آب نیم گرم زیاده میکند و هرگز شراب و نبیذ نخورانند
تا چهارده سال از بهر آنکه دماغ وی را و ذهنش و عقلش را ضعیف کند
و آب خیار و کدو و خربزه دهند وانه و هر چیزی که تسکین عطش کند
دهند و اندر تابستان گرم و زمستان سرد از شیر جدا نکنند الا
ضرورت و بهترین اوقات از شیر باز کردن تیرماه است
فصل هشتم اندر بیماریها که اطفال را افتد اگر بچه را بیماری ظاهر شود اول
تدبیر مادرش بباید کرد بعد از آن علاج بچه و اورام اللثه گرش روغن دندان را
اما پس کنند نرم نرم بن دندان بانگشت فشارند و روغن بنفشه با روغن
بابونه یا روغن شبت با عسل بیامیزند و بمالند و شکم وقت دندان
برآمدن اسهال افتد بعلاج مشغول نباشند تا افراط نکنند و اگر افراط کنند
حمیت کنند شکم بچه را با زیره کرمانی و انیسون و تخم کرفس باکادر سرکه را
با سرکه بپزند با زیره کرمانی و گل سرخ را با سرکه تر کنند و ماش بریان شده

زیره و انیسون و تخم کرفس را بکوبند و بر ابریشم بپاشند و بر شکم ضماد
کنند و قی که مزاج بچه گرم نباشد بسته شدن شکم ناف بچه را زهره
گاو بمالند یا روغن خوش مزه بمالند یا شاف سازند از شکر
و نمک و گل خیری استعمال کنند حب السعال و لعوق دهند که از کثیرا
و بادام مغز و تخم کدو و مغز تخم آبی معجون کرده با جلاب و اگر
رطوبت ظاهر شود سر بچه را اطلا کنند با عسل و بن زیر بالش را با انگشت
نرم فشارند تا قی کند و صحت یابد از زکام و اگر زکام شود گرمی
در آرند آب گرم بر سرش ریزند ضیق النفس غرغره کردن بود الحشم
کتان نغز بکوبد و با عسل عجین کنند بلیسانند با زیره معجون کرده
با عسل بلیسانند و ماء العسل اندک اندک بخورانند اما پس کلو شکم بچه را
با شافه نرم کنند و شراب مغز توت بدهند و میده که در دهان آن
اگر سپید باشد گلنار و پوست انار و سماق و زرد چوبه از هر یکی
دو درم سنگ بازو نیک و نیم درم سنگ زعفران نیم دانگ سنگ
همه را نرم بکوبند و در دهان اندر پاشند و اگر سرخ باشد

روا باشد که گل بنفشه و گل سرخ سرد ورا از رم کوفته کفایت است
واگر سیاه باشد این تباه است وگشنیده‌اند در معالجات بقراط
آورده است اهل بصره را دارو هاست میدهند اطفال را وقتی که
در دهان اطفال قلاع سیاه شود اثر محمود میدهند از ایشان گرد آن
آورده ام بعد از بحث بسیار صفت وی این است هلیله زرد سوخته
دانه خرما سوخته گشنیز سوخته طباشیر گلنار را از هر یک جزو همه را
نرم بکوبد و استعمال کند با آب گشنیز و با آب عنب الثعلب و روغن گل و
موم اندر دهان نرم بسایند و با این طلا و اگر اثر حرارت بماند با
خاکسترهای شور طلا کنند از گوشش تری آمدن عسل و خمیر سرد ورا
بیامیزد اندکی زاک شب با زعفران و پلیته سازند از ابریشم و با آن داروها
کنند و اندر گوش نهند و اگر شبت را انها با شراب بند بسایند
نافع باشد و اگر سیلان رطوبت درو باشد شیاف سپید را
با شیر مادرش حل کنند و اندر گوش چکانند یا روغن گل آمیخته
گرم کرده چکانند علامتش ورمی باشد اندر غشاء دماغ علامت وی

اگر

آن باشد روز زیک سر بچه مغاک باشد و چشم وی زرد باشد علاج وی
ضماد کند پیش سر را با زرده خایه مرغ با روغن گل آمیخته چند بار بکند آن
ناف بوی نان گرم بکوبند و با سپیدی خایه مرغ بیامیزد و ناف بر اندايد
چند بار بیرون آمدن مقعد پوست نار و مازو و گل سرخ و گلنار را سینی
وشبت اینها را بجوشانند و اندر وی نشینند که نیم گرم بود زحیر که بسبک برود
بود تخم اسپندان و زیره از هر یکی سه درم سپنگ نرم بکوبند و با سمن
کتانه عجین کنند و با آب سرد بخورد تی بی انداز ده پوست پسته بیرونی را
نرم بکوبد دو دو دانگ سپنگ با آب سیب ترش بدهند یا ... سنگ
سنگ از قرنفل بخوابی بخورانند چیزی از پوست خشخاش و تخم
با شکر و شیر بستش با روغن کدو و روغن بنفشه چرب کنند ریح الصبیان
ام الصبیان نیز میگویند این بیماریست که بکنار امیشود د بیماری صغیر
و حرمل و زیره از هر یک یک جزو برابر نیک نرم بکوبند و ازین مجموع مقدار
سه حب با آب مرزنگوش با شیر مادر بدهند باب دویم
اندر علامات چهار اخلاط و این چهار فصل است فصل اول

اندر علامات غلبهٔ خون سرخی روی و شیرینی مزهٔ دهان و اندکی اشتها
و سرخی بول و غلیظی و آن جا بهیار خون که کم کردن عادت کرده باشد
خاریدن و بر بدن ظاهر شدن دملها و ریشها و وقتها سیلان خون ماندگی
اندر خود یافتن و اگر با این علامتها یار شود جوانی و فربهی مزاج گرم و
تدبیر پیشین موجب زیاده شدن خون باشد یقین میشود که خون غالب است
فصل دوم اندر علامات غلبهٔ بلغم سپیدی لون و نرمی تن و خنکی
و کم تشنگی گر بلغم شور باشد و بسیار خوابی و کاهلی و پری آب دهان
و سپیدی قاروره و آرزوی چیزهای شیر و اگر بدین علامتها یار شود
سال کهولت و تدبیر متقدم که موجب زیاده شدن بلغم بود و سردی مزاج
و فصل زمستان یقین می شود که بلغم غالب است والله اعلم بالصواب
فصل سیم اندر علامات غلبهٔ صفرا زردی لون و تلخی دهان و تشنگی و تیزی
نبض و عظمی و تشنگی سخت و غثیان و بول تنک سرخ و زردی سپیدی
چشم و آرزوهای چیزهای ترش و خستگی زبان و درشتی و خشکی پوست و
بیخوابی و وقتی زرد و سبز و هوای خنک راحت یافتن و اگر با این علامتها

یار

یار شود سال جوانی و گرمی مزاج و فصل تابستان و تدبیر متقدم موجب گرمی
و خشکی باشد یقین میشود که صفرا غالب است فصل چهارم اندر علامات
غلبهٔ سودا خشکی تن و سبزا رنگ و بول سیاه یا سبزی و بدی اشتها
دروغ و خون سیاه و غلیظ و فکر زیاده و غم و خلوت اختیار کردن
و ترشیدن و کره و خارش و بهق سیاه و ریش بتابه و سپرز کلان شدن
و اگر با این علامتها یار شود سال کهولت مزاج سردی و خشکی و تن بوی
ناک یقین میشود که سودا غالب است باب سیوم اندر تدبیر فصول
سال و این چهار فصل است اندر فصل بهار فصلیست مانند خون معتدل چنان باید که
اندرین فصل فصد کرده شود و دارو مسهل خورده آید پیش از آنکه
هوا گرم گردد و بادها متحرک شود اندر تن چنان که بقراط میگوید
هرگاه که محتاج باشد بفصد کردن یا مسهل خوردن می باید که اندر فصل
بهار فصد کند یا دارو خورد گوشت و شیرینیها کمتر باید خوردن
خاصه آنکس را که بیمار بهار امتلا عادت بود و چون ثقل پیش و اوجاع
مفاصل و جهات عصوح و مانند اینها و غذاهای لطیف و معتدل

بکار دارد چون جوزه و ماکیان و دراج و تیهو و بزغاله و بره و خایه
نیم برشت و از ترها کوک و تلخه و ترشیها نیز موافق باشد و شیرینی همیشه
و بسیاری مباشرت مکروه نباشد و اندرین فصل گرمابه بیشتر بکار دارد
فصل تابستان مزاج تابستان گرم و خشک است تدبیر احتراز باید کردن
اندر میها و شرابها و داروها و بوی افزارهای گرم و از طعام گرم تا
حرارت غریزی فرو ننشاند و خاصه اندر جایهای گرم سیر و از
غذاها همان که بفصل بهار و لیکن نه ترشی سخت و از حرکت و ریاضت
و آفتاب اندر پاشیدن حذر کنند و مربا بداد شربت خنک خوردن
چون سکنگبین و شراب انار و غوره و حماض و مانند اینها و میوهای سرد
ممزوج خورد و فصد و مباشرت کم کنند و اندر گرمابه دیر نباشند و وقتی
بکار دارد و اندرین فصل مسهل نخورد الا بوقت ضرورت و اختیار
کنند با آب میوها و آب لبلاب و بنفشه و هلیله و خیار شنبر و شراب
الورد فصل خریف سه ماه این فصل سرد و خشک است و لیکن سردی
وی معتدل است و خشکی وی نامعتدل چنان باید که احتراز کرده شود

اندر

اندر وی از جماع و هر طعام و شرابی که سرد و خشک بود و هر چه گرم باشد
بکار دارد و چون گوشت بره و زرده خایه نیم برشت و شراب تنک
و سپید و شوربای چرب و انگور شیرین و وقتی قی کنند از بهر آنکه اندرین
فصل قی کردن تب می آورد و پرهیز کنند از هر چه سودا انگیزد و عفونت
بیشتر کند و حمام بکار دارد و روغن خیری یا روغن بنفشه بمالند و تنها
معتدل و میل تسکین اخلاط پیش از آن کند که استفراغ و مسهل و فصد
و اگر اندک بیماری ظاهر شود اندر علاج وی مشغول گردد پیش از آنکه
زیاده شود که فصلی بد است و تباه چنانکه بقراط گوید ان فی
الخریف یکون الامراض احدّ و اقتل فی اکثر الامر فاما الربیع فاصح
الاوقات و اقلها موتا و اندرین جمله تدبیر مرطب بکار دارد
تدبیر فصل زمستان زمستان سرد و تر است اندر وی چیزهای گرم
بکار باید داشت چون کبوتر و خشک و کباب و شراب و حلواها
و ترهای گرم و بوی افزارها و حرکت بسیار و مباشرت زیان
ندارد و غذاهای غلیظ بکار دارد چون سر بریان و هریسه و تیهوج

وانچه با بنها ماند و بیشتر خورد از بهر انکه معده اندر زمستان گرم تر
بود بحکم بستگی مسام و خواب بیشتر بود چنانکه بقراط میگوید الاجواف
فی الشتاء والربیع اسخن ما یکون بالطبع والنوم اطول ما یکون فینبغی ما یکون
فی هذین الوقتین ما یتناول من الاغذیه اکثر و ذلک ان الحار الغریزی
فی الابدان فی هذین الوقتین کثیر و این تدبیر کسانی راست که سرد مزاج
باشند گرم مزاجانرا ازین چیزها کمتر باید خوردن از بهر انکه اگر
بزمستان عارضه ظاهر شود و باول بهار پدید آید اسهال را مبادرت
بایدکردن از بهر انکه بیماری نیشود اندرین فصل مگر بسبب کلان نباشند
و اسهال صواب تر از فصد و قی است باب چهارم
اندر مزاجها و طعامها و توابع آن این هفت فصل است فصل اول
اندر حبوب گندم گرم و تر است و موافق ترین حبوبهاست اندر تن
ادمی و نیکوترین غذاها جو سرد و خشکست غذا وی کمتر از گندم است
نخود سپید گرم و تر است فربه کننده نخود سیاه و سرخ قوی تر است
در گرمی از نخود سپید زرشک سرد و خشکست سردی کمتر از خشکیست

نور چشم را تاریک میکند ارزن و گاورس سرد و سرد اند و خشک و سرد
شکم بندنده اند باقلی سرد و خشک است نفاخ است معده را تباه کند
الا انکه نزله را مانع است سرفه را نیک مفید است حلبه گرم و خشکست
گرمی وی بیشتر از خشکی است ماش سرد و تر است گوهر نغز دارد
لوبیا سرخ است و سپید است و سیاه انکه سپید است سرد و خشکست
و انکه سرخ و سیاه است اندروی گرمیست نفاخ همه معده را تباه است
برنج سرد و خشکست خشکی وی بیشتر از سردیست از بهر انکه شکم را
می بندد کنجد گرم و تر است معده را فاسد میکند و سست میکند
بسبب دهنیه وی خشخاش سپید است و سیاه سرد و تر است سپید
خوردن را نیک است با شکر سیاه و سپید سرد و خواب آورنده
سرد و سپید معده را انگبین و نزله را مانع است فصل دوم
اندر مزاج گوشتها همه گرم و تر است بیشتر غذا دهند و بیشتر خون
زیاده کنند بعضی از بعضی بهتر همه حیوان از پرنده یا غیر پرنده
... اندر هوا است وی فاضلتر از انست که در نقصان است گوشت

بجشه گرم و تر است گوشت بره گرمی کمتر است تری بیشتر و زود گوارنده است گوشت ماهی علی الاطلاق سرد و تر است ولیکن بتفاوت اندر وی

از گوشت بجشه گوشت بز و گوشت تکه گرم و خشک است گوشت بزغاله […] سردی و تری بحسب خردی و کلانی و شیرینی آب و شوری که در وی است

با عتدال نزدیکست و بهتر و لطیف تر است از گوشت بره از بهر آنکه […]نه در آب شور است سردی و تری کمتر است آنکه در آب شیرین است

گوشت بره گران تر است و بلغمی تر گوشت گاو سرد و خشکست و دشوار […] سرد و تر است و نرم تر است اما ماهی علی الاطلاق معده را سپید کند

گوار است گوشت گوساله مایل است بحرارت و رطوبت بر دل نیکست […]سست کند و تشنگی آرد تا تازه باشد یا شور اما آنکه شور است بسبب

با عتدال گوشت اشتر گرم و خشکست غلیظ است سودا انگیز است […] شوری و اما آنکه تازه است بسبب لزوجت وی و اگر تدبیر کند

نیکو نیست گوشت اسب گرم و غلیظ سودائیست مضر است […] بوی افزارهای لطیف کند تشنگی و لزوجت می برد فصل بیستم اند

نیکو نیست با لطیف مزاجان گوشت ماکیان گرم و تر است سبک است […]یان بره ها کوک سپید و تر است محمود الغذا است فاضلترین […]

اندر معده و زود گوار است گوشت مرغ خوزه زود گوار است […] غذا دهنده تر است از تر ها و دیگر تلخه قوت دهی نرد دست

و طبیعت نرم کننده است گوشت کبوتر گرم و تر است کبوتر […] عفونت کوک سردی و تری کمتر از گوشت سده جگر و سپرز را

بیابانی را رطوبت کمتر از اهلی کبوتر بچه را رطوبت بیشتر است […] بگشاید آب فسا[…] د دوی یرقان را سود کند که از سده بود

خاصه آن کبوتر که در خانه زاده بود و آنکه گرد بال او بود سبک تر و […] جگر را نیکست تره تیزک گرم و خشکست درد سپر آرنده است

غذا پسندیده تر گوشت بط و مرغابی گرم و تر است و غذای بسیار آ[…]ه را یاری کند حب الرشاد و برگ اسپندان سرد و گرم و خشکست

تب آرنده است گوشت فاحته گرم و خشکست و طبیعت بندنده است […] هضم را یاری کننده است خرفه سرد و تر است و در ساق وی

قبض است خون بر اندازد اخش را اسود کند و برف زبان را فایده کند
باد رنجبویه گرم و خشک است نافع است دل و معده سرد را که کند تا گرم
و خشک است هضم را یاری کند بلغم را کم میکند و درد سر آرد گشنیز تر
غالب بر وی سردیست بخار معده را که سوی سر رود باز دارد
کرفس گرم و خشک است هضم را یاری کند بلغم را کم میکند باد را تحلیل کند
معده و سپرز و جگر را میگشاید مدر حیض است و درد سر آرد
اگر با برگ کوک بیامیزد و بخورد درد سر میکند پودنه گرم و خشک است
معده را نیک است شوره ی بیلک بتازی سپر موسیکویند بخیج سرد
و تر نمد و اصحاب تب غب را و تب محرقه را و یرقان را منفعت
میکند و اندر بستن شکم و اطلاق شکم عملی ندارد اسفاناخ معتدلست
در گرمی و سردی سلفه را نافع است طبیعت را نرم کند
فصل چهارم اندر بیان [illegible] ترب گرم و خشک است آب وی سده
میگشاید جرم وی طعام را فاسد میکند آروغ کنده می آرد دیر
هضم میشود دیر از معده فرو می آید معده را اودند از او کلو را

تازه است برگ وی بهتر از بیخ وی است و گوارنده است پیاز
گرم و خشک است و در وی رطوبت هست و نفخ بسبب این شهوت
جماع می انگیزد و منی زیاده میکند ولیکن درد سر آرنده است
گرم و خشک است دل و دماغ را گرم میکند گزر گرم تر است نفاخ است
دیر هضم میشود شلجم گرم و تر است زود هضم میشود نفاخ است
منی را زیاده میکند و ادرار بول میکند نور چشم زیاده میکند
فصل پنجم اندر میوه های تر نار ترش سرد و خشک است و شکم بندد
نار شیرین اندر گرمی معتدلست خاصه آمیس آبی شیرین اندر گرمی
معتدلست آبی ترش خشک است سرد و معده را قوت دهند
و سرخ و قابض است شفتالو سرد و تر است غلیظ است مولد
بلغم است زرد آلو سرد و تر مولد رطوبات است توت سپید گرم
و تر است سیاه در سردی معتدلست سرد و شکم نرم کننده اند
خرنوب سرد است و طبیعت سخت کند انکه شیرینست در سردی
کمتر و طبیعت بستن کمتر انگور سیاه و شیرین گرم و تر است و خشک اما

وطبیعت را نرم کند خرما وخرما تر گرم و نرم و در درجه آرنده و معده
سست کننده و از وی خون غلیظ سودائی تولد کند آلوی شیرین معتدلست
اندر سردی و تری شکم نرم کند آلوی ترش سرد و تر است آنکه تر است
طبیعت کمتر نرم میکند خربزه سرد و تر است آنکه شیرینتر وی کمتر است
سردی وی بیشتر است خیار و خیار بادرنگ سرد و سرد و تر است مولد
بلغم و باد است فصل ششم اندر بیان میوه‌های خشک عناب معتدلست
در گرمی و سپستان گرم و نرم است باعتدال بادام شیرین گرم و
نرم است باعتدال بادام تلخ سرد و تر است غلیظ و نفاخ و گوارنده
گوز خشک گرم و خشک است آنکه تر است در گرمی و خشکی معتدلست
شفتالو خشک معتدلست در گرمی و سردی زرد آلوی خشک مزاج
وی معتدل از ترشی و شیرینی ویست آنکه شیرین‌تر است میل بگرمی دارد
آنکه ترش است سخت سرد و خشک است مویز شیرین گرم و نرم
آنکه ترش است پسته معتدلست در گرمی و سردی سینه و معده گرده
و مثانه سخت میکند فصل هشتم اندر بیان روغنها روغن کنجد

در گرمی

در گرمی و خشکی معتدلست آنکه بریان کرده باشد گرم و خشک است
روغن بنفشه سرد و نرم و لطیف است روغن گوز گرم و خشک است روغن کتان
گرم و خشک است روغن زیت زیتون میوه درختی است چون سنجد
فرغانه از وی روغن میگیرند آنچه از خام وی میگیرند آنرا روغن الانفاق
میگویند و آنچه از پخته میگیرند آنرا روغن رکابی گویند زیت الانفاق
خوردن بهتر و از رکابی صابون سازند و لبو زند و روغن زیت رکابی
گرم و خشک است و روغن زیت انفاق سرد و خشک و روغن بادام شیرین
در گرمی و نرمی معتدلست غلیظ‌تر از روغن کنجد و روغن گل سرد و خشک
قابض است باب نهم اندر بیان طیب مشک در گرمی و خشکی با قوتست دل و
دماغ سرد را نیک منفعت کند عنبر در گرمی و خشکی نرم‌تر از مشک است
دل را منفعت کند لادن گرم است بیخ موی را قوت دهد عود هندی
در گرمی معتدلست اندر خشکی قبض وی تر زعفران گرم و خشک است کافور
سرد و خشک است استعمال وی موی را زود سپید کند درد سر گرم را
و تب‌ها را منفعت کند صندل سرد و خشک است تب سخت را فایده کند

۱۱

صندل پیسوخ سردتر است باب ششم اندر بیان لباسها
جامه چون بتن ما رسد تن ما وی را گرم کند بعد از آن وی تن ما را گرم کند
جامه گرم است آن مقدار که از ما گرمی گرفت بیشتر از آن ما را گرمی دهد همچون
موینها جامه سرد آنست که گرمی آن بیشتر گیرد و کمتر دهد همچون کتان آن
که میانه و معتدل است آن جامهای قطیفه است یعنی آن پلیته که نرم است
بهترین جامهاست جامهای ابریشم از جامهای قطنی گرمی تر است صوف را
گرمی بیشتر جامهای شسته گرمتر است از بهر آنکه بر تن چفسان تر است
جامه کتان تن را لاغر میکند صوفیه و موینه فربه و گرم است تن را فربه میکند
پوستینها گرم کننده تر است پشت و گرده را نافع است و بابرا
گرمی بیشتر است سمور را از روباه گرمی کمتر است سنجاب و قاقم و حواصیل را
گرمی از همه کمتر است باب هشتم اندر تدبیر گرمابه
تندرستان محتاجند گرمابه را اما آنکه بگرمابه محتاج میشود یا حرارت
لطیفه حاصل کند یا رطوبت معتدل این کس می باید تا شتابگرمابه اندر آید
بعد از هضم طعام اندر آید و پیش از آنکه عرق آغاز کند زود بیرون

اندر

15

آید و بر نشیند اما آنکس را که لاغری و خشکی مطلوب باشد تا شتابگرمابه
اندر آید و بر نشیند و صاحب مزاج گرم پیش از گرمابه روغن بنفشه را
اندر آب میوه ترید کند و یا اندر گلاب و خورد و در خانه گرم نه اندر آید
و نیک حذر کند بعد از گرمابه بعد از شربت بارد بالفعل و نگاه دارد
خود را از معارضه بیرون آمدن از گرمابه از سر گشادن و خود را
بر هوای سرد پیش ندارد اما منافع گرمابه سدها را بگشاید غذا را
بظاهر تن میکشد اسهال را حبس میکند ماندگی را از دور از مسام
وی است همه سال از گرمابه فایده می باید اندر فصل بهار و در تابستان
و تیرماه و زمستان اما زیان گرمابه آنست که اندر گرمابه دیر نشستن
و عرق بر کردن تن را سرد و خشک کند و حرارت غریزی را
تحلیل کند و قوت ساقط کند و غشی حادث میشود و اگر از این زیاده
رطوبات میماند و اشتهای طعام ساقط میشود و حرارت غریزی
کشته میشود آدمی هلاک میشود اما استعمال حمام بعد از شادل غذا
اندر تن اثر طیب میکند ترطیب صالح آدمی فربه میشود و اگر بعد از

۱۲

شاول غذا که هضم نا شده باشد اندر تن رطوبت و بلغم غلیظ متولد میشود
سدها میشود از بهر آنکه طعام از معده هضم ناشده سوی جگر رود و مجاری
ذکر یا بسکوید اگر اندر جگر دردی بود بتر شد از استسقا از گرمابه منع
باید کردن استعمال آب همچنان میباید که مانند هوای خانه باشد اگر در
خانه گرم باشد آب گرم استعمال کند و اگر در خانه سرد باشد آب سرد
استعمال کند روا نیست گرمابه رفتن کسی را که قوت وی ضعیف بود
از بهر آنکه ضعف وی را زیاده کند همچنان نهی است کسی را که کرب وقتی
باشد از بهر آنکه قوت ساقط شود و غشی آرد باب هشتم اندر بیماریها
سر این باب هفت فصلست فصل اول اندر درد سر از گرمی بود یا از
سردی و از تری هیچ درد سر نبود آنکه از گرمی بود علامت وی آن بود
که روی سرخ و رگها پر و نبض عظیم و بول سرخ و بیخوابی علاج وی
فصد و حجامت کردن و شکم راندن باب آلو و عناب و سپستان
و خرما هندی و فلوس خیار چنبر و ترنجبین و گلاب ترکیب کرده طلا
صندل و گلاب با تخم کوک با آب سوده و اگر اندک از مایه صفرا بود درد

بحرور

سخت باشد و سر گرم و اندر سر گرانی ظاهر نباشد و مزه دهان تلخ
و تن لاغر و بیخوابی و لبها خشک و تشنگی غالب و از جای گرم گریزد
و خشکی را جویان بود و شکم سخت بود و نبض سریع و بول زرد
بود اول شراب آلو خورد یا شراب خرمای هندی و غذا اسفاناج
و کشک جو دارد و ناشتا پست جو با شکر خورد و نان با آب تازه
ترشش با آب غوره خورد و سر را خنک کند با خرقه تر کرده
با آب برگ بید و گلاب و صندل و اگر آنکه از سردی بود یا
از سودا بود یا از بلغم اما آنکه از سودا بود علامت وی بیخوابی
و با خود سخن گفتن و رنگ روی سیاهی مثل کردن و نبض وی تنگی
با رنگ بول وی سپید که با سبزی زند علاج وی مطبوخ افتیمون
خورد یا حبی که افتیمون کرده بوند اما آنکه از بلغم عفن بود علامت
وی خواب بسیار بود و سر گران و تهیج روی و نبض نرم و دهن و
بول سپید و ملدد علاج حب ایارج فیقرا اما حب شبیاره
بوئیدن مشک و غذا کنجشک و نخود با آب و روغن زیت تخشه

وعسل خوردن و شراب کهنه نا خوردن سود دارد فصل دویم اندر علاج
سرسام گرم آنست که او را قرانیطس میگویند این سرسام
گرم از خون بود یا از صفرا بود اما آنکه از خون بود علامت
وی روی سرخ بود و نبض عظیم و بول سرخ بود و تب نرم
و اختلاط عقل بود علاج وی ماء الشعیر ساده دهند یا آب
انار ترش و غذا عدس مقشر با روغن بادام مزوره دهند
اما آنکه از صفرا بود علامت وی روی زرد بود و زبان سیاه
و نبض تیز و بول ناری بود و تب تیز بود و عطش سخت غالب بود
و اختلاط عقل و بیداری و بیهوشانه خون غالب بود علاج وی
ماء الشعیر با آب انار ترش بجوشانند یا کدوی مقشر در وقت وی
باشند و وقتی که بعقل آید نان با آب انار ترش و آب غوره دهند
بعد از آن اسفاناخ بروغن بادام مزوره سازند و دهند
و روغن گل و گلاب و سرکه هر سه برابر بیامیزند و بر سر مالند
فصل سیم اندر علاج سرسام سرد این را لیثرغس گویند و این آماس بود

از بلغم

از بلغم که بجنبد و مقدم دماغ آید علامت او آن بود که پیوسته
بود نرم ماند و اما تب بلغمی بود دایم بخواب اندر رود و چشمها فراز
کند و سخن نگوید و نه جنبد و هیچ چیز فهم نکند و او را بانگ کنند
چشم باز کند باز فراز کند و در دست خفیف بود و دم زدن آن آهسته بود
و آب بر بود و بول وی سپید و دو رنگ بود مانند بول خر و نبض
وی آهسته متفاوت و موجی بود علاج وی اگر قوت بحال بود
فصد باید کردن از قیفال و خون بمقدار بر دارد چندانکه طاقت
او بود و هر چند این بیماری از بلغم عفن بود بتقدم دماغ بود مایه
او بعروق دماغ بود از فصد و حجامت چاره نبود و از پس او
سکنگبین عسلی دهند چنانکه یک جزو سرکه بود و دو جزو عسل و چهار
جزو آب و اگر شوا اندریا بحوذ آب با روغن زیت بجوزد
و باز بود که خایه بنم برشت خورد و جهد کنند که غذا بخورد
تا معده وی برهنه نبود و تا سرکه و روغن گل بسیار بر سر نهند
باز جهت شیر کنند بدین صفت بگیرند تخم حنظل یک کف تخم معصفر

کوفته و دو کف تخم الخنده کوفته یک کف بود نه یک دسته این همه را
بجوشانند تا سه رطل آب با یک رطل باز آید و صافی کنند و ده استار از آن
بگیرند و بروی افکنند ده درم سپید انگاره شوره و سه درم سپید روغن
زیت با وی حقنه کنند اگر شکم آمد و الا دیگر روز همین حقنه کنند دیگر بار
اگر این علت دراز شود هر دو ماه باید خورانیدن دو دانگ حب سپید بستر
با عسل معجون کرده نافع آید فصل چهارم اندر علاج مالیخولیا این علت اگر از سودا
گرم باشد از سودای سرد بیش اما آنکه از سودای گرم باشد علامت وی تیز خشم
و بول سرخ و بیداری دائم و دیوانگی چون با خنده بود آسان تر
و هیبت وار تر از آن بود که با گریستن بود علاج وی رگ اکحل بازکنند
صافن بگشاید آنگاه ماء الشعیر دهند و حقنه نرم بکار دارد و
ماء الجبن و افتیمون شکم نرم کند دو سه بار و هلیله سیاه و نمک
هندی و چون ماء الشعیر دهند تخم کوک در او افکنند و بطول بشر ترید
خوب بنفشه نیلوفر و گل و پوست خشخاش و تخم کوک در وی پخته باشند و
غذا آش ماش سازند از جو و نشاسته و بادام و شکر و مغز دانه پسته سازند

مالیخولیای صفراوی

از اسفاناج

از اسفاناج و ماش و روغن بادام و غذاها معتدل بکار دارد و چون
اسفاناج و کشک و گوشت بره و گوشت جوزه و پالوده با شکر و روغن
بادام و حذر کنند از کرنب و بادنجان و ترشها و گوشت قدید و گوشت
گاو و گوشت اشتر و اسب و آنچه بدین ماند و ماهی کهن و ماهی سیمان و
ماهی از اینها حذر باید کردن آنگاه مطبوخ افتیمون شکم براند و اگر تخم
افتیمون بکوبند و نرم بسایند و با سکنجبین هر صبح بخورند منفعتی نماید
تمام تر و معجون نجاح نیک مفید است و سکنجبین افتیمونی اندر همه علتهای
سوداوی و بلغمی نافع است صفت معجون نجاح نافع است هر علتی که سودا را
خاصه مالیخولیا را و صرع را و درد اختناق رحم را خاصیتی تمام دارد
بگیرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و بلیله پوست آمله از هر یک ده درم
افتیمون اسطوخودوس تربد سپید از هر یک پنج درم همه را کوفته و بیخته با روغن بادام چرب کرده
همه دارو با عسل مصفی بسرشند شربتی چهار درم با آب سرد این نسخه جمهور است
و اگر خواهند اسهال زیاده کنند غاریقون و خربق سیاه و حجر ارمنی از
هر یکی پنج درم زیاده کنند استاد من امام فاضل سیف الدین نوندی رحمه الله

15

مرقده و درین نسخه غاریقون پنج درم تربد پنجاه درم کرده و حجر ارمنی و حجر لاجورد
کرده و شربت یک استار داده و بدین نسخه پنجاه سال عمل و تجربه کرده است
فصل پنجم اندر علاج صرع دلایل بلغمی بود چون سستی اللون و فربهی
تن و غذاهای بلغمی بسیار خورده باشند علاج وی با حب قوقایا کند غذا با
گوشت جاوز پیابانی شربت سکنگبین عسلی با آب آمیخته و اگر با علامت
سودا بود چون لاغری تن و سیاهی و خشکی پوست و وقت سودای
علاج وی مطبوخ افتیمون و با غاریقون و با ایارج فیقرا پس فصل ششم اندر علاج
فالج و لقوه و رعشه اسباب این علتها یکی است و وی استرخاء عصبانیست
و یا ضعف اعصاب از رطوبت و یا از سوء المزاج علاج اگر ماده بلغمی
بود استفراغ کنند با ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج فیقرا و اگر بی
ماده بود علاج وی به تبدیل المزاج و گرم کردن مزاج بود با تریاق فاروق
و معجون البلادر و مثروذیطوس و بیمار را گنجشک و دود بریان کرده بچه بدهند
و شراب کبیکه با شراب عسل بدهند فصل هفتم اندر علاج زکام
زکام آنست که رطوبتی از دماغ به بینی فرو آید و گاه به حلق فرود می آید

سوزان

سوزان و گرم بود و روی سرخ بود و نبض غلیظ بود علاج وی فصد کردن
و شراب خشخاش دهند و گلاب دهند و روی عناب سپستان پخته
باشند و اگر فرود می آید از دماغ بلغم پخته یا نیز و یا سپید دلیل
حرارت بود پس نباید علاج می باید با چنین کنند آنکه خود باستند
که دماغ ما این پاک شود و اگر از دماغ فرو می آید رطوبت سپید و تنگ نهند
و با دشواری فرود می آید علاج وی گاورس گرم کرده با سنبل گرم
کرده بر سر می نهند تا حرارت آن بقعر دماغ برسد و شونیز بو کرده
یک شب بریان کرده و کوفته می بویند باب نهم اندر علاج بیماریها
چشم این باب ده فصل است فصل اول اندر رمد گرم چشم اگر بود
علامت وی سرخی چشم و درد وی و امتلاء عروق و نبض عظیم
سرخ علاج وی فصد قیفال از آن دست که برابر آن چشم بود
و حجامت ... کردن و بار شکم آوردن با شراب بنفشه یا ...
... با آب آلوی سیاه و خیارشنبر ده بار و بعد از آن مسهل ...
خورد و بجلاب بنفشه و شیر زنان از پستان اندر چکانند و شیر ...

۱۶

با سپیدی خایه مرغ بیک بزنند تا یکی گردد و بچشم اندر چکانند و شیاف
کافوری چکانند که فرغار کرده بود بگلاب و سپیدی خایه تا آنگه که چشم
خشک گردد آنگه بزرور سپید علاج کند صفت زرور سپید بگیرند
عنزروت حلال با شیر خر پرورده دو سه بار با شیر زن بستانند
بهر ده درم سنگ نشاسته و یک درم سنگ افیون و اگر درد تیز کند
از افیون نیم درم سنگ بیفزایند و نیم درم سنگ کافور بیفزایند و اگر
درد چشم از صفرا بود علامت وی آن بود که آماس و دمعه
کمتر بود و سوزش و درد بیشتر بود علاج وی مطبوخ میوه شکم نرم کنند
و مطبوخ هلیله زنند و شکم آوردن از پس حجامت کردن نافع بود صفت
مطبوخ هلیله زرد پانزده درم سنگ آلوی بخارایی ده عدد
خیارشنبر هفت درم سنگ شکر بیست درم سنگ تخم کشنیز سه درم
سنگ این همه را بجوشانند با یک من و نیم من آب تا بنیم من باز آید و صافی
کنند و مقدار چهارده سیر بخورند و سوا کرده با ربع درم سقمونیا
و بچشم اندر چکانند لعاب اسبغول و لعاب دانه آبی از پس آنکه

شیر بچشم اندر جوشیده بود از پستان زنی که دختر زاده بود و نوزاده
بود و اگر رمد خونی و بلغمی بود علامت وی آن بود و ورم بسیار بود
و سرخی و سوزش اندک بود و آب بسیار رود و چسب بسیار بود و درد زیر
چشم چسبیده بود علاج وی شکم آوردن بود با پاره صبر و بچشم اندر
چکانیدن لعاب حلبه و عنزروت و دانه آبی و زعفران این همه را
بجوشانند با لعاب دانه آبی و بچشم اندر چکانند و بگرمابه رود
و علاج رمد بسیار است اگر همه را بیان کنیم از حد و امکان بیرون
آید فصل دویم اندر علاج طرفه طرفه نقطه باشد سرخ اندر سپیدی
چشم بسبب زخمی و مانند آن از علاج نخست رگ قیفال بزنند و از
گوشت و از شراب و از شیر و مهیا و از خرما پرهیز کنند و کبوتر
بچه بگیرند و زیر بال او رگ زنند و قطره قطره خون او گرم بچشم
اندر چکانند مفرد و یا اندکی گل ارمنی آمیخته و مالیده و پیر افکنند و
بن پر را اندر چشم چکانند چند بار چنین کنند و شیر زنان چکانند
اگر به شود نیکو و اگر نشود زرنیخ زرد ساحق با شیر بر بیاید بچشم

اندر کشند یا چکانند فصل سیم اندر علاج سبل این علتی است که رگهای چشم
پرخون شود و خارش اندر چشم پدید آید و عطسه آرد و از آفتاب شوخ شوند
و دیده آب بسیار رود علاج رگ قیفال باید گشادن یا رگ پیشانی
و ایارج فیقرا بکار داشتن و یا حب قوقایا اسهال کند و از گوشت و
شیرینی و شراب و شیر پرهیز کند و از غبار و از دود و از آواز بلند کردن
و از پر گفتن و از روشنائی چراغ و از پیش آتش حذر کند و در انگاه دارد
بالش بلند و حب نیک بود و بذر و در حصرمی و شیاف سماق کشند
والله اعلم فصل چهارم اندر علاج جرب این علتی است که پلک چشم باز گرداند
سرخ باشد و درشت و ناهموار علاج وی رگ قیفال زنند و گردن رگ حجامت
کنند و پلک چشم باز کنند و بتراشند تا هموار شود و در زعفران سوده
بر آن موضع کنند و پنبه را بروغن بنفشه تر کنند و بر پشت چشم نهند
و ببندند و هشت ساعت صبر کنند پس بگشایند و روز دیگر شیاف
احمر کشند یا شیاف اخضر یا شیاف سماق بگلاب سوده
فصل پنجم اندر علاج ظفره ظفره ناخنه بود که از گوشه چشم بسوی بینی

زیادتی بود چون ناخن سپید و این چنین نوع بود دیگر نیک بود و دیدار را باز
ندارد و بسیار علاج وی همان بود که علاج سبل و دیگر سطبر بود علاج
او ببرند و کار دگر آن بود و بعد از بریدن اندر چشم چکانند آب زیره
و نمک خائیده و اگر آب زیره و نمک بچکانند سپیدی چشم با پلک چشم
بچسبد و می باید که حدقه را اگر دانند همه وقت و بعد از سه روز شیاف
[illegible] استعمال کنند تا باقی مانده را پاک کنند فصل ششم اندر علاج موی فرد زیادتی
اسپیغراغ کردن با ایارج فیقرا و حب قوقایا بعد از آن شیاف احمر
لین و [illegible] با باسلیقون کشیدن و موی فرزدلی را بکنند و زهره
کرکس و زهره بز و زهره خارپشت و دیگر زهرها با چند بید ستر
بخون کبوتر بسرشند و شیاف کنند و با آب دهن مردم حل کنند
و بر جایگاهی که موی برکنده باشد طلا کنند و یکزمان صبر کنند پس
بشویند فصل هفتم اندر علاج قرحه چشم علامتها در خلیدن و ضربان و
اشک بسیار و بر سپیدی چشم نقطه سرخ یا بر سیاهی نقطه سپید پدید
آید علاج وی فصد خون بسیار بیرون کردن چند کرت و غذای سرد

وترو لطیف بکار داشتن چون اسفاناج و کدو و کوک و خیار و شیاف
ابیض کشیدن بشیر زنان حل کرده و رفاده بر نهادن و برف بستن با آن و روز
که بر رفاده ریم بیند پس از آن شیاف انار و کشنیز تر بکار داشتن
فصل هشتم اندر علاج دمعه علاج وی همیشه چشم تر باشد بهر علاج
وی ناشتا بگرمابه رود و این دارو را پیوسته استعمال کند بگیرد هلیله
زرد و خمیر اندر کند و اندر تنور زیر خشت بر نهد و ببرد تا خمیر پخته شود
و هلیله را از خمیر پخته بیرون کند و پوست هلیله را بوزن و دانگی سنگ
زعفران نیم درم بکوبد و همچون سرمه استعمال کند نافع آید مجربست فصل
نهم اندر علاج ضعف بصر این علت یا از رطوبت بود یا از یبوست
اما آنکه از رطوبت بود علامت وی آنست که وقت گرسنگی بهتر بود
و از پس سیری و از پس خواب بدتر بود اما آنکه از خشکی بود وقت گرسنگی
بدتر گردد و از پس سیری و از پس خواب بهتر گردد علاج آنکه از رطوبت بود
با ایارج فیقرا بود که یکشب بخورد و یک شب نخورد و سرمه بی دو درم سنگ
اطریفل کشنیزی بخورد یک درم سنگ ایارج بود چهار درم و بخورد چند بار

و بار چشم

و بار چشم اندر کشد شیاف مرارات و سرمه باسلیقون یا سرمه عزیز
و اگر بگیرد زنبره بزه و اندر جام سیمین کند و با آفتاب خشک کند و وقت استعمال
باب رازیانه یا با آب عسل یا با آب سداب بچشم اندر چکاند یا کشد
علاج آنکه از یبوست بود روغن بنفشه با شیر زنان به بینی اندر چکانند
و بگرمابه پیوسته رود و در آب روشن اندر چشم گشاید و سپیده
خایه با شیر زنان بچشم اندر چکاند و روغن بادام و شیر زن اندر بینی و
گوش اندر چکاند و آب نیم گرم بر سر ریزد و این دارو نافع است
مر ظلمت بصر را و دمعه را و ابتدا آب فرود آمدن و خیالات را
و چشم را قوت دهد و رطوبات را نشف کند بگیرد کحل اصفهانی
شش درم دانه خرما سوخته یک درم ساذج هندی نیم درم ...
ده درم همه سحق کنند نرم مثل هبا و استعمال کند فصل دهم
اندر علاج سلاق علامت سلاق آن بود که چشم سرخ شود و مژه
و بن هر مژه تباه شود و چشم بجبه شود و این دو نوع بود یکی از بود
د سبک ماند در چشم صفرایی بود علامت ماند در صفرایی بود

بگیرد چشم مرغ بروغن بادام یا بروغن گل خوش بجای بزند و بچشم اندر کشد
و بر بیرون چشم بر نهد یا با آب خرفه یا با آب کشنیز و یا بروغن گل بزند و
بر پنبهٔ کهن نهد هر روز بچکاند و بچشم اندر کشد و آن پنبه را بر چشم بر نهد
کشنیز تازه را بکوبد و رفادهٔ سازند و رفاده را بروغن گل تر کنند و بر چشم نهند و بر بندد وقت خواب و نوع دوم آنکه کهن بود
علاج او حجامت باید کردن و فصد کشادن از قیفال و شکم آن براند
به هلیلهٔ زرد و سقمونیا و این ضماد کند و بر نهد بگیرد عدس مقشر و تخم
کاسنی تازه سرد و را بکوبد و تر کنند با سپیدهٔ خایه و آنجا بر نهد یا سرد ورا باید
روغن بنفشه سخت کند و آنجا بر نهد نافع آید باب دهم اندر
علاج گوش و این سه فصل است فصل اول اندر علاج درد گوش اگر با ضربان
بود و افروختن روی بود علاج فصد کردن از قیفال و خون بسیار برآوردن
و آنگاه بگیرد روغن گل ده درم سنگ با سی درم سپند سرکه بجوشاند
تا سرکه برود و روغن بماند از آن روغن بگوشش اندر چکاند نیم گرم
بروزی چند بار و اگر نه بگردد بگیرد سپیدی خایهٔ مرغ با شیر زنان

بچکانند

بهم بزند و بگوشش اندر چکاند و اگر درد صعب باشد شیاف سپید افیونی
با شیر مادر دختر حل کرده اندر چکاند یا چیزی از افیون یا شیاف
سپید اندر روغن گل و اندکی سرکه حل کند و بگوش اندر چکاند قطوری [illegible]
که درد گوش از حرارت بود فایده کند بگیرد آب خرفه با روغن
گل نیم گرم بگوشش اندر چکاند داروی که درد گوش از حرارت بود
بگیرد برگ کدو یا کدو و بیفشارد آب وی را بگیرد و با روغن گل بیامیزد
و بگوشش اندر چکاند و اگر درد گوش از سردی بود علامت آن
باشد که بچیزهای گرم کرده آسایش یابد علاج او آن بود که روغن
سداب گرم کند و بگوشش اندر چکاند و اندکی جند بیدستر با او
یار کند نیک بود و اگر از باد بود علاج وی همین بود [illegible]
فصل دوم اندر علاج کرم گوش اولا پاک کند با ماء الشعیر گرم یا
سکنجبین یا آب نیم گرم و بگوشش اندر چکاند و باز بیرون کند
چند کرت هر روز همچنین کند و بعد از آن این دارو اندر گوش
چکاند نافع آید بگیرد عنزروت و صبر و خون سیاوشان و کندر

وریم آهن از سرکه جنبندی اندکی زنگار شسته بسرکه بسایند و اندر گوش
بچکانند قدری اندک کی بر ما سوده بیشکوه آن دارو نافع باشد درد گوش را
که از سردی باشد دیگر چیزی مرکی و بابونکا و پیه بپزند و اندر گوش
بچکانند و چون قرحه در گوش بی آماس بود این دارو بسازند دیگرد
شیاف مامیثا گیرد درم سپید و شیاف سپید که از عنزروت
با شیر خر پرورده باشد یک درم سنگ مرصافی و کندر از هر یکی یک دو
نیم درم سنگ بسایند و با سرکه بیامیزند و شیافها سازند
وقت حاجت یکی را با سرکه بسایند و بر قطره(?) [illegible] اندر گوش ریزند
و اگر مده و ریم بسیار باشد ریم آهن اندر شیر گاو و زغاره کنند
و اندر جو نهند یا گوش بسایند و از آن سرکه استعمال کنند و صاحب [illegible]
اندر کامل الصناعه ریم آهن را نرم بکوبند و با سرکه بپزند و اندر
گوش بچکانند فصل سیوم اندر گرانی گوش اگر این علت مادرزاد بود
علاج نبود اما اگر از پس بیماری گرم یا از پس سرسام پدید آید
علاج پذیرد و اندکی از آن بهتر بود و اگر تمام به نشود باری مرض طبیعت او

علاج کنند بپاره(?) پیشتر او حب قوقایا و بگوش اندر چکانند روغن بادام
تلخ اگر نیکو نشود بروغن قسط علاج کنند و اگر به نشود با اوعیه(?) [illegible]
حرمان و فرفیون استاد فاضل ابوبکر اخوینی اندر کتاب هدایه گفته است
که من بسیار علاج کردم بپاره(?) پیشتر او با اطریفل چنانکه هر شبی یک درم
سپندیاره بودی و دو درم سپند اطریفل کوچک و روغن بادام
نیم گرم تلخ بگوش اندر چکانیدی و به شدند ولیکن نه تمام و اگر به
نشود با این علاجها طمع بردار از به شدن و بیمار بهاره گوش [illegible] است
اینقدر از این باب بس بود باب یازدهم اندر علاج بیماریهای بینی
و این سه فصل است فصل اول خون رفتن از بینی بوقت بحران بود بازداشتن نباید
می باید ماندن تا برود مگر که بسیار رود آنگاه باز باید داشتن حجامت
بی آنکه با نشتر باشد محجمه بر جگر نهند چپ رود محجمه بر جای سپرز نهند
و حجام را گویند تا نیک بمکد و اگر خون باز نه ایستد نخست ابریشم(?)
ریزند تا سرد شود و بازوها را ببندند سخت تا خون را
بر زیر کشد و ابتداء بستن از بالا سوی زیر بندند بعد از آن محاجم را

با آتش شکم بر نهد این علاج خون بینی را زود قطع کند و اگر به نشود فصد کند
از قیفال و مقدار خون بعادت بیرون کنند و عصارهٔ بادرود
و عصارهٔ برگ خرفه و عصارهٔ گراث با اندکی کافور اندر چکاند و
راحت نافع است پلیته با سپیدی خایهٔ مرغ بر کند و بورهٔ زرگران
بر وی پراکنند و اندر بینی نهند و عصارهٔ سرگین خر اندر چکانند نافع است
و آزموده است و بوی کردن سرگین تر هم فایده کند و خایهٔ عنکبوت
بسوزانند و در بینی دمند نافع شود و حجامت کردن از پس قفا
سود دارد والله اعلم فصل دویم اندر علاج گنده بینی یعنی اگر از ریش و
ناصور نباشد ولیکن از بخار عفن باشد شراب ریحانی می بویند
و به بینی برکشند و سعد و سنبل و گل نسرین و قصب الذریره کوفته
و بیخته به بینی اندر دمند نافع ترین چیزی که اندر بینی چکانند میزک خر است
و ثابت بن قره میگوید میزک اشتر اعرابی چکانیدن مجرب است
و اگر اشتر اعرابی نباشد میزک هر کدام اشتر که باشد فایده کند
فصل سیم اندر علاج قروح و ریش بینی بعضی خشک باشد و بعضی تر

بظاهر و باطن و بعضها ریشها پلید باشد و بعضی بی آسیب باشد علاج
قرحهٔ خشک را موم روغن اسفرساق کاو و روغن بنفشه و موم صافی
طلا کنند و مانند بر روغن گل کنند و اگر تر باشد هلیلهٔ زرد کوفته و بیخته موم طلا
و سپیدهٔ مرغ و روغن گل و مازو بهم بسرشند و طلی میکنند و ریشهای پلید را
پیوسته بصابون میشویند پس سعد و زعفران و مر و مازو و شب
یمانی و بیخ [illegible] است کوفته و بیخته اندر دمند و اگر دردناک
باشد سرب سوخته و اسفیداج و مرداسنگ و روغن گل و موم
اندر هم گداخته و سرشته طلا کنند و ناسور بینی را انار ترش تمام
رسیده را بکوبند با پوست و بفشارند و آب بکشند و بپزند
تا غلیظ شود و اندر سکرهٔ سیمین کنند یک شبانروز و آن طلا
انار که کوفته باشند و آب کشیده دیگر بار بکوبند نرم و اندر آن [illegible]
کنند و با این آب انار که پخته باشند و اندر سکرهٔ سیمین کرده آلوده
کنند و به بینی اندر کشند ناسور بینی را پاک کند بپذیرد و بی رنج ولیکن
بروزگار دراز باب دوازدهم اندر علاج بیماریهای دهان و این چهار فصل است

۲۲

فصل اول اندر علاج طرقیدن لب علاج وی بگیرند پیه مرغ و روغن گل
بگدازند و بر لب وی ازین دارو بکنند صفت وی نشاسته و کتیرا
و سپیده و مازوی کوفته و بیخته اندر هاون کنند و بسرشند
تا هموار شود و بموضع کفتگی طلا کنند و موم روغن بر ناف و مقعد بمالند
و پوست اندرون خایه مرغ بر زبر روی بنهند و بگدازند چند روز
دیگر مازو را نرم بکوبد و با عسل بیامیزد و طلا کند کفتگی منفرد که بر لب است
فایده کند و اگر با لب اماس بود اول رگ قیفال زند از دست چپ
و استفراغ کند بطبیخ هلیله و حضض را با گلاب تر کند و طلا کنند
بعد از ان موم و روغن طلا کند و با آب نیمگرم بشویند و هر چیزی
که سرد بود بر وی نهادن فایده کند مثل مرهم سپید فصل دوم
اندر دمیدگی دهان و این سه نوع بود یکی از خون صفرایی بود علامت
وی آن بود که سرخ و سوزان بود علاج فصد بود و حجامت کردن
زیر زنخ یا فصد چهار رگ کردن و شکم آوردن بطبیخ هلیله زرد
و طبیخ شاهتره و بعد از ان مضمضه کردن برب توت با طبیخ

سماق

سماق یا طبیخ نار با پوست و بدهان بدارد و این دارو مارا
طباشیر و گل سرخ و گشنیز خشک و سماق و عدس مقشر و تخم خرفه و [illegible]
همه را نرم بکوبند و اندکی کافور با آن یار کنند و بدهان بدارد چند بار
و این دارو نافع باشد و مبارک و بعد ازان سرکه و گلاب بیکجا یکی
زنند و بدهان بدارد چند بار همچنین کنند دوم دمیدن سپیدی که از
بلغم شور بود علاج او اسهال کنند و بایرج سپید و شحم حنظل مطبوخ بکنند
چنانکه الحق بلغم بیاورد و بازان سپید نسازد شکر طبرزد و بدهان
بدارد دیگر حضض اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه و با نگاه سرکه
این هر دو دمیدگی سپید و سرخ را سود دارد و اگر سخت سپید باشد
نمک سوده با عسل بسرشند اندر دهان گیرد و نگاه دارد چندانکه
تواند پس سکنجبین مضمضه کند و اگر این علت بکار افتد گلنار و سماق
و پوست نار و زرجوبه شب از هر یکی دو درم سپند مازو چهار درم
سپند همه را نرم کوبد و اندر دهان بپاشد سیوم دمیدگی سیاه
این نوع تباه ترین همه است و از بهر آنکه ما گله میکند علاج او استعمال

کند و برگ زیتون خشک و اقاقیا و شبت و بیخ سوسن و سعد و زعفران
از هر یکی جزو و همه را نرم بکوبد و بر دهان بپاشد و اگر این علت کودکان را
باشد کشنده است بگیرد عنب الثعلب را و گشنیز تر را بگیرد و مرداسنگ را
اندر هاون بکوبند و فشارند آنگه بگیرد با موم روغن گل از روغن گل
و موم ساخته باشد بیامیزد و طلا کند فصل سیم اندر علاج خون رفتن از گوشت دندان
و خون آمدن و سستی دندانها علاج وی نخست فصد کردن و چهار رگ گشادن
و مسهل خورد و مضمضه کند و داروها چنانکه در علاج دمیدگی که دهان
سرخ باشد یاد کرده آمده است بکار دارد و بعد از آن نار و گلنار
و شب یمانی و قلقطار و گوزسرو و برگ بید و گلنار و مازو و سماق
اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کند صفت دارویی که خون
بن دندان باز دارد و آزار و گوشت را سخت کند بگیرد شب یمانی دو درم
سنگ سوده و گوزسرو بیست درم سنگ سخت خرد و در آبگینه کند و به پرورد
و بر بن دندان پس اگند و فرو فشارد فصل چهارم اندر علاج گند
دهان از گرمی بود یا از سردی نوع گرم از بوی دهان علامت او زنا ...

شدن بود و گاه بر گرسنگی و گرم شدن بوقت سیری علاج او رگ زنند و قی
و اسهال معده پاک کند و مربا بدهد رب سیب و رب آبی و رب نار
و رب امرود خورند و لبست و شکر بکار دارد و از داروی خوشبوی دهان
دارد صفت او بگیرد گل سرخ و صندل و سعد از هر یکی دو درم سنگ
کافور دو دانگ سنگ هلیله و بلیله از هر یکی سه درم سنگ پوست ترنج
یک نیم درم سنگ طباشیر یک و نیم درم سنگ کوفته و بیخته بآب
انار یا بگلاب بسرشند و حبها سازند و در دهان همی دارند عدد ا
یا زرشک نوع سرد از گند دهان علامت او آن باشد که بگرسنگی
کمتر شود و بسیری زیاده علاج او ایارج خوردن و حب قوقایا
و حب صبر خوردن وقتی بکار داشتن اطریفل خورد مربا دهد خورد
و زنجبیل پرورده منفعت کند و اگر بوی دهان از بن دندانها باشد
بخلال و مسواک پاک دارند و سفوفی بکار دارند صفت وی بگیرند سعد
کوفته و بیخته بشراب ریحانی تر کنند و بسرشند و اقراص کنند و بر تابه
بآتش خشک کنند چنانکه سوخته آنرا بکوبند و بپزند از این سعد یک اوقیه

کند اندر آبی و کفک دو یا از هر یکی سه درم سنگ کزمازو پنج درم سنگ
عود خام پنج درم سنگ حب الآس بریان کرده و قرنفل و کبابه و سنبل از
هر یکی دو درم سنگ همه را بکوبند و بپزند و بدان مسواک کنند و این حب بوی
دهان را نافع و خاتونان ملوک استعمال کردندی زعفران و قرفه
و هیل و قاقله و دارچینی از هر یکی دو درم سنگ مشک دو دانگ سنگ
کافور دانگی و نیم سنگ و کی مازوی سوراخ همه را نرم بکوبند با خل خمر بسرشند
و حبها سازند اندازه نخود در سایه خشک کنند و یکی حب را بکوبند و در
دهان بنهند و یک وقت زیر زبان بدارد والله اعلم باب سیزدهم
اندر علاج درد دندان نخست تا آب سرد و گرم بیازماید اگر آب سرد
ساکن شود فصد کنند و حجامت و با قرص بنفشه و حب صبر استفراغ
کنند با سرکه و گلاب غرغره کنند و چهار رگ گشاید و عاقرقرحا اندکی
کافور سوده اندر زیر دندان کنند و اگر با آب گرم ساکن شود ایارج
فیقرا خورد و بعد از آن عاقرقرحا و پودینه و سعتر و زرنباد و گلنار
و شحم حنظل اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شجرنیا و تریاق

اربعه

اربعه بخورند و اندر زیر دندان بنهند و اگر با آب گرم و سرد ساکن نشود
تکمید کنند با کاورس و نمک گرم کرده و مبل و صلست و سعد اندر بن دندان
و تخم بادیان بخایند و اگر دندان کاواک باشد شجرنیا و تریاق اربعه و تریاق
بزرگ و شونیز بریان کرده و با سرکه سوده اندر کاواک نهند و اگر
اندر بن دندان کرم باشد بخور کنند تا و بذر البنج بکوبند برابر و با موم بسرشند
و دود کنند و دهان بر زیر آن باز کنند تا دود به دندانها رسد
و بن دندان پاک شود باب چهاردهم اندر علاج بیماریهای زبان
و این پنج فصلست فصل اول اندر علاج آماس زبان اگر سرخ باشد
و سوزان وی فصد قیفال پس از حجامت کردن بزیر زنخ و غرغره
بسرکه و آب آمیخته و زبان را با برگ شفتالوی تر مالیدن و میوه که
ترش و قابض باشد از زبان لعاب بکشد و نیک سود دارد
و عصاره کوک در دهان داشتن فایده کند و اگر حرارت نباشد
و لعاب بسیار باشد علاج وی آب عسل غرغره کند اگر آماس زمان
سخت بود با شیر خر غرغره کند و با آب عسل و طبیخ حلبه غرغره کنند

فصل دوم اندر گرانی زبان سبب آن خشکی بافراط باشد یا تری
بافراط علامت خشکی آنست که استفراغ بافراط افتاده باشد
یا تبهای محرقه یا چیزهای ترش خورده باشد و علامت تری فالج باشد
علاج آنرا که بسبب خشکی باشد بشیر خر و طبیخ حلبه و طبیخ انجیر
غرغره باید کرد و چهارها کردن و بناگوش روغن بنفشه مالیدن و آنرا
که سبب تری بافراط باشد علاج فالج باید کرد و استفراغ با ایارج
فیقرا و قوقایا و حب الاصول بکار داشتن و هر روز زبان را بنوشادر
و فلفل و عاقرقرحا و جند بیدستر سوده بمالیدن بر زیر زبان محجمه
اجزای ایارج فصل سیم اندر طرقیدن پوست زبان علاج وی بسپستان
اندر دهان بگیرد و لعاب اسبغول و دانه آبی تجرع میکند و اندر دهان
نگاه میدارد و غذا از شوربای مرغ و ماچه و خایه مرغ نیم برشت
و اگر مرقی باشد بگیرد در دهان دانه آلو یا دانه خرما نهند ای
فصل چهارم اندر علاج کالیدن دهان و ریش شدن و دراز شدن
باشد تا آن غایت که از دهان بیرون آید و نتواند اندر کشیدن

و نتواند سرد و لب را جمع آوردن علاج او زبان را با برف یا ترشی
ترنج یا ریواج یا پیاز ترش می باید مالیدن تا لعاب بسیار بیرون آید
و بحال خویش باز آید و اگر نیکو نشود دیگر روز نمک بمالد و اگر نیکو نشود
رگ قیفال بگشاید بعد از آن رگ که زیر زبانست بگشاید فصل پنجم
اندر علاج بیماریهای گلو که او را ابنا زبی خناق گویند این خناق آن بود که اماس بعضلات
حلق این عضلات بر دو نوع بود یکی آنکه خون دهان بگشاید اماس پدید بود
دیگر از اندرون بود آنجا که حنجره بود این بدتر بود و این صعب بود
زود گلو بگیرد و هر دم خفه کرده و دم نتواند زدن و چیزی بگلو
نتواند فرو بردن و اگر فرو برد بدشواری فرو رود آنجا که
درد کند او اگر علامت خون ظاهر باشد اول فصد کند
و اندک اندک خون کم کند و رگ زیر زبان بگشاید و بر ساق حجامت کند
و اگر وقت مهلت دهد تا خیر او اگر نه دهد و قوت قوی باشد
خون بیرون کند تا غشی حادث شود یا آنمقدار که کفایت شود
و اگر از سقوط قوت بترسی بچیزهای قابض غرغره کند مثل رب توت گوز

۲۶

ولعوق رمان بگیرد انار ترش و شیرین و سرد در اندر آب پزند
وبکوبند وبفشارند و آب بکشند وشب یمانی سوده وماز وگلنار
کوفته وبیخته برین آب انار بنهند وبپالایند وبقوام آرند واگر زرد صعتر
بشیر تازه وبشراب بنفشه غرغره کنند یا با آب عنب الثعلب با سمنج
وبا خرباب انار وباب خیار شنبر و سمنج در وی حل کرده باشند
اگر ماده بلغمی باشد یا صلابتی پدید آید طبیخ حلبه و انجیر بپزند و خری
ترش و سمنج در وی با خیار شنبر وبدان غرغره کنند و روغن کاو دانه حبه
غرغره کردن سود دارد وهرگاه که گشاده شود و ریم آید آب گرم
با روغن بنفشه یا روغن کاو بیامیزند وبدان غرغره کنند تا پاک شود
وپس بطبیخ سماق و از چیزهای قابض غرغره کنند تا فایده آید شود
باب یازدهم اندر علاج رنجهای سینه وشش شش فصل است
فصل اول اندر سعال سپید اگر از گرمی بود یا از سردی آنکه از
گرمی بود علامت وی نفث زرد و بول سرخ بود و در گرمابه تا
شود و چیزهای گرم خوردن زیان کند علاج او رگ زنند با السعتر

خورد

خورد و بنفشه پرورده در آب باقلی یا درین مطبوخ بخورد صفت وی بگیرد
عناب بیست عدد سپستان پنجاه عدد مویز دانه بیرون کرده
ده درم سنگ بیخ سوسن مقشر و نیلوفر ده درم سنگ انجیر زرد
بیست عدد کشک جو یک کف خشخاش سفید چهار درم سنگ
تخم خطمی تخم خبازی تخم آبی از هر یک پنج درم سنگ با دو من آب بپزند
تا سه یک بماند و بپالایند و ازین سی درم سنگ با بنفشه پرورده پنج درم
سنگ و روغن تخم کدو یا روغن بادام شیرین بخورند و این نزله
گرم را نافع باشد اما ماده غلیظ و سرد باشد برین مطبوخ زیادت
کنند پوست بیخ بادیان و پرسیاوشان و زوفای خشک از هر یک
سه درم سنگ و اگر عطش غالب بود لعاب اسپغول خورند اندر
نزله گرم و لعاب تخم آبی خورند اندر نزله سرد و این حبات را استعمال
اندر سرفه گرم میپزند بنفشه و رب سوس و نشاسته و کثیرا و تخم
خبازی و برگ خبازی از هر یک ده درم سنگ مغز تخم کدو و مغز خیار
و مغز بادام شیرین مقشر در آب باقلی از هر یک چهار درم سنگ خشخاش

یک و نیم درم سپند همه را نرم بکوبند و بویزند با شکر طبرزد بیامیزند
با لعاب آبی یا بلعاب اسبغول عجن کنند و حبها سازند و در دهان
بدارند فصل دویم اندر علاج نفث دم خون بر آمدن سرفیه نست علاج
گل ارمنی و گل مختوم اندر عصارهٔ برگ خرفه یا اندر عصارهٔ برگ لسان
الحمل میدهند و تخم لسان الحمل کوفته دو درم سپند با عصارهٔ
برگ خرفه میدهند یا باب کرنج بحته یا کندر دهند و قرص که خون
آمدن آغاز کند فصد کنند و اندک اندک خون بیرون کنند بمقدار
قوت و غذا اباچه و حریره از نشاسته و بقراط میگوید خون برون
آمدن از بالا علامت تباه است و از زیر یعنی بول اسیر علامت نیک
فصل سیم اندر علاج سل سل ریش شش بود علامتها تب تیز گردد
و تن لاغر شود و از پس حسر فهار تیز بود که نزله گرم با سرسام الریه
یا از پس ذات الجنب بیمار را ناخن کژ گردد و سر موی اندر او ریزد و
بریزد و بسرفه ریم بیرون آید و آن ریم گنده بود و اگر اندر آتش افکنند
گند استخوان سوخته آید یا گند پشم و این مردمان تنک سینه ایشان

تنگ بود و کتف بر آمده بود مجنح گویند و بباید دانستن که شش ایشان ریش
گشته است و این بیماری به نشود اما آنکه بسبب نا شدن ریش شش بود
و ریم کند و ریم را سرفه بباید تا از وی بیرون آرد و سرفه ریش را
زیاده کند و چون ریش زیاده شود ریم زیاده شود و بیماری دراز گردد
و دیگر شش دایم در حرکت است و ریش را سکون باید لاجرم زود
زود به نشود و لیکن اندکی از علاج او یاد کنیم علاج وی شیر خر باید داد
و اگر نیابد شیر بز با شکر و نان هم با شیر باید خوردن در اول حال بجای
آب شیر خورد تا امکانست جالینوس اندر علاج سل فرموده است
مسلول را شیر گوسفند تازه خورانند با آب یخته باشد صفت
وی شیر رطلی و ربع رطلی و نیم رطل آب بپزد تا آب برود و شیر بماند
بعد از آن گرم خورانند و غذا گوشت مرغ یا گوشت بزغاله مر باید
و مسلول را حذر باید کردن از نرمی طبیعت و اگر طبیعت نرم شود این سفوف
علاج کند صفت وی تکسیر و صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و حب الآس
از هر یکی یک مثقال و کندر و پرسیاوشان اندر مکی ربع مثقال و اندین سفوف

سه درم با شراب خشخاش یا با رب آس بخورد هر که را سرفه بود و شکم
نرم بود این سفوف نافع بود و اگر بیمار از شیر خوردن تب گیرد ماء الشعیر
دهند تا تب مفارقت کند و در ماء الشعیر عناب و سرطان نهری پخته باشند
و اگر سرطان نیابد ماء الجبن با ماء الشعیر بخورند و ملازمت کند با این دو تدبیر
گاه شیر گاه ماء الشعیر ولیکن نگاه باید داشتن تا طبیعت نرم شود
فصل چهارم اندر علاج ربو آنست که کسی را دایم سرفه باشد
و نفث بلغم و نفس متواتر باشد مانند کسی که اگر سخت بدود یا حرکت
قوی کند و اگر نزله وی گرم و تیز بود این بیماری بذات الریه و سل کشد
و اگر سرد و غلیظ و لزج و در شش و سینه جمع شود و سرفه بود
و قوت باشد ماسرفه بیرون کند و اگر سرفه نبود باستسقا رسد و اگر
این ماده غلیظ و سرد و لزج اندر شش و سینه پر شود تنگی نفس و انتصاب
و نوائب نفس ظاهر شود و علاج وی ... آب زوفا باید دادن صفت
... انجیر زرد ده عدد عناب ده عدد مویز ... انیسون کرده
ده عدد سپستان سی عدد بیخ سوسن تراشیده ده درم ... تخم حلبه

پنج درم تخم آبی و تخم اسبغول و بنفشه از هر یکی پنج درم پرسیاوشان ده درم
با یک و نیم من آب بپزند تا نیمی بماند و بپالایند و از این مطبوخ سی درم بستانند
با بنفشه پرورده بخورد و این معجون نافع است اخلاط غلیظ و ریم که در
سینه بود بیرون کند و این نیک عجیب و فایق بود و این معجون را با آب
زوفا دهند بپزند رب سوس و زوفا یابس و پرسیاوشان از هر یکی
ده درم تخم الخطمی و ایرسا و فودنج نانخواه و فلفل و زراوند و لوز مر از هر یکی
پنج درم سنگ این داروها را نرم بکوبند و ببیزند و وزن همه داروها
عسل مصفی معجون کنند شربتی دو مثقال هر روز بخورند فصل پنجم اندر علاج
ذات الریه آماس شش باشد و سبب او امتلاء شش بود از خون و علامت
او تب تیز بود و ضیق النفس بود و سرد و درد پهلو سرخ بود و گرانی سینه بود
می جنبد و نفث کف پاک بود و علاج وی پیش از آن که ریم کند رگ
باسلیق گشاید از جانب مخالف معتدل اندر آن خون بیرون آید
کرات بسیار و این در اول بیماری وقتی که بیماری متمکن شود از جانب
مقابل رگ زنند خون را بیرون کنند یک دفعه تا امکانست و اسهال

کند با آب میوه‌ها و با فلوس خیارشنبر با مطبوخ هلیلهٔ زرد و گلگشاب با روغن بادام
و شراب بنفشه بجوز دو عدد اسپغول آب با شکر و روغن بادام
فصل ششم اندر علاج ذات الجنب و شوصه و برسام یعنی آماس پهلوها و عضلهای
سینه برسام نزدیک ایشان آماس بود در سینه از بهر این آماس عضلهای
سینه را برسام گفته اند و شوصه آماس حجاب و عضلهای آن باشد
یا آماس معالیق جگر یا آماس معالیق سپرز باشد علامتهاء او
تب تیز و سرفه و تنگی نفس و دشواری دم زدن و درد خلنده و دم
کوتاه شود و عقل ببرد یا تبهوشانه گوید بیمار و نبض منشاری بود و امتلاء خون
ظاهر بود علاج وی نخست فصد باسلیق باید گشادن و ماء الشعیر با
شراب بنفشه و روغن بادام دهند تا بر این اقتصار کند تا چهار روز
اگر علت آغاز کند اندر ماء الشعیر عناب و سپستان و مویز دانه
بیرون کرده و بیخ سوسن و بنفشه می باید پخت و اگر علت دشوارتر
و کمتر بود طبیخ زوفا دهند با این صفت عناب بیست عدد
سپستان پنجاه عدد و بیخ خطمی ده درم سنگ مویز دانه بیرون کرده

ده درم سپستان کشک جو ده درم سنگ شربت چنانکه رسم است با شراب بنفشه
دهند با گلگشاب و شکر و ضماد از بابونه و آرد جو و بیخ خطمی و بیخ سوسن
و بنفشه و روغن بادام و موم صافی بر آن موضع نهند و غذا
سپیوس آب با شکر و بایند و روغن بادام و شربت جلاب و شراب بنفشه
و اسفیدباج بطبیخ عناب و آلو سیاه و شیرین و بنفشه و لسان الثور
بیخ سوسن و بیخ خطمی و سپستان و ترنجبین و فلوس خیارشنبر کنند
باب سیزدهم اندر علاج بیماریهای دل و این شش فصل است فصل اول
اندر دل گرم علامتها گرمی و تشنگی و خفقان باشد علاج اگر خون بسیار بود
رگ باسلیق بزنند و شراب سیب ترش و شراب ترش ترنج و انار
ترش و شیرین و آب خیار و اقراص کافور دهند صفت دوای مفرح
طباشیر و گل سرخ و نیلوفر از هر یک چهار درم سنگ تخم خرفه مغز تخم خیار
مغز تخم کدو از هر یک سه درم تخم کوک تخم کشنیز از هر یک دو درم
صندل سپید سه درم سرطان نهری سوخته رب سوس از هر یکی
یک درم زعفران و کافور از هر یکی ثلث درم ترنجبین ده درم شکر

یک درم ونیم درم همه را از هم بکوبند وبلعاب تخم اب بسرشند وقرص کنند
از قرصی یک درم ونیم درم بکوبد شربتی یک قرص اگر تب نباشد دوغ شیر
سود دارد خاصه با اندکی طباشیر وگل ارمنی وگشنیز خشک و
بشراب صندل اینک نافع باشد بگیرد صندل سپید سوهان کرده
مقدار پنجاه درم سنگ سرکه ده استار ویک ونیم من آب بیامیزد
وصندل را اندرین سرکه وآب فرغار کنند ودو شبانروز پس بجوشانند
تا نیمی باز آید ودست بمالند وفشارند ویک من شکر طبرزد
بر افکنند وبقوام آرند ویک مثقال کافور ویک درم سنگ زعفران سوده
در وی مالند شربتی یکدرم سنگ با آب خرفه فصل دوم اندر علاج
بیماریهاء دل سردی وی رنگ روی همچون رنگ ارزیز باشد وباریکی
روی ورعشه باشد وگرانی وکاهلی آرد علاج شراب ریحانی مقدار
معتدل ودواء المشک وتریاق بزرگ ومثرودیطوس ومعتدل المزاج
دواء شفر بادو بکار دارند وگوارش عنبر سود دارد واگر تریاق
بهشت تمی قرمانید با شیر از من شیر نهاد دهند که باید

والله اعلم فصل سیم اندر خشکی مزاج دل علامت وی خشکی دهان وتشنگی
وبیحوالی ولاغر شدن وبطاقی اندر رگها وسرفه خشک ورنجور شدن
از غبار اندک ودود ناک علاج وی همچون علاج دق باشد وشیر خر
وگلاب وآب انار شیرین همه با روغن بادام وروغن بنفشه وروغن
تخم کدو اندر سینه وپهلو مالیدن نافع باشد فصل چهارم اندر علاج
خفقان گرم که از سوء المزاج دل گرم بود وی غش زدن متواتر وتشنگی
رخ وتشنگی نشتر رگها ... از دست چپ که باسلیق زنند
یا حجامت کنند در کاهل ودو نار با ماء الشعیر بخورند وهو
عادت باب خرما هندی خوردن ودوغ کاو وترشی ترنج
ورب سیب وآب انار بغایت سود دارد وتمامی علاج قرص کافور
خوردنست با آب سیب ترش که مرجان ومروارید وکهربا در او افکند
وبزرگان علم طب چنان ... که ... دل عمران بماند
افزودن ... آب سیب ترش است
... قرص کافور بگیرد طباشیر ومغز تخم خیار وخیار بادرنگ

وتخم کسنی وتخم کوک وتخم خرفه وگل سرخ وصندل سپید از هر یک بار
بگیرند و بکوبند و ببیزند و هر مثقالی ازین دارو طباشیر کافور حب
برهنند و با آب سیب حل کنند و قرصها سازند هر یکی یکمثقال هر روز
یک قرص با آب سیب حل کنند و بدهند تا دو هفته و از بیرون
ضماد کنند بصندل و گلاب و کافور و یخ سرد کرده و آب سرد
خوردن و بهوای سرد مقام کردن سود دارد و این سفوف
بکار دارد نافع باشد بگیرد گل سرخ و کشنیز خشک و طباشیر
و کهربا و مروارید از هر یک جزوی کوفته و بیخته میخورند غذا
مرغ جوزه با آب بخته یا با آب غوره یا انار ترش بخته نافع باشد
فصل پنجم اندر علاج خفقان سرد اندر سوء المزاج دل علامت علامت او
ضد نوع علامت گرم است علاج او گلنگبین خورند یا آبی که در
وی پوست ترنج و مصطکی بخته باشند و مشک و غالیه بوییدن
سود دارد و اگر علتی خلط غلیظ باشد حب صبر یا حب المصطکی
مستعمل آید فصل ششم اندر پیچ ... پریشان شدن ...

چون رب

چیو است بسیار را این از گرمی بود یا از پیسه دی صفت او گلاب و آب میوه
در کوزه کنند و طلی کنند و با آب سرد بشویند و رب فواکه دهند
چون رب سیب و رب لیمو و رب ترش ترنج و مرغ جوزه با آب سماق
بخته دهند و با آب زرک و نان با شراب ریحانی ترید کنند
و بدهند و مفرح خشک دهند با جلاب و بوییهای خشک پیش دارند
چون صندل مقاصری و گل و نیلوفر و بنفشه و گلاب و ماء اللحم خورند
دهند و مالیدن بکار دارند و اگر غشی بسبب اشتیاق رحم باشد که
بوییهای گنده پیش وی می باید داشتن و اگر از سردی بود از بدگواری
و ریح معده بود علاج او زنجبیل پرورده سود کند یا گلنگبین عسلی
اگر حاجت باشد از معاجین فلافلی یا فودنجی یا کمونی بکار برند یا دوالمسک
یا معجون سنجرینا یا کوارش عنبر ازین معاجین هر کدام حاضر
باشد نافع آید باب هفدهم اندر بیماریهای معده و این بیست فصل است
فصل اول اندر علاج درد معده گرم علامت وی سیلی در راحت
یافتن از شربتهای خنک علاج وی اگر در معده گرانی باشد قی کنند

بآب گرم و سکنگبین دهند و گلاب یا سکنگبین و از پی سکنگبین سفرجلی
دهند و شراب ریواج و شراب حماض ترنج و شراب صندل
و اگر ماده اندر قعر معده بود و قی دشوار بود استفراغ کند بطبیخ هلیله زرد
و ماء الرمانین سخت موافق بود خاصه با شیرخشت در درد معده سر درا
علاج او گرسنگی رود از نو بادها اندر شکم و تشنه ناشدن علاج
اگر درد معده گرانی بود قی کند بطبیخ شبت و سکنگبین عسلی و بعد از آن
پس چند کرت ایارج فیقرا خورد و اگر با استفراغ قوی حاجت آید
حب اصطمخیقون دهد هر بامداد ماء الاصول با روغن بادام و گلشکر
با عود و قرنفل و مصطکی سرشته یا معجونها گرم چون کمونی و فلافلی
و زنجبیل پرورده و دواء المسک این معجونها از پس استفراغ نگاه دارد
و کوارش و اقراص گل سود دارد   اقراص گل کبیر گل سرخ
ده درم سنگ عود خام مصطکی و سنبل و اذخر و دارچینی و سلیخه و قسطین
رومی از هر یکی دو درم سنگ همه را بکوبند و بیزند و بشراب کهن بسرشند
و اقراص گل کنند از یک مثقال هر بامداد یکی قرص با گلنگبین بسرشند

بیست و سوء المزاج گرم بی ماده

و فصل نوزدهم اندر علاج درد معده

و اندر طبیخ افسنتین دهند
علامت وی آن بود که او را تشنگی بود و صعب و گرمی و سوزش بود او را
چیزها ترش خنک بوی سود کند و بقبض او را زیان دارد و اگر آروغ آید تلخ
بود چون دود یا چون بوی ماهی گنده یا چون خایه مرغ گنده و تباه شده
یا این سوء المزاج گرم با ماده بود علامت وی آن بود که غثیان کند و قی کند
تلخ و زرد و شهوت طعام کم گردد و شهوت آب زیاده گردد و چون
شکم بیاید زرد و سوزان یا سخت گردد و دهان خشک بود و زبان در
بود و بود که زبان زرد شود یا سرخ و یا سیاه و سبب این اگر قوی تر
گردد تب آید تب مطبقه یا تب غب علاج وی سوء المزاج گرم تنها
بود بوقت خواب لعاب اسبغول خورد با شکر و روغن بادام
و بامداد دوغ تازه خورد با این قرص   قرص که تسکین دهد مر
سوء المزاج گرم معده را و تنها و شیر و تشنگی را فایده کند بگیرد
طباشیر و صندل سپید و تخم کدو و شیرین و تخم خیار و خیار بادرنگ
همه پوست باز کرده و تخم خرفه از هر یکی سه درم سنگ گل سرخ هم ده درم

سنبل کافور یکدرم سپید زرشک دانه بیرون کرده خشک با عصاره او
شش درم سپید گل ارمنی چهار درم سپید جمله این ده چیز را
بکوبند و بویزند و جمع کنند و تر کنند و قرص کنند با آب خرفه یا با آب
کدو هر بار یک مثقال و هر روز یکی را بباید داد گاه با آب غوره دهند
گاه با دوغ گاو و گاه با آب ترشه ترنج یا با شراب ریواج دهند
و پیوسته معده را از بیرون سوی ضمادهای سرد و تر نهند که از
پوست کدوی تر تراشیده و خرفه و صندل سپید و کافور
گلاب ساخته باشند و دایم بدهند هر ایشان را مغز تخم خیار
و خیار بادرنگ و نار ترش و شیرین و آلو و ترشه ترنج و آنچه بدین ماند
و اگر سوء المزاج گرم با ماده بود یا دموی بود رگ باسلیق بگشاید
یا صفراوی بود قی کنند به سکنجبین و گشاب از پس آنکه ماهی تازه
خورده باشد یا پاچه گوسفند و اگر بدین قی نیاید بدانکه آن ماده
بقعر اندر مانده است آنگاه دارو مسهل خورد بدین صفت
بگیرد هلیله زرد ده درم ایارج فیقرا یک درم هر دو را [illegible]

بکن

بسایند و بویزند و سکنجبین معجون کنند و حب سازند و بدهند تا بخورد
و ما بپزد خرمای هندی بیست درم سنگ شاهتره هفت درم سنگ افسنتین رومی
دو درم سنگ آلوی بخارایی ده عدد مویز که اندکی فرو ترش دارد ده درم سنگ
همه را بجوشانند با سه قدح آب تا یک قدح باز آید و آنگاه این مطبوخ را
با آن حب دهند و اگر یکبار بس نبود سه بار بباید دادن از پس یکدیگر
تا معده وی از صفرا پاک شود و اگر این سوء المزاج از سردی بود علامت
وی آن بود که تشنگی اندک بود و مزه دهان ترش بود و آروغ ترش بر
برآید و اگر قی کند ترش برآید و آن طعام که بخورد دشوار دیر گوارد و قراقر
اندر شکم و شهوت طعام کم بود و اگر این سوء المزاج از ماده بلغم
وی آن بود که هر روز یکدرم سنگ تریاق فاروق خورد با شراب
کهن و قوی با یکدرم سنگ سجزنیا یا اثاناسیا یا مثرودیطوس با مصطکی
و سنبل و اذخر و انیسون را بجوشانند و آب ایشان صافی کنند و بخورد
و گلنگبین با انیسون و مصطکی و عود خام از هر یک دو دانگ سنگ بخورد
و اگر این سوء المزاج ماده بلغمی بود معده را پاک کند بقی کردن و ماء العسل مطبوخ

خورد یا حب افادیه یا حب مصطکی و صبر بخورد و بار پس این یارج الاصول
با روغن بید انجیر بخورد صفت یارج الاصول بگیرد بیخ کرفس و بیخ بادیان
و تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و راحنه و بیخ کبر و گل سرخ
و سنبل از هر یک بعد ازوی بجوشانند و صافی کنند ده درم سنگ
روغن بید انجیر با وی بیامیزند و بناشتا بخورد و اگر این روغن
نبود روغن بادام تلخ یا روغن بادام شیرین بخورد و ضماد کنند
بر معده سنبل و مصطکی و علک بساح و بسباسه و جوز بویا و سعد و
عنبر تر کرده با روغن قسط و روغن بان و آنچه بدین ماند فاما سوء
المزاج اگر تر بود علاج همچون علاج استسقا باید کردن و اندر
باب سوء المزاج علاجها بسیار است با همین قدر بس کردیم
فصل سیم اندر علاج اورام معده اما پس معده هم گرم بود
و هم سرد و اگر گرم بود علامت وی آن بود که آماس سرخ بود
پیدا بود و گرمی و با تشنگی ضعف باشد و با تب تیز مطبقه باشد
و شهوت طعام خوردن نبود و زبان سرخ بود و درشت و

کد

کرب و غثیان بود علاج وی رگ باسلیق زند و غذا وی
کشکاب دهند با آب انار و جهد کنند تا تب کم شود و شکم آرد
با آب کشنیز و خیار چنبر بروی افکنند و صافی کنند و بخورد تا شکم
بیارد و آب کشنیز اندرین کار خاصیت است چون با خیار چنبر بود
هر او رام که بود و معده را بنشانند و همه شراب عوض سکنگبین دارد
تا قمع کنند آن مادهٔ ورم را بقوت سرد که و تشنگی بنشانند و اگر شکم
نرم بود بجای خیار چنبر اقراص گل دهند صفت وی بگیرد گل
سرخ شش درم سنگ بیخ سوسن و سنبل از هر یک چهار درم سنگ
طباشیر چند درم سنگ با آب خمیر کنند و قرصها سازد و شربتی
یک درم سنگ و اگر آماس کهنه شود اقراص سنبل باید دادن
صفت وی بگیرد عصارهٔ غافث راحنه و سلیخه و گل سرخ و زر بود و عنبر
و قضیب الزریره و سنبل از هر یک سه درم سنگ مصطکی دو درم سنگ
اشق یک درم سنگ قرصها سازد و هر یک یک مثقال هر روز قرص
دهند با سکنجبین و ضماد کنند بدین صفت بگیرد مقل نرم ده درم سنگ

اشق پنجدرم سنگ حب البان ده درم سنگ تخم کرنب ده درم سنگ
مصطکی پنجدرم سنگ موم سه درم سنگ روغن بان یازده درم سنگ
صمغها را با شراب حل کنند و جمع کنند و ضماد کنند و اگر اماس از گرمی
بود علامت وی اماس سست بود علاج او نقیع الصبر هندوان
ضماد بر نهند مرد خاکستر چوب رز و سعد و اذخر و سنبل از هر یکی
یکدرم سنگ با سرکه تر کنند و بر دهان معده نهند ضماد اکلیل الملک
اماس معده و جگر و سپرز را منفعت کند بگیرند اکلیل
الملک و حلبه و گل بابونه و حب الغار و خطمی و بنفشه از هر یک چهار درم
سنگ افسنتین رومی سه درم سنگ اشق و مقل از هر یک ده درم سنگ
انجیر سپید ده عدد انجیر را بجوشانند و داروهای کوفته با آن بیامیزند
و داروها را با شراب مثلث حل کنند آنگاه بهم بیامیزند
غذا گوشت دراج و تیهو خورد و نخود آب با روغن زیت نخود
و سرکه و آبکامه خایه کنند فصل چهارم اندر علاج بثور معده که پیدا شود
قروح معده و علامت وی بثور ظاهر میشود در دهان و شکم

علاج وی ترش که وی سرد و تر است زرباد یکدرم سنگ طباشیر و یکدرم
سنگ گل سرخ و یکدرم تخم حماض بخورند و غذا آش ترش کنند و غوره
یا آش سماق و ریباس و نار دانه با یکدرم سنگ بخورند و آب [illegible]
و با منافع باشد فصل پنجم اندر علاج هیضه هیضه ناگواریدن طعام
بود و سبب این تیز و تیز بر شکم فساد میشود و آن طعامهایی بود که خورند
و مزاج مختلف که اندر معده گرد آید و آنچه از وی گرم بود بر سر
معده بر آید و قی بیرون آید و آنچه از وی سرد بود باسهال از زیر
بیرون آید و همچنین حالها مختلف پدید آید مردم آنرا هیضه گویند
و این بیماری مخاطره کشنده بود و بعضی از کسان ضعیف بود و
قوت ساقط کند و غشی آرد و چهارسوها سرد اندر تنگی افتند
و نیز بار یک کشیده شود و گونه روی از حال خویش بگردد چون
مردگان شود و دست و پای سپید شود و خوی سرد آید و تشنج
افتد و بیشتر کشنده است سبب حادث است دانا بگرد از آن
بیماری بسیار کشنده و دلیر باشند بعلاج کردن و چند بار علاجها کرده شد

و اگر با ضعیفی جستن رگ دیگر علامتها نیکو باشد و بستوده اند آن
ضعیفی بعضی وقت بباید رسیدن و من کسانی را دیدم که ایشان را هیضه شده
بود و بعضی ایشان ضعیف شده بود و هرچند از زمانی دراز و اندامهای
ایشان سرد گشته و دم زدن ضعیف گشته و شکم تهی شده بود چون
ایشان را اندک اندک غذا دادند بهتر شدند از آن علت و تباه بر آن
علامتها که پدید آید اندرین بیماری تشنگی است از بهر آنکه آب چندان
دادن که تشنگی را ساکن کند و چون آب اندر معده وی گرم گردد و ثقل باز
گردد و دشوارتر از قی و تشنگی پدید آید و خواب نیابند و اگر
خواب یابند این بیماری از ایشان برود و هیضه با پستان بود و چون
بر پستان بهتر باشد و سبب تشنگی و [illegible] خلط بود آن باشد که صفرایی
بود تشنگی دو سبب و [illegible] آید و آن [illegible] بود و خلطها [illegible]
فرو میرود و جالینوس گوید که من دیدم که بعضی [illegible] قطع گشته و [illegible]
قوت گرفت و بجای باز آمد علاج اول [illegible] آب گرم [illegible]
کنند و معده پاک شود از صفرا اگر [illegible] علاج وی آن [illegible]

سر و گردن [illegible] وی نهند و موی اندر بالا کشند و از بویها پیش وی [illegible]
وی گیرند شراب خوشبوی وی را دهند کافور و عنبر و مشک و عود [illegible]
سوده و زعفران و بازوها و رانها را به بندند سخت و بر معده [illegible] حجام
نهند و گویند تا بخسبند و اگر خواب نیاید شراب [illegible]
خواب و خواب نیک بود درین علت و آب [illegible] و آب [illegible]
حجام دهند و آخر گوشتابه دهند از گوشت جوزه چنانکه چند
[illegible] و پاره پاره [illegible] گوشت [illegible] اگر [illegible]
تا گوشت با آب [illegible] گوشتابه [illegible] کنند و اگر قی آید زمانی [illegible]
و دیگر بار جهد کنند تا خورده شود و چون خورده شد [illegible] حجام
معده نهند تا طعام اندر معده [illegible] گیرد و چون زمانی [illegible]
جهد کنند تا بخسبند [illegible] بردارند و با غذا [illegible] کنند و اگر [illegible]
گوشت جوزه [illegible] و بعد از آن تمام بهتر شدن [illegible]
[illegible] صحت تمام پدید آید ان شاء الله تعالی باب [illegible]
اندر علاج انواع اسهال اسهال صفرایی علامت آن سوزش [illegible]

۳۰۷

و تشنگی و تباه و رقیق زرد و باشد که تب آید علاج آن اقراص طباشیر با آب ز
آبی ترش دهند و هر بامداد و شبانگاه اسبغول بریان کرده و گل ارمنی
و صمغ عربی با شراب آبی یا در آب بسه دو دهند و اگر تب نباشد دوغ
ترش گاو و طباشیر و بذر الحماض سوده دهند و صفت اقراص طباشیر
گل سرخ سماق از هر یکی چند درم سنگ تخم حماض بریان کرده و تخم خرفه
بریان کرده و گلنار از هر یکی سه درم سنگ صمغ عربی بریان کرده هشت درم
سنگ قرصها سازند هر یکی دو درم سنگ شربتی یک قرص و اگر با اسهال
مغص باشد یا زحیر گیرند تخم اسبغول بریان کرده دو درم سنگ
روغن گل ده درم سنگ آب سرد بیست درم سنگ همه را بیامیزند
و بخورند و بیمار را ماخوذ اسفند با عصاره خرفه خورد و یا مزوّره خرفه
طعام خورد سود دارد و غذا اندر آب [illegible] با آب
دی [illegible] چهار درم با آب عفد [illegible] تا آب اندر ترش کرده دهند
و نان [illegible] با سماق فایده کند [illegible] قابض است و معده را
اسهال مزمن [illegible] باقلی تا [illegible] است باقلی را در سرکه [illegible]

بپزند و با پوست خورند اسهال مزمن را قطع کند و اگر اسهال با طعم و صفرا
بود علامت وی اندر براز پدید آید بگیرند سماق و حب الآس و زرنارد
و شکر از هر یکی یک درم سنگ بلیله زرد پنج درم سنگ و حب الرشاد
ناکوفته دو درم سنگ با شراب ورد یا با میبه و دو درم سنگ تخم لسان
الحمل یک درم سنگ دم الاخوین سه درم سنگ این یک شربت باشد اندر
آب باران یا اندر آب آهنگران بدهند و اگر اسهال بلغمی باشد
علامت او اندر براز پدید آید علاج وی پنج درم سنگ حب الرشاد
بریان کرده ناکوفته با آب گرم بدهند و اگر اسهال سودائی بود علامت
وی آن بود که شهوت طعام انگیزد و دهان معده لذع ماند
یا ترشی دهان بود و اگر طعام چهار ضرب خورد سود دارد علاج
وی از دست چپ رگ باسلیق یا رگ اسیلم بزنند و بگیرند انار دانه
بریان کرده ده درم سنگ زرنباد بریان کرده یک درم سنگ کهربا
ده درم سنگ تخم شاهسپرم بریان کرده ناکوفته دو درم سنگ
شربتی سه درم سنگ با کباب جگر یا با شراب مورد و اگر سبب اسهال خون

باشد علاج وی اقراص کهربا دهند و دو درم سنگ طباشیر سوده اندر
شراب مورد میدهند و یک درم سنگ تخم لسان الحمل بریان کرده
آب لسان الحمل یا در رب آبی دهند و دو درم سنگ حب الآس از
تخم پاک کرده و دو درم سنگ تخم کندنا مرد و کودک و بچه سفوف کنند
اسهال خون باز دارد و خداوند بواسیر را سود دارد و طعامها اندرز
همه انواع ماچه باشد و زرده خایه نیمبرشت و ارزن مقشر و شیره
مغز بادام پخته همه بی نمک بپزند که نمک مسهل بود و ماچه با سماق پخته و گوشت
تذرو و کبک با انار دانه پخته نافع باشد باب نوزدهم در علاج زحیر
زحیر آن بود که مردم چنان داند که شکم آید چون بنشیند بسیار بنالد
از وی اندک چیزی از بلغم فسرده آید با خون یا بی خون و سبب این علت
انصباب مواد بمقعد و ورمی بود اندر مقعد با سوزش والتهاب علاج
وی سه نوع است یکی باز داشتن آن ماده از مقعد دیگر تحلیل کردن
آن ورم سیوم خشک کردن ریش و نشاندن التهاب اما اول
بگردد و دو روز مثانه و خایه ذنبها را بروغن گرم کرده اندر باید گرفت

چون روغن گل و روغن مورد و ژنده پاره بدین روغن اندر غرق کنند و بروی
اندر گیرد آن اعضا و باز عدس شیر تازه دارد و نان اندر روی فرغار کرده
و اگر مقعد اماس آسیده بود تپیرد برگ کرنب پخته و زرده خایه مرغ
و روغن گل همه بیکجای کنند و بکوبد و بر آنجا بر نهند و اگر اماس پر با سوزش بود
برگ انگور کرب با خایه زرده مرغ جوشانده جمع کنند با روغن گل و بر آنجا
نهند و عدس سرخ و برگ گل اندر آب بجوشانند و بدان آب اندر نشینند
نیک آید و اگر بیاز پخته با روغن گاو بکوبد و بر آنجا نهند نیک آید و درد بنشاند
و یا اگر ورم صلب باشد تپیرد مرداسنگ سپید کرده و سپیده
ارزیر و موم صافی و پیه بط از هر یک چهار درم زعفران یک درم سنگ
زرده دو خایه و روغن گل بمقدار موم صافی و پیه بط بود با وی بکد ازد
و ازین مرهم کند و بر اماس بر نهند و انگاه دارو کند بساوه زحیر
صفت شافه زحیر از ترکیب ابو بکر اخوین رحمه الله وی میگفت من جمع
کردم این شافه را و همه عمر خویش بوی علاج کردم و همه را نیک آمد
همیدوارم که خدا تعالی از من بپذیرد و بر من رحمت کند نسخه وی است

بگیرد خون سیاوشان و مر و کندر و صمغ عربی و بنفشه تر و زعفران
و افیون از هر یکی برابر این صفت چیز بود همه شایسته بود از وی شافه
کنند هم چند دانه خرما و هم ابو بکر میگوید یک شافه دیگر دیدم اندر
قرابادین حسین و آن نیک آمده است بگیرد صمغ عربی و کندر و مر و زعفران
و افیون از هر یکی برابر و بباید و شافه کنند و دیگر شافها ز چیز بسیار
تجربه باید کردن تا کدام بهتر باشد باب سیم اندر علاج بیماری مقعده
و این سه فصلست فصل اول اندر علاج بواسیر مر غند که بود که پدید آید
بر لب مقعد و این سه نوع بود یکی ماننده دانه خرما بود و از از سختی
و دیگر ماننده توت نیم پخته بود نرم و دمه انده و این را توتی گویند و سیم
ماننده کعبت خوزد بود و دراز و میانه وی باریک و این را ثولولی
گویند و چهارم ماننده چیز گونه ارغوان باماننده عرم انگور که را
مثنی گویند و دیگر ماهی سیم ماننده آن نفخات بود که اندر شکم ماهی
بیرون آید بزرگ بود و سپید چون پنبه میان او پر بود از باد و این
برنج بود که از وی خون و ریم رود آن را ناصیر خوانند و بناه ترین این

انواع و خبیث ترین ها همه تخلیت و مصیبت ترین آنکه نزدیک تر ذکر بود
از بهر آنکه اگر کالاهی شوند یا بریده شود و بیم بود که مجری بول را
بگیرد و آنکه از طرف پشت نزدیک تر وی کمتر بود و آنکه بیرون مقعد بود
لاوه یا بر لب مقعد بود خبیث بود و سهل تر بود و آنکه اندرون مقعد بود
دشوار بود بسبب آنکه از نظر طبیب دور باشد و دارو در سانیدن دشوار
و سبب این بیماری خلطی بد بود که از اعالی بدن سوی اسافل فرود
و بدین عضو گرد آید و آنجا بسته می شود و محترق می شود و این بیماری باد
از وی پدید آید و سبب خون شود بسیار شدن بیشتر از آن طعامها
که مولد سودا باشد مثل مسیر و بادنجان و گوشت گاو و گوشت
ودیگر گوشت ترش و پنیر خشک و باقلها و ماهی شور و خایه و
کرنب و گوشت نخجیر و گوشت و جغرز شیر و غده ای گرم و داروهای گرم
خون را بسوزد و سیاه کند چون مثل سیر و پیاز و بوی افزارهای
گرم و شراب سیاه و غلیظ علامت بواسیر که از خون صفرا بود درد
بود و با خلیدن بود علامت آنکه از خون غلیظ بود گران و درد و تحقیر

اندک یعنی جایز بدین بود و علامت آن باد بواسیر آن است که اندر پهلوگاه و
گرد آلت درد باشد و بسیار گردد و با قراقر و تغیر باشد گاه این باد سوی
عانه و قضیب و خصیه می‌رسد و درد آید و گاه منفجر کند گاه سوی پشت
و سل میرود و گاه سوی گردن و سینه میرود و گاه اسهال کند گاه
شکم سخت می‌شود و درد سخت حادث میشود و وقت برخواستن و
نشستن پیوندها آواز میکند یا درد زانو کند و درد پیوندها و پشت
جماع ضعیف می‌شود و رنگ روی متغیر میشود و سوی زردی یا سبزی
یا سیاهی روشن و موی بسیار [illegible] حیز و بسبب بخارات تباه سوی
سر بر می‌آید و درد سر و سپر حادث میشود و گاه غشیان آید
علاج بواسیر که از وی خون میرود دفع نکنند تا [illegible]
بسیار آید و ضعف [illegible] خون بسیار [illegible]
شفا باشد و اگر ضعیف کند بستن حاجت آید [illegible]
[illegible] آب سماق [illegible]
این [illegible] اگر سخت ضعیف شود [illegible] اللحم [illegible]

صفت قرص که با نافع باشد خون رفتن از بواسیر و اسهال خون را
و ترق زبانه این نسخه مجربست بگیرد گل سرخ و صمغ عربی
و کهربا از هر یکی سه درم نشاسته و گل ارمنی و طباشیر و بسد و رب
سوس و گلنار از هر یکی دو درم اقاقیا یک نیم درم کوفته و بیخته
و با رب حب الآس معجون کند و قرصها بندد و شربی [illegible]
یعنی [illegible]
و اگر این علت با اسهال بود معجون خبث الحدید دهند صفت وی
بگیرد بلیله سیاه و پوست آمله و پوست بلیله و گزمازو از هر یکی
پانزده درم سنگ سنبل و اذخر و سعد و زرشک و دار فلفل [illegible]
[illegible] از هر یکی ده درم سنگ ریم آهن کوفته و در سرکه [illegible]
کرده یک هفته بعد از آن بریان کرده پانزده درم سنگ با عسل معجون
با آب آمله بجوشانیده باشد صفت وی بگیرد پوست بلیله کابلی معتدل [illegible]
با هفت رطل آب بپزد تا یک رطل آب باز آید و صاف کنند و بر وی [illegible]
یک رطل عسل بپزد تا آب نماند و داروها را با این عسل معجون کنند
[illegible] ازین معجون مثقال [illegible]

بواسیر را قطع کند اسهال مزمن را فایده کند و اگر طبیعت سخت و خشک
باشد پوسته حب مقل استعمال کند صفت بگیرد هلیله سیاه
و پوست هلیله کابلی از هر یکی ده درم سنگ سکبینج سه درم سنگ
اسغندان عیند دو درم سنگ مقل پانزده درم سنگ مقل را در
آب کندنا و یا در آب حل کند و حبها بندد شربتی یک درم یا دو درم
اطریفل قابض اصحاب بواسیر را با درش باشد و یا در کرفش را
و خون روش را و ضعف معده و جگر بود نافع باشد و دل و معده را
قوت دهد و اسهال باز دارد بگیرد هلیله کابلی و پوست هلیله
و پوست آمله از هر یکی ده درم سنگ مورد [illegible] و مرجان [illegible]
و طباشیر و کهربا و لسان الثور و فلنجمشک از هر یکی ده درم سنگ گلنار
سه درم سنگ [illegible] سه درم سنگ صمغ عربی دو درم الا [illegible] کند
و صندل سپید از هر یکی ده درم خبث الحدید مدبر بیست درم سنگ
شراب آید [illegible] اسپناج [illegible] شکر را جز و بسایند و سیراب
آبی با هم بزد و چند آنکه خشک شود پس از آن باید در کوفته و بیخته را

بروی بر افشانند و معجون کنند شربتی سه درم سنگ اطریفل مقل
که شکم را نرم کند و باد بنشاند بگیرد هلیله سیاه و پوست هلیله و
پوست آمله از هر یکی ده درم مقل پنجاه درم تربد سپید بیست درم
مقل را حل کند با آب و بروغن گاو چرب کند همه را بکوبد و جمع کند
با عسل وزن همه داروها شربتی از وی پنج درم و این شیافه خون بواسیر را
قطع کند بگیرد کندر و گلنار و کحل و اقاقیا و شب یمانی از هر یکی
برابر بکوبند و عجین کنند و شیافها سازند و استعمال کنند
صفت مرهم بصل درد بواسیر ساکن کند و اما پس را فایده کند
بگیرد پیاز سپید [illegible] در آتش بپزد نیکو و با روغن گاو [illegible] بکوبد
نیکو تا نرم شود و بر مقعد نهند و در نسخه دیگر زرده خایه مرغ
زیادت کرده اند اما علاج آنکه از اندرون مقعد بود آنکه حجام
شیشه بر آنجا نهد و بمکد تا مقعد بیرون آید و ناسور ظاهر گردد
و پدید آید آنگاه او را علاج کند بمرهم یا بداغ یا بدارو [illegible]
پژمرده گردد آنگاه برگ [illegible] بجوشانند در آب تا نرم گردد

۴۲

کاو با وی یار کنند و بکوبند تا چون مرهمی گردد و بر وی نهند تا همه باسور
ببرد و دارو دیگر که دود کنند صفت وی بگیرد بیخ کبر و بیخ کرفس و بیخ حرمزه
و بیخ خار که بپارسی او را اترقی خوانند و این خار بود که ترنگبین بر وی
افتد و بیخ سوسن و بلادر از هر یکی برابر همه را بکوبند و با عسل بلادر
معجون کنند و باز بروغن یاسمین اندر مالند و قرصها کنند
هر یکی درم سنگی و بنهند تا خشک شود و چون بکار خواهند بردن
یکی قرص بسایند و سرگین اشتر را باتش بسوزند و آن قرص سوده را
بآن آتش بر افگنند و یکی تغاره بن سوراخ کرده بر آتش بنهند
و کون بنشانند و بیمار را فرمایند تا مقعد بر سوراخ آن تغاره بنهند
تا دود بوی رسد و همچنین کنند بامداد و شبانگاه تا خشک گردد
و بعد نجوزی دیگر بگیرد پوست بیخ کبر و بیخ کرفس و هو هر دو
و شحم حنظل و مرداسنگ از هر یکی جزوی برابر بکوبند و باز روغن یاسمین بسرشند
و قرصها سازند هر یکی یکدرم با آب برگ مورد ترها کلان سازند
هر یکی چند جوزی و همچنان استعمال کنند که قرصها پیشین را کرده
بود

بود سفوفی که باد بواسیر را بشکند بگیرد پوست بیخ کبر یک جزو و صعتر فارسی
نیم جزو مورد و را بکوبند شربتی دو درم باب گرم یا بشوربا ترخینه
و علاج بواسیر بسیارست بدین بس کردیم فصل دوم اندر علاج
و آماس مقعد اگر صاحب شقاق را مزاج گرم بود و گاه ناگاه آن
آماس کند اول رگ باسلیق باید گشادن و باره شکم وی نرم باید
کردن پیوسته و مرهم کافوری باید نهادن پیوسته صفت
مرهم کافوری موم را بروغن گل بگدازند و سپیده ارزیز و
مرداسنگ سوده افگنند و سپیدی خایه و کافور بر افزایند و در
هاون بهم بر زنند و بکار برند و اگر بهتر نشود موم صافی بروغن گل
و پیه مرغ بگدازند و نشاسته و مرداسنگ سپید سوده بر وی
افگنند و بسایند تا همه یکی شود و سرشته شود و بمقعد بر نهند
و اگر آماس نشانده نبود شافه زخیر را با سپیدی خایه بسایند
تا چون مرهم شود و آنجا بر نهند و اگر صاحب شقاق را مزاج سرد بود
باید که آن مرهم مقلی که بلوطان اشتر کرده باشند آنجا بر نهند پیوسته

صفت مرهم مقلی بگیرند موم زرد و روغن کنجد و پیه بط و مغز ساق گاو
و کوهان اشتر یکیها بهمنت و مقل از هر یکی یک جزو مقل را حل کنند
بالعاب تخم کتان و همه را جمع کنند و این مرهم نیک نافع است
مر شقاق را و درد بواسیر را ساکن کند و اما آماسها که به مقعد
پدید آید از ناسور یا از بریدن ناسور اگر با سوزش بسیار بود
رگ باسلیق بگشاید بعد از آن شکم سخت نرم کنند بطبیخ
خیار چنبر و بنفشه و سپستان و مویز دانه بیرون کرده و بر
و باز آن جایگاه آماس را اسپاناخ بچه باروغن گل مرهم کنند
و انجا رها نهند یا گندنا بچه باروغن گاو کنند و آنجا رها نهند
فصل اندر علاج بیرون آمدن مقعد می نگاه کردن اگر آماس نبود
و اندر آوردن آسان بود اول بفرمایند استنجا کردن تا زود
بجیزد [illegible] و سپیده ارزیز و گلنار و مازو و شب یمانی از هر یکی
جزوی بسایند چون غبار و مقعد را بروغن گل چرب کنند و دارو
بروی بپاشند و باز جایگاه کنند بعد از آن اندر آب قمقم

نشانند

نشانند صفت آب قمقم بگیرند پوست انار و مازو و برگ مورد و سماق و جفت
بلوط و سعد و جوز السرو و سنبل این داروها را در آفتابه کنند و آب
بر بند چند آنکه آب سرخ شود بعد از آن بیمار را درین آب نشانند
و اگر آماس بود و اندرون برود اندر آب بابونه نشانند
صفت آب بابونه بگیرند بابونه و بنفشه و نیلوفر و خطمی چون آماس برود
زود بکار دارند و باز جای کنند باب مورد و تخم [illegible] اندر انواع قولنج
و این پنج فصلست فصل اول قولنجی که از آماس گرم میشود
وی تب تیز بود و دم زدن زود بود و با آروغ بود و بادی که از شکم
بیرون آید گنده بود و تشنگی بسیار بود و قی کردن صفرائی بسیار
بود و ضربان و خلیدن پدید آید علاج وی فصد بود اگر امکان بود
دارو بیشتر آنست که رگ باسلیق بگشایند و بار رگ صافن و خون بسیار
برات اندک اندک و آب کشنی و خیار چنبر با شکر و روغن بادام خورد
و حقنه کنند صفت وی بگیرند آب چغندر [illegible] ده پنجاه درم
کنجد ده درم [illegible] و نان ده درم [illegible] و استعمال کنند و اگر

آن اما آنچه از ماده شیر لداغ بود این جمله استعمال کند پس بگیرد تخم خطمی و تخم خبازی
و تخم آبی از هر یکی یک کف با یکمن آب بجوشانند تا ده استار بماند بپالایند
و بگیرند ازین آب سی درم سنگ بپالایند با شکر سرخ ده درم سنگ
روغن بنفشه ده درم سنگ استعمال کند و هر روز آلوی معشر در جلاب
تر تازه کرده ده عدد یا بیست عدد بخورد و اگر از خوردن غذاها
خشک شده بود شراب بنفشه خورد و خیار شنبر با جلاب خورد و صفت وی
بگیرند فلوس خیار شنبر ده درم سنگ با یک عدد از آب بجوشانند
و بپالایند و پالیده روغن بادام با جلاب بیامیزد و بخورد فصل چهارم
قولنجی که از ماده غلیظ یا بادی غلیظ باشد سبب وی از خوردن غذاهای بلغمی بود
چون شیر و جغرات و ترف و ترینه و گوشت گاو و گوشت ماهی و باز
و نان فطیر و قطایف و از میوه ها چون شفتالو و امرود و زردآلو
و خیار و خیار بادرنگ و کدو و خربزه و آنچه بدین ماند علامت وی
پیش از این چیزهای بلغمی خورده بود و باد غلیظ غذاها را باد انگیز بود چون
باقلا و ماش و نخود و کدو و انگور تازه و دوغ و ترها و شراب شوریخ

و آنچه بدین ماند علامت وی قراقر و تمدد و گاه باشد که شکم نرم باشد
و گاه سخت باشد گوئیا روده را سوراخ میکنند علاج وی از صابون
شافه سازند و اندازه دانه خرما و استعمال کند و شافه دیگر سید
اسمعیل در ذخیره آورده است در باب قولنج صعب وی بگیرد
بوره نان و نمک و فانید بر کفچه آهنین بر آتش نرم کند و چندانکه بقوام آید
بغایت بود از روغن شیره بکار برند و شافها سازند و درازی
شافه چهار انگشت بر یکدیگر ضم کرده باید و قومی گفته اند شش انگشت
صفت حقنه که نافع بود مر قولنج ریحی ثقلی و بلغمی را بگیرند تخم بادیان
و تخم کرفس و تخم شبت و انیسون و مرز اسپند از هر یکی چهار درم
و در نسخه دیگر از هر یکی چند درم با یک من و نیم من آب بجوشانند تا نیمه بماند
و بپالایند و در وی حل کنند ده درم فانید یا شکر سرخ و ده درم
بوره نان و ده درم روغن تخم معصفر یا روغن کنجد و استعمال
کند و مجرب است و گوارشی کمونی در آبی که اندر وی کمونی و کرویا
جوشیده باشد حل کند و بخورد فایده کند و اگر با این معجون حب الغار

باید دادن نافع است مر قولنج ریحی و استسقاء طبلی را العاقبه نافع
وهمه بیماریها که از باد بود وقتی که مزاج بیمار گرم نبود تالیف محمود زکریاست
صفت وی کبر و برگ سداب خشک ده درم سنگ ناخواه و زیره
و شونیز و کاشم و صعتر و کرویا و قطر اسالیون و بادام تلخ و بلبل
و دار فلفل و بودینه و زوفا و حب الغار و جندبیدستر از هر یکی دو
درم سنگ سکبینج چهار درم سنگ جاوشیر سه درم با عسل ادویه
عسل معجون کنند شربتی یک درم سنگ با شراب کشانه یا با آب اصول و
اگر درد ساکن نشود معجون فلونیا رومی بدهند بعد از نرمی شکم
و معجون بادمهره اندر قولنج ریحی سخت مفید است و این بادمهره حقیقت
کبر و تخم سداب و سپند ده استار بکوبند و بیزند و با سه مثل وی عسل
مصفی معجون کنند شربتی یک درم سنگ و پرهیز باید کردن از
میوه های تر خاصه از امرود و از ترنا و از حبوب بادانگیز و از کدو و از
خیار و زردالو و از شراب ممزوج اندر اینجا حذر باید کردن فصل
سیم اندر علاج قولنج که از خشک شدن ثفل بود اسباب وی یا از خشکی

اطعمه

اطعمه بود یا از اندک خوردن بود از مقدار خوردن یا از بسیاری
بیرون شدن بود یا شکم وی سخت گرم بود یا از ریاضت بسیار یا
بیشتر بوزد و زد و وی خشک مزاج بود یا از بلغم لزج بود که گرد
روده گرد آید تا غذا از آن چسبد و بدارد تا خشک شود اما آنکه
سبب خشکی غذا بود همچون کاورس و ارزن و گوشت بی چربی سخت
و خرمای عقب و آنچه بدین ماند علاج وی شراب بنفشه بود و یا جلاب
و سکنجبین و وی را حقنه و با پاشند و با روغن بنفشه که درد وی شکر سرخ
حل کرده باشد بخورد و اگر شافه کنند از نمک و صابون و حنظل
و بوره و بابونه بر آب بجوشانند تا سطبر شود و از وی شافه مثل بلوط
بسازند و برگیرد و بنهند و همه غذا چرب و شیرین خورد و اما آنکه از کم
خوردن بود علاج وی از مقدار خوردن بباید و می باید داد و لکن
غذا چرب و شیرین می باید و اما آنکه از بسیاری کمیز آمدن بود علاج وی
آن بود که کمیز بسیار آید و بیشتر از عادت آید و باشد نیز از اسباب
دیگر از چیزهای تر خوردن علاج وی خوردن خیار چنبر با جلاب

صفت وی در فصل اول گذر کردیم و آلوی فرعا کرده با جلاب بخورد
و هم نیک آید و اما آنچه از گرمی شکم بود علامت وی آن بود که تشنگی غالب بود
و شکم دایم خشک بود علاج وی پیش از طعام میوه‌های تر خورد چون خربزه
و خربزهٔ هندی و آلو و انجیر تر و انگور سبز هم بخشد که پوست و دانه
او را بیرون اندازد و زردآلو و شفتالو جهد کند تا شکم وی دایم
نرم بود و اما قولنج که از بسیاری بلغم پدید آید و بیشتر خود این نوع بود
علامت وی آن بود که از پس ناگواریدن طعام افتد و از پس صفیر بعد
و شکم سخت بود و بسیار که بگیرد تا باد از وی بیرون نیاید و بر آن
و نه از وجع و با بنشیان بود و بسیار و درد سخت کند و عرق سرد و لازم
و غشی وقتی کردن آنجا عرض لازم بود علاج این نوع شکم آوردن بود
به حقنهٔ نرم از اول بار حقنهٔ میانه و باز آخر حقنهٔ تیز و گوارش مسهل
باید خوردن پیش از حقنه چون گوارش تری و گوارش [illegible] و گوارش
لبقت و آن چیزی که شکم نرم کند و [illegible] استعمال کنند و قند [illegible]
آب بسیار خوردن و از آن [illegible]

مهر

و سماق و زروک و آنچه بدین ماند و در باشد حقنهٔ نرم بپرد انجیر زرد پنجاه عدد
سپوسر یک کف خطمی یک کف بر گوی اندر بسته و برگ چغندر ده عدد
این همه را با دو رطل آب بپزد تا یک رطل بماند و صافی کند و بر وی افکند یک درم
سنگ بوره و ده درم روغن شیره و بوی حقنه کند و اگر خواهد بار
کنند یک مثقال شافهٔ سپید با وی یار کنند و استعمال کنند صفت شافه
بگیرد بوره ماهان ده درم شحم حنظل و مقل و سکبینج از هر یک چند درم
سقمونیا دو و نیم درم همه را جمع کنند و شافها سازند هر یکی یک مثقال
باشد یکی برگیرد شکم گشاید صفت حقنهٔ تیز بپرد شحم حنظل ده درم
قنطوریون ماه یک پنج درم بخور مریم دو و نیم درم این همه را با جوشانند
و صافی کنند و در وی حل کنند سه درم قطران سه درم عسل و روغن
گیدرم سکبینج یک درم و جاوشیر یک درم و شافهٔ سپید یک مثقال
در وی بریزد و شش درم روغن بید انجیر و این حقنه را آن وقت
استعمال کنند که کار صعب شود یا علامت ایلاوس بود و اگر
بند سخت بود مقدار یک درم افیون یار کنند که مفید بود در فصل [illegible]

۳۴۷

علاج ایلاوس ایلاوس یونانی است و تفسیر وی بتازی رب ارحم
بود و بپارسی یارب رحمت کن و این نوعی از قولنج بود و تباه ترین از
انواع قولنج است و اندک کس از این بیماری خلاص یابد خاصه این بیماری
که بر رنگ می کند و آروغ وی گنده شود و از همه تن وی بوی گنده آید
محمد بن زکریا میگوید هیچ ندیدم از این مردم بیماری خلاص یافته باشد علاج وی اعانه حقنها
طبیعت کنند مثل آن حقنه که بابونه و بنفشه و تخم کتان و خطمی و سپستان
و کشک جو و سبوس گندم کرده بوند با روغن کنجد بسیار و فانید و تمر
هندی اندک و حقنه باید با ماز و محقنه دراز بود و بعد از حقنه بر
بود و به پهلوها مالند و بر روده‌های برین برسد و ثقل از هم گرد آید
اندر روده کانهای برین باشد و قولنج اندر روده کانهاء قولون بود و بعد
از آن حقنها بحقنت کنند و بیمار را اندر آب اندر نشانند آبی
که اندر وی بابونه و اکلیل الملک و کرنب و شبت و بنفشه و سبوس و خطمی و بیخ
و بیخ سوسن جوشیده بود و روغن بنفشه و روغن بابونه و روغن کنجد سپید
با موم مصفا بند از ند و شکم اندر مالند و جمله هر علاجی که در قولنج راست کنند

دا خرا

که از خشکی ثقل آمده بود و این علت به اسوده دارد و اگر این علت از آماس گرم بود
ایشان را آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و آب کشنیز تری و سپیدم سکنگبین
با ده درم سکنگبین فلوس خیار چنبر پاک کرده بجوشانند و بپالایند و
و ده درم روغن بادام و ده درم شکر برنهند تا بخورد
و اگر این آماس سرد بود او را ماء الاصول دهند تا خیار شنبر خورده باشد
و با پالوده یار روغن بید انجیر و حقنها گرم بکار برند که تیز بود و گاه
باشد که این علت بسبب التواء امعا شود و این التواء امعا را سبب
یا کشتی گرفتن بود یا افتادن از جای یا برگشتن از پهلو به پهلوی
دیگر یا از برجستن یا از بار گران برداشتن علامت وی آن بود که
بعقب حالی ازین حالها پدید آید علاج وی حقنها نرم بود و آب گرم خوردن
بسیار با روغن اگر با این به نشود او را بگردانند از پهلو به پهلو
تا آن روده راست شود و اگر بدین به شود خود نیک والا حب الشبب
زنند و بخورد و اگر سبب ایلاوس از آماس بود و از التوا بود مقدار
سیماب ده درم سنگ باید از بهر آنکه سیماب اندر معده قرار نکند

زود بیرون می آید و زیر روی شور با جرب خورد و بعضی کس بیماران را نشستن
و با دارو روی مسهل خورد بهیندن از بهر آنکه خاصیت سیماب بر دوده را بجنباند
و می باید بیمار را اگر دانه بنهند از شکال شکلی و شکم وی را بجنبانند و اگر سیماب
خوردن بر دل غ از دل بیرون برد اگر کند چون بازو و با لعاب حلبه آن را
بجوزد گلنگبین با ترید با فقاب بنهند تا ترتی گلنگبین قوت ترید بگیرد و این
بجوزد و این هیئت نیاید آید فصل پنجم اندر علاج قولنج که به سبب کرمان و حب القرع بود
از بهر آنکه کرمان رطوبت طعام را می برند و ثقل خشک شود و قولنج می گیرد
علامت وی زرد و گرسنه شود و بیقرار و درد شکم و غثیان بود و لون
زرد و در خواب از دهان آب بسیار آید و دندان می خاید در خواب
و با این همه کرمان از وی افتاده بود و او دیده بود دلیل درست کرد
علت کرم است و اگر یقین خواهی که بدانی این کار در بیمار را اگر آب آید
و تشنه کن و آب مده و پاره یخ بپاره و بر ناف وی بنه یا بجال آن این
سردی کرمان انجا گرد آیند آنگاه زود پشم حنظل و آب سداب و زیره
گرد جمع کن و بر ناف وی بنه تا آن کرمان بجنبند علاج وی بغیر این قولنج

علاج کرمانست و علاج کرمان اندرین باب آوردن لایق تر است اما
که خورنده دارو سه روز پرهیز کند و صبر روزند عدری شیر خام خورد
روز چهارم دارو بخورد و علاج وی با خود و با دارو دو با حقنه و با ضماد
بود دارو وی بنگ مجرب است کمبر و سبتج که او را ایارج حشیش گویند
و ترمس و برنگ کابلی افتیمون و قسط و هر و حزنبر و فلفل از هر یکی نیم درم
ترید سپید محکوک با رده درم بسایند شربت از وی نیم درم پنج سنگ
با شیر خام بخورد و بر گرسنگی صبر کند ثابت بن قره میگوید در علاج
کرمان خورد و کلان و حب القرع این دارو با نفع است بگیرد
مقشر و ترید و حرنبر از هر یکی چهار درم نمک سیاه دو درم قسط
هر شش درم شربت بنجند درم با شیر خام بخورد این ماسویه گوید
برگ شفتالو را بکوبند و بیفشارند و آب شیر را بخورد اسهال حب القرع
کند و دیگر از آن هستر منقش و مغز گوز و حب نار دانه
کرده از هر یکی ده درم بسایند هر سه را از هم بکوبند و بهم بسرشند
و شبانگاه بر گرسنگی بخورد و بامداد گرم کند و دانه را

فرود آید عجایب بینی و بعد از آن پیشتر اندر معده سر باید او بپخته سکنگبین
انگاه قوی بکوبد و ماء الشعیر تا ماده تولد گرم را پاک کند و این ضماد
بر ناف ضماد کنند برگ شفتالو پی کوفته با شونیز با سرکه بتحلیل و بادنجان نیز
کاه و قطران و ... کوزن و صعتر و آرد ترمس همه بسرشند و بر ناف
طلی کنند سود دارد و دیگر این داروی گرم دارد و حب القرع را علاج
فرود می آرد که اندر وی خلاف پر حب القرع بود و نیک مجرب است
... سه درم ترمس پوست خیر از هر یک نیم درم بسنج و پدیدام
ترید سپید دو درم حب النیل یک درم کوبند و به بیزند و بخورند با سکنگبین
آب آمیخته باشد و این یک شربت تمام است و خورند ...
سه روز پرهیز کنند و هر روزی شیر تازه بخورند و روز چهارم
بخورد همچنانکه در اول علاج ذکر کرده شد باب ...
اندر علاج بیماریهای جگر این سه فصل است فصل اول اندر علاج
سوء المزاج گرم جگر جگر از اعضاء رئیسه است اندر تن چون مغز سر و دل
هم چنانکه اندر مغز سر قوت نفسانیست و اندر دل قوت حیوانی ...

جگر قوت طبیعی است که همه تن را تربیت کند و غذا دهد و تولد اخلاط را
معدن و بیت و همچنانکه مغز سر و دل بمزاج خویش معتدل بود و بهمه اسباب
طبیعی بود افعال وی پیوسته بود خاصه آنگاه که معده و امعاء و زهره
و سپرز و گرده و مثانه و رگهای همه تن یاری دهند بود مر جگر را
این اندامها خادم و بنده و یاری دهنده مر او را چون بسلامت بوند
از آفتها و بمزاج خویش بوند و بهیئت طبیعی بوند جگر هنیز بمزاج خویش بود
و کارهای جگر بسلامت بود و تن غذا یابد و تولد اخلاط بدان اندازه
بود که بکمیت و کیفیت که حاجت بود مر طبیعت او شده است بود و چون
از مزاج خویش بگردد یا هیئت تباه شود یا این اندامها که خادم و بنده
وی اند همه بمزاج بگردند یا هیئت آنگاه افعال وی تباه شود و سبب گردند
مر بیماریها از بهر آنکه هر اندامی چون از مزاج بگردد و از هیئت خویش
قوت وی ضعیف گردد و فعل وی تباه شود و از آن بود که با نقصان گردد
یا بسیار گردد که هیچ فعل نتواند بجای آوردن یا فعل وی بر گردد و اخلاط
نیز چون از مزاج خویش بگردد کمیت یا از آن مقدار که باید زیاد ...

یا نقصان یا بقوام کرده مر بیماریهای عام چون سوء المزاج گرم و سوء المزاج
سرد یعنی تباه شدن مزاج و اماس گرم و اماس سرد و صلابت جگر
و ضعیفی وی و بیماریهای خاص چون یرقان و استسقا نوع نوع بوند اما علامت
سوء المزاج جگر گرم تب تیز و گرسنگی سخت و دایم و شهوت طعام
ساقط بود و زبان درشت و سرخ پس ازو زکار سیاه شود
ولیکن سخن گفتن گران بود و تن وی خشک و لاغر بود و آب رنگین
علاج رگ باسلیق بگشاید و شکم نرم کند بحقنه نرم بعد از ان
کشکاب خورد و وقت سحر سکنجبین خورد صفت وی بگیرد یک رطل خل خمر
و یک رطل آب و سه رطل شکر و بجوشانند تا بقوام آید و اگر بیخ کسنی و تخم
کسنی اندر شیر گاو فرغار کنند سده جگر را بگشاید و تسکین حرارت را
کند و اگر بجای آب آب انار الورد کند حرارت جگر و معده را زود تسکین
کند کشکاب با این سکنجبین خورد یا کشکاب با آب عنب الثعلب یا با آب
کسنی یا آب تخم خرفه خورد و سکنجبین و خیار و خیار چنبر و آب کسنی مورا
حاصل نیست اینجا و همه بیماریهای جگر را طریق استعمال آب بقوله گیرد

ازین

ازین ترها هر کدام که باشد بکوبد و فشارد و آب وی را بگیرد و بجوشاند و کف بگیرد
دارد و بماند تا صافی شود و بگیرد ازین آب صافی بیست درم سنجد با سکنجبین
مذکور بیامیزد و بخورد و قرص زرشک نافع است و مقوی جگر است
و حرارت قمع کند صفت وی بگیرد عصاره زرشک خشک کرده ده درم
و اگر عصاره نیابد زرشک را بگیرد و بجوشد و ویرا پاک کند و گوشت ویرا
بجای عصاره ده درم استعمال کند گل سرخ و طباشیر از هر یکی
پنج درم تخم کسنی و تخم کدو مقشر و تخم کوک و تخم خیار مقشر و تخم خرفه از
هر یک سه درم سنجد تخم بادیان یک درم سنجد بگلاب گل قرص کند
شربتی از یک درم تا دو درم با سکنجبین مذکور بخورد یا با آب خرفه بخورد
ضماد صندل نیز نافع است صفت وی بگیرد صندل سرخ و سپید و گل سرخ
و فوفل و شیاف مامیثا و کافور همه را نرم بکوبد و آب عنب الثعلب و
اندک سرکه بیامیزد و بسرشند و ضماد کنند و اما غذای وی همه ترشی
می باید همچون آش زرشک و آش غوره و آش سماق و غیشو و خرما هندی
و درین آشها برگ چغندر و اسفناج باشد صواب با گوشت مرغ و مرغ خانگی

پزند و اما شربت و آب خنک بخورد و از شراب خوردن پرهیز کند
و ترک کند که سخت زیان دارد فصل چهارم اندر علاج سوء المزاج جگر سرد
علامت وی سپیدی لب و زبان بود و تشنگی کم و تغیر رنگ با سرخی
یا سیاهی و بول وی سپید و غلیظ بود و اشتهاء طعام زود پدید آید
ولیکن دشوار گوارد و نبض وی سست بود و دایم شکم وی رود و آنچه
بیاید سپید آید و ناقصه و تن لسبودن سرد و اول شهوت طعام بود
و فی برودت غالب شود شهوت طعام اندک بود و هضم نتواند
علاج وی وقت حاجت اقراص افسنتین جوز دو صفحه بگیرد انیسون و تخم
بادیان و بادام تلخ مقشر و افسنتین از هر یک یک جزو همه را نرم بکوبد
و بیزد بحریره و با آب عجن کند و قرصها سازد یک درم تا یک مثقال
و در سایه خشک کند شربتی یک قرص با سکنجبین عسلی بخورد و اقراص الملک
و اقراص الریوند با سکنجبین عسلی هم نافع است و جگر گرگ خشک کرده
کوفته چهار دانگ سنگ و اگر ریوند چینی با نیم درم گل با شکر سرشته بخورد سود مند
باشد خاصه اگر سه بامداد بدهند و در نسخه دیگر جگر گرگ خشک کرده یک درم

با اندک

با اندکی ریوند بخورد بیماری گرم و سپر را فایده کند و اگر بیماری از گرمی
بود با آب کاسنی با سکنجبین یا با آب سرد بخورد و اگر از سردی بود
بشراب شیرین بخورد و هر شبی وقت حاجت اثاناسیا بزرگ یا
دوا المسک یا دوا الکرکم بخورد سود دارد صفت اقراص الریوند بگیرند ریوند
چینی هشت درم فوه و لک مغسول از هر یکی چهار درم تخم کرفس و غافث
و انیسون از هر یکی سه درم نرم بکوبند و به بیزند و با سکنجبین سکری عجن کنید
و قرصها سازند هر یکی یک مثقال صفت اقراص اللک بگیرند لک پاک کرده و ریوند
چینی و مصطکی از هر یکی سه درم سنگ سنبل و تخم کرفس و بادیان و جزه
وانیسون و مغز بادام تلخ و قسط و روناس و عصاره غافث و اسارون
و حنظیا نا از هر یکی یک درم و نیم همه را بکوبند و قرصها بندند وزن هر قرصی
از وی یک مثقال صفت اثاناسیا بزرگ بگیرد مر و زعفران و افیون و جرمسان
و تخم قثا و قسط و مر و دار فلفل و تخم خشخاش سیاه و سپید و سنبل و عاقرقرحا
و بعضی نسخه اندر وی غافث با عصاره غافث و اسارون
سوخته و جگر گرگ خشک کرده از هر یکی برابر آنکه کوفته است بکوبند

و اگر حل کرده بیست با شراب صافی حل کنند این صلبست فامثلث و
با عسل گف برداشته دو نیم سنگ دواز و ها معجون کند شربتی از دو ی
دو نیم تا درم سنگی بعصارهٔ کسنی با رب سیب با رب آبی بدهند
بعد از اشتما و معنی اثاناسیا آتیم و بهتر کسنیم صفت دواء الکرکم
نافع بود مر بیماریها که ناز اگه اندر سپرز و جگر بود از جهت سپردی
و سدها را بگشاید که اندر همهٔ احشا بود و منافع وی بسیار ست اندر
امراض جگر و سختی جگر و ابتداء استسقا را فایده کند بگیرد سنبل و بلیخه
و اسارون و ر دینه از هر یکی دو درم و از چینی و قسط و هاج الاذخر
و مصطکی از هر یکی یک درم زعفران و تخم کسنی از هر یکی سه درم با عسل
معجون کند شربتی یک مثقال با ماء العسل بخورد و این ضماد کنند و جگر نهند
بگیرد سعد و سنبل و اذخر و مر و زعفران و قرنفل و قسط تلخ و شراب کهن و
اندکی عود و مشک یار کنند به آید و با شراب جمع کنند سطبر و بر آنجا
نهند ضماد دیگر نافع بود مر ضعیفی جگر را بگیرد صبر و مصطکی و افسنتین رومی
از هر یکی یک درم گل سرخ سه درم عود دو دانگ و سنبل از هر یکی دو درم

زعفران یک درم روغن مورد آنقدر که بسنده باشد محمد بن زکریا میگوید هر
اندر جگر بیماری یا دردی بود و بترسد از استسقا گرمابه نشاید رفتن و غذا
نخورد و چکاوک و قلیه خشک و تبل و از چیزی که گشنیز خشک و آنچه بدین ماند و مویز
جگر را فربه کند باید که دایم مویز بخاید فصل سیم اندر علاج آماس گرم
اندر جگر بود و این آماس یا بحدبه جگر بود یا بمقعر جگر آنکه بحدبه وی بود
پدید بود و آنچه بمقعر بود پدید نبود و لیکن دیگر علامات بود که تب بیشتر
بود و صفرایی بود و تشنگی سخت بود و گاه بود با وی چنانکه بود که تا گاه
برقان کند و گرانی یابد به پهلوی راست و زبان سرخ و سیاه بود و شهوت
طعام برود و نبض موجی بود و درد خیزد سخت و اگر آماس بحدبه جگر بود
و درد با استخوان آخرک برسد و آماس شکل هلالی بود و اگر بمقعر جگر بود
درد با حلق تا مقعر جگر بود یا حلک بود و بود که آماس بر عضلها بود
و درد مدار از بود یا با رب علاج وی رگ باسلیق بگشاید و خون بر گیرد
از جانب بیمار از جانب راست و اگر قوت و سن و زمان یاری دهد
و بخورد اندر آنار ترش و آب کشنیز و آب عنب الثعلب با سکنجبین شکری ترین

ویا جال و کبر بحو زیرا نه آب کشنی با خیار چنبر باید که این آبها یک جای بود و
سکنگبین همه این آبها بود و جمله این همه نیز اسنانه بود و با بوشش اسپانه
ثابت بن قره میگوید بیشکو بیت آب میوها را قابض و ادن متشل آن
نار و سیب و آبی از بهر آنکه هر یکی قابض است سر ها را عروق را تنگ میکند
از ان عروق که نزد و هیر نزد و منع میکند از بیرون آمدن و اماس زیاده
میشود خاصه آماسی که در مقعر جگر بود اما اگر در حدبه جگر باشد نیکو باشد
ابنر بار بسیر در بنجا نیک نافع است صفه‌دی بگیرد گوشت نرک ده درم
گل سرخ و طباشیر از هر یکی پنج درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو و تخم خرفه
و تخم کسنی از هر یکی سه درم تخم بادیان دو درم شربتی با سکنگبین ساده
و اگر سرفه بود درین قرص زیاده کند رب السوس و کثیرا و هیچ چیز قابض
نشاید باول هم با جنبه که اول قبض کند و صفرا گرد اندر جگر و بعرض
جگر را گرم کند و باز با خر اماس را سخت کند و هیچ دارو نیز نشاید
که باول حرارت [illegible] اید و باز با خر تحلیل کند و در ماء الشعیر [illegible]
از بهر آنکه بی لینیا میکند [illegible] و نمی آرد [illegible] بعفتیح میکند و هر [illegible] بانذ

[illegible]

گوشت و ماهی و هریسه و عصیده و دالجه و هرچه از گوشت گوسفند آید و از
شلغم نشاید اینجا بدین علت زیرا که اماس سخت کند و حذر باید کردن از
مدرات بول علت در مقعر جگر بود و حذر باید از مسهلات علت محدب
جگر بود و نمی باید ماندن طبیعت در قبض بود دران زحمت خطر است و
هم نمی باید ماندن در اسهال با فراط قوت ساقط میشود و اگر حقنه کنند
باول ماء العسل باید و نوره و قنطوریون باریک و با جنس اگر سرسی و دوا
تا اماس سخت نشود انگاه بیفزایی برین حقنه دارو های قوی چون زوفا
و تخم حنظل و قنطوریون باریک ماب [illegible] و سیم اندر علاج اماس سرد که در جگر بود
کلنکبین و حمند با آبی که عود و مصطکی در وی پخته باشند انگاه قرص
افسنتین بکار دارند با سکنگبین یا قرص لک با سکنگبین چون اماس
سست باشد ماء الاصول دهند باد و از الکر کم یک مثقال و معالی شی
روغن بادام [illegible] ضماد [illegible] آرند و سپرد طر حشفوق [illegible] بلو بند
بشیر گاو و روغن سوسن بیامیزند و گرم کرده برنهند اماس جگر زرد بود
و مجربست نوع سرد از اماس سخت جگر این نوع با ستسقا کشد بدوا لک

٥٤

علاج کنند و ما الجبن با سکنگبین اگاه اقراص حقل و هند و اثاما نیاد و
سحرنا و هر علاج که اندر سوء المزاج سرد یاد کرده ایم اینجا صواب آید
و اگر اما سپر سخت باشد و سودای چسبنده زوفا دهند صفت وی
بگیرد حلبه ده درم تخم کتان هفت درم زوفای خشک سه درم
پرسیاوشان و بیخ سوسن از هر یکی پنج درم تخم خطمی و تخم خبازی
از هر یکی چهار درم انجیر ده عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم
بپزند و صافی کنند شربت چهل درم با مثقال روغن بادام تلخ با سکنجبین
روغن مد انجیر و ضماد کنند صفت وی بگیرند تخم کتان و حلبه از هر یکی
ده درم میعه تر و موم سپید از هر یکی پنج درم پیه مرغ و پیه بط از هر یکی
هفت درم روغن باردین بیست درم و اندر نیها موم روغن بیامیزند و ضماد
دیگر بگیرند سرگین گاو و بسرکه بجوشانند و استعمال کنند جگر گرک را بیست
اندر همه بیماریهای جگر اگر از حرارت بود دو یک درم با آب کاسنی بدهند
با سکنگبین یا با آب سرد و اگر از برودت بود با شراب بدهند والله اعلم
باب هفتم چهارم اندر علاج بیماریهای سپرز یا با حرارت بود یا با برودت یا با

این سه فصل است فصل اول اندر علاج آنکه با جسم از بعد علامت وی
انقطاع سپرز و تشنگی غالب و حرارت اندر جانب چپ باشد و فا روز
زنگین علاج اول رگ باسلیق بگشاید از دست چپ و زن اسیلم و
آب کاسنی و آب بادیان بهم آمیخته دهند با شکر و آب عنب الثعلب
و آب کرفس از هر یکی بیست درم آمیخته می دهند ایارج فیقرا و
غاریقون از هر یکی یک مثقال حب کنند و بدهند دو درم غاریقون
با بیست درم سکنگبین سخت مفید است آب برگ گز و آب برگ بید
که بتازی غرب گویند از هر کدام که حاضر باشد ده درم صافی کرده
با سکنگبین بدهند و برگ بید و برگ بید در سایه خشک کرده مقدار
یک درم سنگ کوفته هر بامداد با دو درم شکر سفوف کنند در دو اما سپر
زایل کنند ضماد آب بگیرند انجیر و اکلیل الملک با سرکه بپزند و ضماد کنند
سپرز را با سرکه بجوشانند یا برگ گز را بکوبند و با سرکه عجین کنند و ضماد
فصل دوم اندر علاج درد سپرز که با سردی بود علامت وی تشنگی نباشد
و قاروره زنگین نباشد و گرانی بیشتر باشد علاج وی بگیرند افتیمون کوفته

پنج درم یا ده درم سکنگبین بخورد آنچه در درد سپرز باشد اسهال کند و سپرز را
خرد کند این اقراص سخت مفید است بگیرد ایرسا چهار درم آهن حب ایرسا
می باید نه ایرسا بلیل سپید و سنبل و اشق از هر یکی دو درم اشق را با سرکه حل
کنند و باقی کوفته با وی عجن کنند شربتی دو درم با سکنگبین اشق
میگویند اکثر که این قرص را ترکیب کرده است سه روز خون خورد است
میگوید بعد از آن گشته است سپرز خوک را بنا فته است و ابو علی سینا میگوید
و از انها که ما تجربه کردیم و پرسیاوشان و تخم کشوث و زوفا خشک از
هر یکی برابر شربتی سه درم با سکنگبین و اقراص الکبر نافع است بگیرند حب الکبر و
حب العقد از هر یکی ده درم زراوند گرد و برگ سداب و مرو و شونیز
و برنج از هر یکی سه درم اشق چهار درم اسقولوفندریون هفت درم
اشق را بسرکه حل کنند و باقی بکوبند و با وی عجن کنند و قرصها سازند
شربت یک و نیم درم تا دو درم با سکنگبین عنصلی یا بماء الاصول و صواب
آنست که استعمال کنند این دارو با آب بخورد تا امکانست و اگر
خورد اندک خورد از بهر آنکه اگر دارو خورد قوت دارد و در امعا اثر کند

و اگر نخورد

و اگر نخورد قوت دارد و محفوظ فصل سیم اندر علاج درد سپرز که با باد و غلیظ بود
سخت بود و ملتهب بود و آروغ بود و شکم بمالند قراقر کند ضماد کنند
صفت وی بگیرند سپوسر و شبت و با سرکه بپزند و ضماد کنند بابونه
میگوید خاصیت سپرز آنست که سپرز را همی ید از درد زود و بجهد بگیرند
اشنه و سپوسر و سداب و پوست بیخ کبر جمله را بسرکه بجوشانند
و نهد پاره دروی گرم کنند و بر سپرز نهند یا در باید دو درست کنند
ابو الحکیم دمشقی در کتاب الجامع آورده است این دارو سپرز را قوی
نیک است پاک کند و از داروها سپرز این مفید تر است صفت وی
بگیرد بیخ کبر و نرم بکوبد و با سرکه شیر سحق کند و سا دق سازد و هر روز
یکی بخورد اخلاط غلیظ را لطیف میکند و پاک میکند و این سفوف
مجربست بگیرند حرق سی درم در سرکه غرغره کنند یک شبانه روز
بعد از آن خشک کنند و نرم بکوبند و با آرد جو خمیر کنند و نان پزند
و خشک کنند بعد از آن نرم بکوبند و از این یک جزو بگیرند و دارو
بیخ کبر و کشم بیخ انگشت و کنار و از هر یکی نیم جزو و شربتی سه درم سنگ

باسکنگبین بخورد و اگر تب نباشد شیر اشتر یا ماء الجبن بخورد نافع باشد
غذا گوشت بره با کبر سیاه از بسر که بجوشانند و بسرکه مالیده جمیع کردن
نافع است باب سپید و پنجم اندر علاج انواع یرقان این سه فصل است
فصل اول اندر علاج یرقان گرم یرقان تغیر رنگ همه تن بود و چشم یا زرد
بود یا سیاه و سبب زرد اگر از جگر و زهره بود و سبب سیاه از
سپرز بود اما یرقان زرد یا از کثرت تولد صفرا بود یا از امتناع اخراج
صفرا بود و آن عضو که مولد صفراست جگر است وقتی که جگر سخت گرم
شود صفرا بیشتر میشود و آن که مولد صفراست طبیعت آن همه تن است
وقتی که همه تن گرم شود با فراط آن خون که در پشت میگردد اندر سوی زرد
اما اسباب غریبه چنانکه بدین جانوران زهرناک همچو مار و زنبور جراره
اما آنکه از حرکت جگر حادث میشود علامت وی آنست که رنگ ایشان
و رنگ سپیدی چشم ایشان دایم زرد باشد اما آنکه از حرارت همه تن
حادث میشود علامت با سوزن گرم بود و خارش و تشنگی بسیار و شهوت
طعام اندک و رنگ زبان سپید و طبیعت سخت و اما آنکه از سده میشود

علامت وی آنکه در

علامت رنگ وی سپید بود دایم گرانی می یابد زیر پهلوی راست و در
تن خارش می آید بقراط میگوید کسی را یرقان باشد و در جگرش سختی بود
تباه بود و هیچ چیز تباه تر در بیماری یرقان نیست از ترک علاج وی
از بهر آنکه صاحب یرقان ناگاه بمیرد علاج وی استفراغ کند بفصد و اسهال
اما فصد باسلیق و اسیلم و اگر فصد نکند حجامت کنند زیر جگر یا بر
شانه راست یا زیر پهلوها یا زانگاه کن اگر خون سیاه بود رها
کن تا بیرون آید و اگر سرخ بود رها مکن اما اسهال هلیله زرد کنند
صفت وی بگیرد هلیله زرد پانزده درم خشخاش هندی پاک کرده
بید انجیر سی درم آلوی سیاه سی عدد عناب و سپستان از هر یکی
یک کف گشنیز خشک برگ گل از هر یک یک کف تخم کاسنی تخم کشوث
از هر یکی سه درم جمله را بپزند و صاف کنند صد درم سکنگبین
ازین بگیرند و بیست درم سکنگبین بر نهند و داروی معجون اطریفل
و اگر با این بیماری تب نباشد ماء الجبن دهند با این سفوف
صفت وی بگیرند هلیله زرد ده درم صبر هندی ده درم معجون نباید شوی

وانگه سکنجبین شربت سه درم و اگر حرارت باشد فلوس خیارشنبر
را در آب کاسنی حل کنند و بدهند اما اگر تب نیست بهتر با فشارده وی
یا مطبوخ وی از بهر آنکه سده و ورم را گشاینده است و محلل است
بعد از آنکه مدر بول است استعمال کند و از مدرات که در حمی خاص است
بگیرند یک درم سلیخه با شراب کنانه بدهند عبد المسیح ابوالحکیم دمشقی اندر
کتاب خود در علاج یرقان آورده است صاحب یرقان را دو
زرده خام را بپزد اندر نیم سکره سرکه و غرغره کند از اول شب تا روز
و صاحب یرقان را خورانند نیک مفید است فصل دوم اندر علاج
یرقان که بسبب سده جگر بود اما علامت وی در باب پیشین گفتیم اما
علاج سده جگر آنست سکنجبین که با افتیمون و تخم کرفس و انیسون
ساخته باشند نافع بود و سه روز خورانند آبی که در وی حمص جوشانیده
باشد پرسیاوشان و افسنتین و آب کرفس و آب سرمق که شوره
بلک میگویند از مرزنگوش ده درم سپند با دو درم غاریقون و داروی
دیگر بگیرند ترتب و بکوبند و فشار زند و بیست درم از این عصاره شراب

نیک ده درم

نیک ده درم آبی که روینه در وی جوشیده باشد ده درم با شکر بخورد
وقتی کردن نیک مفید است بگیرند تخم سپرمق سه درم و بکوبند و با
سکنجبین بیامیزند و نیم درم بخورند و سرکه که کبر سده جگر و سپرز بگشاید
صفت وی بگیرند کبر تازه یک من و بشویند و یک شبانروز با آفتاب بنهند
و پس از آن اندر قدح آبگینه کنند و چهار من سرکه خام بر وی ریزند
و با آفتاب نهند و بعد از سه ماه استعمال کنند و از شلغم بری چندر کنند
فصل سیم اندر علاج یرقان سیاه اسباب و علامت وی بسیار است
اگر بیان کنیم سخن دراز شود اما علاج رگ باسلیق یا اسلیم زند و از دست
و استفراغ بماء الجبن کند و تدبیر گشادن سده و استفراغ سودا کند
باب بیست و ششم اندر علاج استسقا و این چهار فصل است فصل اول
اندر سوء الحال که سوء القنیه میگویند و این سوء الحال پدید آید پیش از استسقا
چنانکه کابوس پدید آید پیش از صرع اگر اندر نیابد صرع گردد و اگر
این سوء الحال را در نیابد استسقا باز گردد اکنون ما علامتهای این بیماری
بگوییم کسی را مزاج جگر تبه گردد بسبب غذاها سرد یا از آب که بنا ستاند

بسیار خورده باشد یا از وی خون بسیار رفته بود از جهه فصد یا از جهه
باسور یا از جهه حیض و رنگ روی سپید شود یا زرد بی رونق و تهبیج کند
و هضم فاسد شود و بول و عرق کمتر شود و ضیق النفس پدید آید
و ساق ضعیف گردد علاج نقوع الصبر سود دارد و اگر باسور
ندارد ایارجه فیقرا و اگر قوی تر باید ترکیب کند اندر ایارجه شحم حنظل
و غاریقون و بسفایج و اگر باسور دارد اندر ایارجه فیقرا بجای صبر حضض کند
کنند و آن دیگر داروها همچنان بود بجای صبر حضض کند و پس آب کم خورد
و گرمابه رود گرمابه که آب شور بود و گرمابه که آب شیرین بود زیان
دارد و آب گرم خوردن گاه گاه و بجای آب سرد شراب خورد با آب
آمیخته و گلنگبین و مصطکی و عود خام خورده و گوارش سفرجلی با مسهل
خورد و گوارش خبث الحدید از همه بهتر بود خاصه سبب بسیاری خون بود
یا باسور بود غذا طعامی باید با مزه و قوتی بود و اسفیدباج اندر طعام ایشان
آمیزند اندک اندک مثل سپیدانج کنند باه و سیر والله اعلم فصل
اندر انواع استسقا چون کسی آب بسیار خورد و از وی تشنگی نشکند و از بسیاری

خوردن وی پایها و ساقها آماسد سبب آن یا ضعف معده بود یا ضعف
جگر یا ضعف همه تن بود یا غذا را نتواند گذرانیدن و گوهر کیلوس آورد آن
گوهر غذا و تن از این جهه آماسیده گردد همچون تن مرده و انواع استسقا
سه است زقی است و طبلی است و لحمی سبب زقی ماده آبناک
باشد که منصب میشود اندر کاواکی زیر شکم علامت وی آن بود که شکم پر
آب گردد چون خیک و مشک چون بیمار از پهلو به پهلو دیگر بگردد بانگ
آب شنود از پهلوی خویشتن و گردن و پایهای وی باریک شود
و در شکم بیمار در استسقا طبلی آواز آب آید و گرانی در شکم باشد و سپید اندر
کتاب تحفة السعدیه در باب استسقا زقی آورده است که
اسهال با استسقا مهلک است و زقی مستقیر است باشد اسهال
زیان دارد علاج عرض عام در علاج وی خشک کردن است و
پرهیز کردن مایه است و آب خوردن کم باید و تشنگی و گرسنگی
بهترین علاج وی است و در آفتاب نشستن که باید بود و در ریگ گرم
اندر آمدن و در شوره گرم اندر آمدن تا بیمار تحمل کند نافع است و افزون

زرک در ابتدا نافع است صفت دوی بگیرد زرک پاک کرده ابخشم پنج درم
لک مغسول ریوند چینی غافت و افسنتین از هر یک سه درم قرصها سازند
شربت دو درم با طبیخ تخمها اقراص الشبرم منفعتش بکند عجیب است
بگیرد شبرم و بلیله زرد از هر یک برابر قرصها سازد شربتی او دانگ سنگ
تا یکدرم سنگ با سکنجبین عجوز دهد هر چهار روز اندر میان بار و اگر این قرص با سکنجبین
عجین کنند و حبها سازد هم روا است حب شبرم ثابت بن قره بگیرد
پوست بیخ شبرم یک جزو بادام مغز سپید کرده سه جزو با پنیر سه جزو
بکوبند و الیسی شند و حب بندند شربتی از یکدرم تا دو درم سنگ حب غاریقون
هم نافع است بگیرد غاریقون ده درم عصاره غافت ریوند چینی از هر
یکی ده درم سنگ شکر طبرزد ده درم سنگ حب کنند مرتبه از یکدرم
بدهند و اگر اسهال بسیار کرد باز گیرند ضمادی نافع است بگیرد گل ارمنی
آرد جو آرد دکا ... بکین ... تر جوب ... بسرکه سرشته ضماد
کنند دیگر ... بگیرد ... بسیار رسیده بپالند و ضماد کنند صفت داروی دیگر
... بگیرد مصطکی سه درم و ضماد سنبل گشنیز درم ... کنند

ابو طالب

ولیعدل

و سعد از هر یکی یکدرم سنبل همه داروها شربتی دو درم تا سه درم سنگ
و حب آنست که داروی مدر اندکی نرم بسایند تا زود رسد بظرف
جگر طعام نان بریان کرده بود و خمیر تنک خواسته و اندر خمیر تخم کرفس و
تخم بادیان و نانخواه هر یک ده درم مقدار ده سیر از نان بر این کنند و
اگر از گوشت صبر نکند گوشت تیهو و گوشت کبک و گوشت کنجشک دهند
بریان کرده یا اندر نخود آب پخته و اگر از آن صبر شود اندکی شربت
آب دهند با اندکی شراب سپید بیامیزند یا با آب انار ترش کنند
فصل سیم اندر علاج استسقاء طبلی بقراط این استسقا را استسقاء زبانی
میگوید علاج وی سخت تر ازین استسقاء طبلی است علامت آنست که ناف بیرون
و شکم بسته گاه همچنان که در دق گرانی بود و آنچه بود در شکم وی را
بزنند بدست آواز طبل بخیک آید و در شکم وی باد و آب جمع شود
آنکه کمتر و باد بیشتر باید بالای آب بود علاج وی اول مسهل نرم دهند
مدر ... و مسهل ... محللات ... و مسهلات استعمال کنند
و شکم وی را بر ... بگیرد ... شکم ... گرم ... گرم و

باب ... در استسقاء ... [illegible]

وازین مانند این و پوست سمور و روباه پوشیده ... و پیوسته
بخایند و طعام نخود آب بود و پرهیز کنند از میوه تر و از شیر و از حبوب
و از ترها و از سبزیها پرهیز کنند و در همه انواع استسقا خاصه درین نوع حب ریوند
نافع است و صفت وی ... ریوند چینی و عصاره غافت و تخم کشنی از هر یکی سه درم
غاریقون ... چهار درم حب سازند و شربتی ... درم هر شب یکبار
بدهند فصل چهارم اندر علاج استسقاء لحمی علامت وی آنست که روی
وی تهیج کند و همه تن وی و بام چشم و دست و پای وی آماسیده بود
و تن وی ... سپید بود و اگر انگشت فرو فشارند در همه جای
اندر تن وی مغاک میشود ... ترین استسقاء لحمی است
علاج وی قی کردن و ریاضت معتدل کردن و دماغ را غرغره کردن
و معده را ... پاک کردن و اندر آب دریا و اندر آب ... نشستن
و انجا که آب دریا نباشد نمک اندر آب کنند و چند روز اندر ... نشینند
بجای آب دریا باشد ... علاج مسهل ... نافع آید
و اقراص ... که در علاج ... موصوف است و انچ ... موافق است

و ...

و مفید است ثابت بن قره میگوید اگر سه درم ابهل کوفته و سحق کرده با آب که
در وی ابهل پخته باشند بطریق سفوف بخورند در همه استسقاء لحمی نافع باشد
و در کامل الصناعه آورده است که گوشت خارپشت را خشک کنند
و نرم بکوبد و از وی یک درم و دو درم تا سه درم با شراب کهن بخورد
نافع بود استسقاء لحمی را و اگر با این ... باشد و ... اسهال
کردن و فصد کردن ثابت زایل شود باب بیست و پنجم اندر علاج
بیماریهای گرده و مثانه و این سه فصل است فصل اول اندر آماس
گرم در گرده علامت وی تب لازم باشد اول وقت و دست و پای سرد شود
و گرانی بود و درد در گرده میماند ... ساکن میشود و اما آماس اگر
در جرم گرده بود ساکن ... شود و اگر در غشاء گرده بود درد سخت بود
بالا راست نتواند کردن و اگر درد سوی جگر کشد آماس در گرده
راست بود و اگر درد سوی مثانه کشد آماس در گرده چپ بود و اگر
این هر دو علامت جمع شود آماس در هر دو بود دشوار بر گشتن
از پهلو بدیگر پهلو و بر شکم و پهلو نتواند خفتن علاج اندر باب ...

۶۱

اگر ممکن بود و ماء الشعیر بخورد با دو درم روغن بادام شیرین و پرهیز کند از آب
خوردن و اگر صبر نتواند کرد اندکی اندک خورد و محمد زکریا میگوید
شاخهای رز را با آب بجوشانند و در آن آب وی اندکی نمک بپاشند
و هفت روز از این آب خورد هر علتی که در گرده بود فایده کند این
ضماد فایده کند تمر هندی آب حلبه را با ماء العسل بسرشند و ضماد کنند
و ضماد دیگر نافع است مر اماس گرم که در گرده و مثانه و انثیین بود
بگیرند بنفشه خشک گل خطمی سپید و گل سرخ از هر یکی سه درم صندل
سپید و تخم خرفه از هر یکی دو درم آرد جو و آرد باقلا از هر یکی چهار درم همه را
نرم بکوبند و بیزند و با آب عنب الثعلب بسرشند و ضماد کنند و اگر اسهال حاجت آید
حقنه نرم استعمال کنند که در وی بیخ خطمی و کشنیز و تخم کتان و حلبه و تخم خبازی
جوشیده بوند و شکر سرخ بوی بر افکنده حقنه کنند و بهترین مسهلی درین
بیماری خیار چنبر با ماء الجبن است یا مانند آن که گفتیم صفت حقنه نرم
نافع است مر اماس گرده و مثانه را اصحاب طبیب از حرارت
میکند بگیرند بنفشه خشک و تخم خطمی و کشک جو و تخم کتان و حلبه از هر یکی

دو درم با ده من آب بجوشانند تا نیمه بماند و بپالایند و از این ده استار
بگیرند و بر وی بریزند روغن بنفشه و روغن گل و شکر از هر یکی پنج درم
وقت حاجت استعمال کنند هر شبی لعاب اسپغول و شکر خوردن
نافع دفتری که اندر بول علامات نضج معلوم کنی تا مقدار بول اندک شد
آنگاه مدر بول چون زدش بزور و با دق بر درد این اشکل هر که با استسقا
میکشد و از علامات نضج یکی آنست که تب کمتر شود و تشنگی کمتر
پیش صفت بنادق بزوری تخم خیار و تخم خیار بادرنگ و تخم خربزه و
تخم کدوی مقشر و تخم خرفه و تخم کشنیز و تخم خطمی و تخم لسان الحمل از همه را
برابر بگیرند و بکوبند و بیزند و حب کنند چند نخودی و بخورد در شربت
سه درم سکنجبین یا جلاب یکبار بامداد خورند و یکبار شبانگاه
و بجای آب آب خیار خورند و آب خربزه که او را بطیخ هندی گویند
غذا مزوره اسفاناخ و ماش مقشر و بجای آب جلاب دهند
فصل چهارم اندر علاج سنگ اندر گرده علامات وی گرانی بیشتر بود
تشنگی کمتر بود و علامت بلغم و کسالت ظاهر باشد علاج وی اول

قی کند بعد از آن گلنگبین عسلی خورد و دایما شراب انجیر خورد صفت وی
بگیرد انجیر زرد آن قدر که می باید و بر وی آب ریزد تا آب بر روی دو
انگشت بر آید و بپزد تا تهرا شود و بماند یک شب و بپالایند و آن شیر را
بگیرند و نیمه آب عسل کنند و بقوام آرند و استعمال کنند و ضمادی که
نافع است مر او را ورم گرده و مثانه را از ترکیب نجیب الدین سمرقندی نبشت
صفت وی بگیرد بابونه و تخم کتان و سپوس با روغن گنجد بپزند
و ضماد کنند بگرم بر پهنی جای عانه نهند اما بازی جای را دهن بکوبند (?)
پرهیز کند و حذر کند صاحب ورم گرده از جماع البته از بهر آنکه
به بیماری رساند که علاج پذیر نبود و هلاک شود و حقنه کنند از
برگ کرنب و برگ چغندر و برگ خطمی و سپوس بپزند و انجیر زرد
و [illegible] سیاوشان و تخم خیار و تخم خربزه و روغن گنجد ساخته
غذا سپوس آب و روغن بادام فصل سیم اندر خون میزیدن
و سبب آن [illegible] که در مثانه و گرده بود علامت وی
اگر بول خون از گرده بود خون با بول آمیخته نباشد بلکه فسرده باشد

و پاره پاره باشد و آید چیزی همچون ریسمان لحمی فرو آید در بول
معتدل در غلظ و از غثیان نباشد و اندر نواحی گرده درد باشد
و گاه درد وی اندر میان پشت باشد و بر رانها فرود آید گاهی
دو کف پاید (?) و خون تنک باشد و از خلیدن مثانه و سوختن
و درد خالی نباشد و اگر بول خون از مثانه بود خون پیوسته بود
علاج وی اگر میزیدن خون از گرده بود فصد باسلیق است
و از همه چیزها شور و تلخ و شوربا و تیز پرهیز کند و آب اندک خورد تا
حاجت اندک افتد و شراب بنفشه و شراب خشخاش خورد و اگر
میزیدن خون از مثانه بود این ضماد بر مثانه نهد نافع باشد
بگیرد آرد جو و کاک بغدادی بریان کرده گلنار و گل سرخ
حضض شاف مامیثا برگ سماق [illegible] همه را با آب لسان
الحمل سحق کند و عجین کند و ضماد کند و اگر با بول خون سوزش و حرارت
نباشد این قرص استعمال کند بگیرد [illegible] و تخم کرفس
و انیسون و [illegible] و تخم خیار و تخم خیار بادرنگ و تخم خرفه

وتخم خرفه وتخم کدوی شیرین همه را نرم بکوبند وبماء العسل معجون کنند
و قرصها سازند و شربتی یک درم با آب عسل ساده دهند اما اگر حرارت
باشد با ماء الشعیر دهند ابن سرابیون میگوید هیچ چیز فاضل تر نیست
در علاج قروح آلات بول از شیر خوردن و از هر چیز خشک پرهیز کنند از همه
آنکه در وی جلاست زیرا که جلا میدهد و از التحام مانع می شود
صفت اقراص شب که نافع است بول خون را اکسیر دشاخ گوزن سوخته
و کثیرا و شب یمانی و گل ارمنی شسته و گلنار و تخم خرفه از هر یک جزو
همه را نرم بکوبند و با آب عصاره خرفه قرصها سازند و شربتی دو درم سنگ
بسایند و بدهند هر روزی با شراب وقتی که بشیر خوردن علاج
کنند واجب آنست که اول شیر خر خورد و چند روز پس شیر بز خورد
و در آخر شیر گاو خورد و شربت بنفشه و شیر مرد و در دستان
کنند و اگر درد اندک بود و اگر درد سخت بود و ریشها اندر قضیب و
اندر سر مثانه بود حقنه کنند قضیب را بشیاف سپید صفت شیافه
اقرابادین مدر البرین قلانس نافع باشد ریش مثانه را و قضیب را

بگیرد سپیداج و عنزروت و کندر و صمغ عربی و نشاسته و دو درم
الافیون از هر یک یک جزو شیافها سازند و حل کنند با شیر یا با آب استعمال
کنند صفت شیافه دیگر سپیداج شسته پنج درم عنزروت سه درم کثیرا
و نشاسته از هر یک یک درم افیون نیم درم با شیر زنان شیافها سازند
اول بماء العسل حقنه کنند و بعد از آن مدر بول دهند مثل تخم خربزه
و تخم کدوی شیرین و بعد از آن این شیافه را اندر شیر زنان حل کنند
یا در روغن گل یا با آب حقنه کنند اندر مثانه و صاحب ریش کرده و مثانه را
از حرکت باز دارند خاصه از جماع و غذا ایشان اسفیدبا با نخود
بچشه و بدل آب شراب ریواج یا شراب غوره یا شراب امرود
دانه بکار دارند وقتی که بول از خون پاک شود اما حرقة البول را
محمد بن زکریا میگوید اندر علاج حرقة البول سستی و تقصیر نشاید
و اگر درد اندر ترک شد و علاج وی را اسهل دارند بعد قروح مثانه و ادلیل حلیب ...
و این دارو نیک مفید است بگیرد مغز تخم خسته بزه دو درم
مغز تخم خیار و مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفه و خشخاش سپید از هر یک

ده درم نشاسته و کثیرا و رب السوس از هر یکی سه درم تخم خشخاش سفید دو درم
شکر مثل همه داروها بامداد سه درم شبانگاه سه درم با ده درم شراب بنفشه
یا جلاب یا طبرزد سفوف بخورند صفت قرص کهربا نافع بود مر خون و ریم آمدن
را از مثانه و مر ابستر رود که نهاده اندر برآمدن خون را با سپید بگیرد کهربا
و صمغ بادام از هر یکی پنج درم گلنار و عصاره لحیة التیس الحیة التیس و صمغ عربی
و گل ارمنی از هر یکی سه درم سنگ کندر و تخم کرفس و افیون و جوز و بسباسه
و طباشیر از هر یکی ۵ درم سنگ همه را بکوبند و بیزند و قرص سازند هر قرص
۵ درم سنگ با آب آبی بدهند یا بخورد دیگر بول خون باز دارد بگیرد کهربا
و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و مغز تخم کدو و مغز شیرین و مغز تخم خیار و از تخم
سه درم گلنار و اقاقیا از هر یکی نیم درم با لعاب اسپغول یا آب لسان
الحمل بسرشند و اقراص کنند با عصاره خرفه دهند یا با آب سماق دهند

فصل چهارم اندر علاج گر که اندر مثانه و اندر قضیب و گرده بود

اگر اندر مثانه بود علامت وی خارش و سوزش پیوسته بود و بیرون می‌آید
با بول همچون پوست گندم پوسه علامت اگر اندر قضیب و مجری البول

بود اندر

بود خارش و سوزش پیوسته بود و درد میشود وقت میز بدین علامت اگر اندر
گرده بود بیرون می‌آید همچون لعاب و همچون گل با هیئت گوشت پاره‌ها بود
و سرد و حصیه را خارش خوش می‌آید علاج وی اولا فصد باسلیق است
اگر ممکن بود و پرهیز کند از تلخ و شور و تیز و ترش و بهترین چیزی قی کردن است
در هر سه روزی تا پنج روزی و مسهل نشاید و هر روزی حقنه کند صفت حقنه وی
بگیرد بابونه و اکلیل الملک از هر یکی یک کف برگ کرنب و برگ چغندر از هر یکی
یک مشت تخم معصفر شکوفه و تخم کتان و حلبه خشک و عناب و سپستان
و سپستان و از گل خیرو از هر یکی یک کف کشک جو یک مشت کلان سپستان را
و گل خیرو را در خریطه فراخ اندر کنند این همه را بجوشانند تا همچون ماء
الشعیر شود و بپالایند و از وی صد درم سنگ بگیرد و بروی بریزد ده درم
روغن بنفشه و ده درم شکر سفید و نیم درم نمک استعمال کنند و نخست چیزها که باید
که مثانه را بشوید و پاک کند چون تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه
و رب السوس با جلاب بخورند یا سکنجبین و هم سود دارد و شیر با
سکنجبین بخورد تا بشوید مثانه را پاک کند و حقنه کند مثانه را با لعاب دانه

آبی و شیر زنان و روغن گل و از پس آنکه مثانه پاک کرده باشد ادرار
دارو ها دهند که خشک کند آن ریشها را و گوشت بر آرد چون گل
مختوم و گل ارمنی و کثیرا و نشاسته و صمغ عربی و آنچه بدین ماند و نیز
سود دارد ایشان را شیر بز با صمغ عربی و کثیرا و گل ارمنی بخورانند
و بدهند یا بجوز دوا اما آن داروها که مرکب است مر این علت را
شاید قرص کاکنج و این بسنده است فصل پنجم اندر علاج بسیار البول
بیرون آمدن بول بی خبر و بی مراد سبب وی سردی و تری
مزاج بود و سستی مثانه بود و با وی تشنگی نبود و لاغر نکرده علاج
وی قی کردن و چیزهای گیرنده چون کندر و کشنیز بریان کرده و بلوط
و آنچه بدین ماند و نیز سود دارد این دارو صفت وی کندر و بلوط
بسرکه فرعاز کرده یک شبانروز و باز بریان کرده ده درم
هلیله کابلی و بلیله و آمله با آبی بجوشانند و باز بریان کنند تمامی
همه را بکوبند و بیزند شربتی از وی هر روزی سه درم سنگ ناشتا
بخورند و با فانید و این با سنگ البول بکار داشتن سود دارد

صفت وی کندر

صفت وی کندر و کندر و تخم تخلیف معقر و سعد و خولنجان و قرنفل
و وج و دار اسن از هر یکی برابر کوفته و بیخته اندر میپخته بسرشند شربتی
بامداد و شبانگاه سه درم سنگ بخورند و گفته اند گوشت روباه
بریان کرده سود دارد فصل ششم اندر علاج دیابیطس این علت را
که بسبب وی از گرم شدن مزاج کرده باشد عجز طبیعی علامت وی
تشنگی با افراط بود دایم و دهان خشک باشد و بیرون آمدن آب در
حال که خورده باشد متغیر رنگ ناکرده و انیده بیرون آید و
آمدن بول ها بسوزش و معنی دیابیطس بزبان عرب الدولاب
دالدولاب و گوید علاج وی ماء الشعیر باید خوردن و آب دوغ تازه
و آب غوره و کافور و اسبغول حرارت کردن جای نشست
و همچنان آب دوغ ترش مروق کرده بپوسته بجای آب
خوردن نافع است و اقراص دیابیطس همیشه بکار داشتن صفت وی
گلنار و تخم کوک و تخم خرفه از هر یکی پانزده درم طباشیر ده درم
کشنیز پنج درم گلنار پنج درم گل ارمنی چهار درم کوفته و بیخته شربتی

سه درم یا ده درم رب غوره بباید خوردن یا با رب نار ترش و
گلاب باید خوردن داروی معتمد و مجرب است این علت را اسپرد قسبور کندر
یک دانگ نیم درم پسنگ حلبه یک درم پسنگ جفت بلوط و هلیله زرد از هر یکی
یک نیم درم پسنگ خرنوبت چهار درم پسنگ خبث الحدید دو درم
پسنگ کوفته و بیخته شربتی دو درم پسنگ با ده درم پسنگ کوفته و بیخته
رب غوره و این ضماد بر کرده و جانبین بهند پیره صندل سپید
و گل سرخ از هر یکی چهار درم پسنگ زعفران [illegible] درم پسنگ گل
ارمنی سه درم پسنگ گلنار چهار درم پسنگ کوفته و بیخته با آب تخم خرفه
بیامیزند و بر نهند غذا دوغ ترش دمزوره ماش مقشر با اسفاناخ
دمزوره کشک جو دمزوره غوره و مانند اینها دهند و سیب ترش
و زردالوی ترش و خرما هندی و مضمضه اندر علت سپر مقشر با آب
غوره دهند فصل هشتم اندر علاج عسر البول یا زکرفتن بول آسانی را
اسر گویند و دشوار دیر آمدن را عسر گویند سبب این زخمی یا سقطه باشد رگ باسلیق زنند
و در آب زن نیم گرم نشانند و روغن گل می مالند و بول با قاطیر [illegible]

بهند

کنند و اگر حرارتی یا ورمی باشد آب عنب الثعلب و آب هندبا خورند
و بجهت نرم اسپیفراغ کنند و اگر سنگی اندر مجرای بول مانده باشد
داروهایی که مجاری بول پاک کند بکار دارند صفت دوی کبیر بذر تخم خربزه
ده درم پسنگ تخم کرفس نیم درم دو قرد بیخ درم پسنگ شربتی دو
مثقال پیشتر از طعام بخورند و اگر خون فسرده اندر مانده باشد
یکی دو شب بیاغی اندر سرکه فرغار کنند بید سپستان زوز و بیاله بهند
و سکر بر سر آن نهند و بنزدیک آرند و مر با ده بهند و داروی
که سنگ مثانه را سود دارد بکار دارند و اگر سبب باد غلیظ باشد
ماء الاصول دهند با روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ و در احلیل روغن
سذاب چکانند که در وی حرمیان با مسک حل کرده باشد
و اگر سبب ضعیفی قوت مثانه باشد در آب گوگرد نشانند و بوره
ارمنی اندر آب حل کنند و با احلیل فرو چکانند و زهره گاو و زیره بوره
و نمک آب تلخ چکانند سود دارد و شپش که اندر جامه مردم تولد
کند با احلیل اندر نهند بول گشاده شود و بعضی از حکما میگویند که

سرگین کبوتر را با مومیائی حل کنند و در احلیل فرو ریزند بول
گشاده شود بتجربه کرده اند که کبوتر بچه را بسمل کنند و خون وی را
بر عانه بیمار چکانند و بمالند و آن کبوتر بچه را بگشایند و بر روی نهند
شفا یابد داروی دیگر که منفعت کند عسر البول را بگیرد تخم رتب
یک درم نانخواه و تخم کرفس و بنفشه از هر یکی نیم درم دار شکر طبرزد
مثل همه داروها نرم بکوبند و به بیزند و این شربتی است یا بگیرد
مثانه کبشی خشک کرده و نرم بکوبند و از وی سه درم با بر آب
ریحانی بدهند ابو الحکیم دمشقی میگوید این دارو ادرار بول کند
و بول گرفته گشاید بگیرد سرگین موش دو درم با آبی که در وی
شبت جوشانیده باشد مقدار دو جرعه بدهند بعضی آزموده اند
علاج تقطیر البول و این دو نوع بود یکی با سوحش بود و دیگری بی سوحش
بود اما آنکه با سوحش بود سبب وی فساد مزاج بارد بود علامت
آنکه از تیزی بول سوحش بود علامت آنکه از فساد مزاج سرد بود
بیرون آمدن بول اندک اندک همراه و با سوحش علامت آنکه با

سوحش

سوحش بود ماسک البول سپید بود صفت وی بلوط مقشر پنجاه درم
کندر شاخ سی درم گل ارمنی و هلیله سیاه از هر یکی ده درم کشنیز خشک
بریان کرده ده درم این همه را بسایند و بیامیزند شربتی سه درم
بامداد و سه درم شبانگاه سفوف کنند با آب سرد خورد یا با آب
تخم خرفه خورد یا با لعاب اسبغول و غذا اسماق دارد و با بادام
مقشر بحشه وقتی که با سوحش بود اما آنکه بی سوختن بود و بی حرارت
ماسک البول گرم باید صفت وی بگیرد کندر و بلوط از هر یکی
پنجاه درم سنگ حب المحلب و سعد و فرفحا و لنجان و قسط
و شاخ فرنج و زراسین خشک از هر یکی پنج درم سنگ این همه را بکوبند
و سفوف کنند شربت سه درم بامداد و سه درم شبانگاه
و اندر کتاب الکافی کندر و بلوط از هر یکی صد درم و حب ذخیره
اندر تحفه السعدیه آورده است از هر یکی جزو وی برابر غذا
قلیه خشک دارد و از غذا اسهه حذر کنند و پوسته انجیر
خشک و مویز منقا با بادام مغز و پسته مغز مرد و بریان کرده

خورد و پرهیز کند از طعام سرد و تر و بادانگیز چون سبزیها
و دانها و از ماهی و میوها و شیرها و از چهار نوع غذا حذر کنند
وقتی که بی سوختن بود شور و تیز و ترش و تلخ خاصه از بادنگان
و آنچه بوی ماند فصل نهم اندر علاج سنگ گرده و مثانه اما علامت
آنکه سنگ در گرده بود درد وی بود اندر گرده گاه و اندر تهیگاه
و کمیز که بیرون آید بدشواری آید و لیکن اندک اندک و آنچه بیرون
آید سیاه رنگ بود و اندر وی خون رنگ سرخ بود یا زرد
و اما سنگ که اندر مثانه بود علامت وی آن بود که بول آلت
سپید بود و سنگ و بدشواری بیرون آید با درد و اندر
وی چیزی بود مانند ریگ سپید یا خاکستر رنگ و قضیب این
پیوسته برپای بود خاصه بوقت کمیز کردن و نیز مقعد ایشان
بیرون آید بوقت کمیز کردن و چون این سنگ اندر مثانه آید
بول بگیرد و این بیمار دست بقضیب میخارد و با قضیب بازی میکند
علاج وی این معجون اندر را بیندازد سنگ مثانه بیک شربت

وقتی که مداومت کنند محمد بن زکریا میگوید بسیار کس با این معجون سنگ
مثانه ریزه شد و بیرون آمد صفت وی بگیرد حب بلبسان و تخم ترب
و دوقو و فطراسالیون و پوست بیخ کبر و پوست بیخ جاوشیر و بادام
مغز تلخ و حب الغار و اذخر و سعد و سنبل و سلیخه و سقولوقندریون
و جرمل و حطیانا و زراوند گرد و سیر پابانی و اسارون و قردمانا
و مر و اشق و سکبینج و مقل [illegible] و فرنج از هر یکی برابر مقل و اشق و سکبینج
و مر این صمغها را در شراب [illegible] حل کنند یا در ماء العسل و داروهای
دیگر را با روغن بلبسان چرب کنند [illegible] یا صمغ محلول معجون
کنند و [illegible] شربت [illegible] ورم سنگ نسخه محمد بن زکریا
و نسخه دیگر شربت از [illegible] سنگ با [illegible] سنگ آب تخم کرفس
و پرسیاوشان و اگر با این دارو مقدار دانگی سنگ خاکستر کردم
بدهند سخت مفید باشد صفت وی بگیرد عقارب را و در [illegible]
نو اندر کنند و در تنور گرم اندر زیر خشت نهند و بمانند تا شش ساعت
کنند و بیرون آرند و سحق کنند و [illegible] گرم [illegible]

انگشت سیاه نشود همان قدر می باید که پخته گرده شود و روغن کژدم نیک
مفید است و در ریزانیدن سنگ مثانه و در مالیدن مثانه را و
چکانیدن در احلیل صفت روغن کژدم بگیرند زراوند گرد و حبطیانا و
و پوست بیخ کبر از هر یکی ده درم و نیم کوفته و بر وی ریزند بمن روغن
بادام تلخ و بنهند در آفتاب یک هفته بعد از آن بپالایند و ثفل را
فشار دهند روغن را بگیرند و ده کژدم زنده را بگیرند همان ساعت
و درین روغن بکنند و سر شیشه را استوار کنند و در آفتاب
بنهند و هفته بعد از آن صاف کنند و استعمال کنند و از همه قوی تر
خون تکه است بزبان عرب تیس میگویند بهترین وقت گرفتن
خونش آن وقتست که انگور رنگ گرفتن آغاز کند و این تکه
چهار ساله می باید و دیگ نو بگیرند و در روی آب جوشانند
تا شوربای دیگ بیرون آید و تکه را بکشند و خون اول و آخر
بمانند تا برود و خون میانه را در دیگ بگیرند و بمانند تا فرد
و ریزه ریزه ببرند و قرصها سازند و در جای مشبک یا در خرقه

پاک

پاک بنهند و زیر وی چیزی تنک بنهند تا گرد و خاک را نگاه دارد
و در آفتاب بنهند تا سخت خشک شود و از مداومت و نم نگاه
دارند و بعد از آن نرم بکوبند و وقت حاجت استعمال کنند
و مقدار شربت وی یک ملعقه است و ملعقه از معجون تمکنین و ازا
چهار مثقال است و از دارو یک مثقال است اندر شراب
شیرین یا اندر آب کرفس ابن سرافیون میگوید خون تکه نافع است
مر درد گرده را و سنگ گرده را و مثانه را مثل وی نیست اندر
ریزانیدن سنگ را آنرا که ریزه کند با بول بیرون می آید زود
و دیگر شدن را مانع باشد و در گرده با سنگ کند اگر از سنگ بود
یا از ورم و این را ید الله نام میگویند بسبب غایت منفعت
و هم ابن سرافیون میگوید در کتاب خود اندر علاج ریزانیدن
سنگ گرده و مثانه بگیرد بوره ارمنی پنج درم سنگ بکوبند و به بیزند
و با عسل بسرشند و در عصاره ترب بیست درم حل کنند و در سه
روز یکبار بخورند نافع آید و از اختیارات کندی ترب را بگیرد

بی برگ و فستا رند هر روز ده درم سنگ را ریزه کند بخاصیت نیک
عجیب است و غذا دهند ایشان را زود گوار باشد چون نخود آب
از نخود سیاه بچشه بروغن گور یا روغن زیت یا روغن کنجد سپید
کرده و از گوشتها گوشت مرغان دشت و کوهی دهند
و گوشت بزغاله و گوشت مرغ دهند و از میوه ها مغز خیار
و خیار بادرنگ و خربزه و انگور و انجیر تر و انجیر خشک و از شرابها
آنکه تنک بود و سپید و روشن با ماء العسل دهند با شراب سپید
آمیخته و این بیماری را علاج بسیار است و اگر همه را بیاریم
این مختصر کلان شود و این سنگ چند نوع است یکی سست بود
بدارو خرد آید و دیگر صلب بود بدارو خرد نیاید مقعد از یکجاه
علاج باید کردن و اگر با این داروها شفا نیابد بش کند و سنگ
بیرون آرد باب سیزدهم اندر علاج بیماریها که با مردان
خاص است نه فصل است فصل اول اندر علاج آماس قضیب
و خایه می باید نگاه کردن اگر آثار خون غالب باشد یا حرارتی

او اصلی

رگ باسلیق زنند و ضماد کنند با طحلب و آرد جو با آب گشنیز تر
و باب گسنی بیا بپزند و برنهند و اگر حرارت نباشد آرد باقلی
و آرد حلبه و بابونه و پیه مرغ اندر سیخ خبیص کنند و برنهند دیگر
کرنب را بپزند و بار دحلبه جمع کنند و ضماد کنند یا بگیرند آرد
باقلی یک جزو و کمون نیم جزو همه را نرم بکوبند با روغن کنجد بیامیزد
و ضماد کنند و هیچ چیز از این مفیدتر علاج نیست در آماس
و ریش قضیب از قی کردن فصل دوم اندر علاج ریش
قضیب که بر قضیب و خایه بود بگیرد شیاف مامیثا و عنزروت
و گلنار و گل سرخ و مرداسنگ و صبر و کندر بسایند و
بروی برافکنند و بدانکه صبر و کندر را منفعت بیشتر است درین
علت از داروهای دیگر فصل سیم اندر خارش قضیب و
قضیب بود و تو شیح مرد اول فصد باسلیق زنند و قی کنند
و از چیزها بشیر پرهیز کنند و بر باطن ران حجامت کنند
نزدیک تر خایه و قضیب با دیو جه برافکند یا بگیرد شیاف

ماميثا واقاقيا از هر يك نيم درم نوشادر وصبر از هر يكى دانكى سنك
زعفران نيم دانك سنك اسناق مثل همه داروها بكوبند و بو بزنند
و بروغن ياسمين بياميزند وطلى كنند و اكر بسوزانند روغن كل
با سپيده تخم مرغ طلى كنند فصل چهارم اندر علاج بالا دويدن خصيه
از آب سرد و هواى سرد خويشتن را نكاه دارد و هفت روز
پيوسته بكرمابه در آيد و يكزمان در آب كرم نشيند خاصه در آب
كوكرد و دو مايى كه از نقره ساخته باشند اندر احليل مى كنند و مى بندند
سخت تا حاليان دميده شود فرود آيد فصل پنجم اندر [illegible]
بر پوست شكم پديد آيد در تهيكاه علامتها هر كاه كه استادنا جنبد بجاى
باز رود و بازگشتن وى با قراقر بود و با دست فشاردن در رود كه [illegible]
و سخت بود روده فرود آمده و اكر وقت بازگشتن قراقر
نكند و با سودن نرم بود پيه فرود آمده بود كه او را بزبان [illegible]
ثرب كويند علاج هر دو نوع آنست كه باز كردانند برفق
و اين ضماد بر نهند صفت وى بكيرد كوز سرو يعنى غنچه سرو دو

اوذ

دو جزو و مرزنكوش خشك و مازو و سعد و اقاقيا و كندر و صمغ
عربى از هر يكى يك جزو صمغ عربى را با شراب حل كنند يا با سركه
داروها را كوفته و بيخته بوى بر افكنند و بسايند و ضماد كنند
و بربندد و تا سه روز نكشايد يا هفت روز و وقتى كه بكشايند
بيمار استادنا نجنبد بعد از آن بكشايند و اكر بكار نبود فتيله
پيچ كويند اندر كيسه خايه پديد آيد اكر آب ريخته مى شود فتيله الماء
كويند و اكر بدل آب باد بود فتيله الريح كويند علاج وى آنست
كه مقل را در شراب حل كنند و طلى كنند باديكه در خايكان
مى شود بكيرد برك سداب و نرم بكوبد و از وى بكيرد انمقدار
كه ناخن ها بر كيرند و هر روز نه با شيرها در بخورند نافع باشد
و صاحب اين علت از حركتها و كارها سخت پرهيز كند خاصه بعد
از طعام و آواز بلند نكند و چيزى كران بر ندارد و پيوسته
بسته دارند و باقلى و لوبيا البته نخورد و از سبزيها عدس
نخورد و چيزى خورد كه پيوسته طبيعت را نرم دارد و از

طعامها و میوها را با دا کشنیز بدگوار حذر کنند چون عصیده و کوشک
کاو و از میوها چون مرود و سیب و آبی و خیار و خیار بادرنگ
و انچه بدین ماند و خاصه از مجامعت کردن و پیاده رفتن
و دویدن و جستن و چیزی از زمین بر کندن و سرفیدن سخت
و ازین همه حذر کنند فصل ششم اندر علاج بسیاری
شهوت جماع اگر منی بسیار گردد و رنجه دارد و احتلام بسیار شود
این از بسیاری خون بود و تن قوی بود و روی سرخ بود
و توانا بوقت جماع علاج فصد کنند و شکم آرد و چیزهای
ترش و قابض چون غوره و توتم و ریواج و نار ترش و
ترش و آبی ترش و سرکه و تخم خرفه و کشنیز و دوغ ترش و از انها
بکار دارند و دیگر تخم کوک و تخم خرفه از هریکی سه درم سنگ با آب
تر شک بخورد و این داروها شهوت جماع را قطع میکند بگیرد
تخم کشوث و تخم خرفه و تخم کوک و تخم شبت از هریکی شش درم
سنگ شربتی سه درم با آب تخم خرفه و این دارو مفید است بغایت

درین معنی و این دارو را قاطع نسل میگویند تخم پنج انگشت ده درم تخم کرد
برگ سداب و برگ پنج انگشت از هریکی پنج درم زیره و سعد و کلنار
از هریکی دو درم بکوبد این همه را و سفوف کنند از وی سه درم سنگ
بناشتا بخورد از پس وی شراب غوره یا دوغ ترش بخورد تا هفت
فصل هفتم اندر علاج بسیاری منی و ودی و مذی علاج و
با چیزی می باید که در وی قبض و تجفیف بود مثل این دارو بگیرد تخم سداب
و افیون از هریکی دو درم سنگ کلنار و گل سرخ از هریکی سه
درم بکوبند و بویزند شربت سه درم بگیرند فرفیون و حرمیان
و سعد و عاقرقرحا و قسط و دار فلفل کوفته و بیخته با اندک مشک ختنی
سوده بروغن سداب اندر کنند بر زهار و خایه و اندر حوالی
آن مالند و قی کنند از طعامهایی که تری فزاید پرهیز کنند و
کمونی و دوا المشک بکار دارند والله اعلم فصل هشتم اندر علاج
ضعیفی شهوت مباشرت مردم محرور مزاج را داروها
می باید دادن که گرمی کمتر بود و اگر داروها گرم بیشتر خورد اندر

کار ضعیف تر باشد منفعت دارد دیگر گرم مزاج را نافع تر
کپر بدتر آنکه چنین چهارده سیر ویرا با آب سرد بگذارند و بپالایند
در روغن کنند و باز بر وی افکنند شیر تازه همین مرد و را بآتش
نرم بپزند تا قوام عسل رسد هر شبی وقت خفتن دو کفچه بخورد
نافع باشد صفت دارو دیگر بگیرند پیاز سپید و بکوبند و بفشارند
و آب وی بگیرند همین و عسل همین مرد و را بآتش نرم بپزند تا آب
پیاز برود و عسل بماند و نیک نگاه دارند تا نسوزد و هر روزی
دو کفچه با آب گرم بخورد و اگر از دوغ تازه و از جغرات تازه
و از امرود و نخود مبسوت کرده بخورند قوتی تمام حاصل آید
و بعضی باشند که از تخم خرفه و بوی کافور چندان قوت یابند
که عجب دارند و اگر کسی را مزاج سرد بود این نخود را در آب
تر بشرکت قرعا کنند و اعتماد درین باب با غذیه بود یا داروها
که با غذیه نزدیک بود از بهر آنکه فعل اغذیه درین باب تمامتر است
از فعل ادویه از بهر آنکه ماده میشود بهمه تن میرسد و فعل دارو

همچنین منیت

همچنین منیت و اما غذاها که مراشیرا سود دارد قلیه پیاز با پیاز
بسیار بپخته خاگینه بزرده خایه مرغ بر روغن گاو کرده یا نخوداب بالکوره
بپخته یا قلیه که از گرده کرده باشند و گوشت گوسفند را کباب کنند
بر زیر خشت کباب کنند خاصیتی دارد درین و از رشته‌ها و حلواها افروشه
با روغن گاو کرده و خایه‌ها کوفته بروی افکنند نافع باشد و اما این چیزها
که باه را الم کند همه ترش و قابض چون آبی ترش و همه گرم و لطیف کنند
چون سداب و مانند او از بهر آنکه نفخ را الم میکنند و قیام را منع میکنند
و همه سرد و لطیف چون جلاب بنفشه و شراب نیلوفر خاصیه میگویند
در نیلوفر خاصیتی است در قطع کردن جماع و ضعف کردن و بوئیدن
وی و مالیدن روغن وی و خوردن مربا وی اما آنکه زیان میکنند
مانده شدن و یخ خوردن و پیوسته گرمابه رفتن و عرق کردن
در گرمابه و با زن حایض جماع کردن و زن نارسیده جماع کردن
و ازین چیزها که مردان را زیان دارد یکی آنست که مرد وقت جماع
زیر خسپد و زن بالا نشاید کرد که در گرده علت بسیار پیدا شود

وزنانرا خوش باشد اما مردرا مضرت باشد و منی تمام و قرحه مثانه
آسان پیدا آید و اگر درد بر سر پا انزال بریزد مرد که ریش مثانه
و احلیل میشود و غرمی شود و نشاید وقت انزال منی را حبس کردن که عذر
میشود و ایستاده جماع نکنند که درد کرده و در وقت جماع دست میشود
و کاه باشد ریش قضیب وارد شود و جماع بر امتلا و برستی گشاید
و گرسنگی و تشنگی و با حال غضب و ماندگی و غم و ریاضت و
اندر گرمابه و بعد از گرمابه نشاید این چیزها قوی مرد از زنان دارد
فصل نهم اندر انتشار ذکر که امور است که بتشنج میرساند
و اگر کسی را دایم قضیب بر پا ایستاده بود علاج وی اگر از امتلاء
گرمی بود فصد و قی کند و اسهال کند و آن داروها که منی را
کم کند ما کافور است و آن داروها سرد و خشک بود بکار دارد
و اگر علامت سردی بود آن داروها که قطع نسل میکنند بخورد
و غذاها که در فصل ششم ذکر کرده شد اینجا بکار دارند
مذهب بیست و نهم اندر علاج بیماریها که با زنان خاص است

هشت فصل است ... اندر علاج احتباس حیض
باز ایستادن زن یا طبیعی بود یا طبیعی نبود اما آنکه طبیعی بود سه گونه
بود و او را علاج نبود یکی آنست که زن نارسیده بود و دیگر
آنکه زن را حمل بود و او را حیض نباید و نیز زن که بچه را شیر دهد
او را حیض نباید سیوم آنکه زن چون چهل ساله شود یا پنجاه و نزدیک
ثابت بن قره گوید اول بسته شدن حیض سی و پنجاه سال است و آخر
وی شصت سال اما آنکه طبیعی نبود سبب وی یا حرارت پیوسته بود
در رحم یا تعب سخت بود یا پیوسته خون آمدن از بینی بود یا
قوی فربه بود یا قوی لاغر بود یا با سوزش بود در رحم یا بند بوده
در رحم اما آنکه بسبب فربهی بود علاج وی ریاضت است
تیز استعمال کردن و آن تدبیرها که از بهر لاغر کردن است
بکار داشتن و اما آنکه بسبب لاغریست علاج وی آن تدبیرها
که فربه کردنست بکنند اما آنکه بسبب تعب است علاج وی
فراغت و خوش دلیست اما آنکه بسبب حرارت و پیوسته

علاج وی نیست اما آنکه بسبب سده است علاج وی رگ
صافن گشادن است و هر دو ساق را حجامت کردن و داروها
مدر حیض خوردن صفت داروی که حیض فرود آرد بگیرد لوبیای سرخ
و حلبه از هر یکی یک کف انیسون پنج درم سداب خشک سه درم
روناس پنج درم همه را با سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باز آید
و بپالایند و این آب را سه روز ناشتا بخورد هر روز نیم رطل
اگر با این یک درم سنگ دحمرثا بخورد فعل وی قوی تر گردد دیگر
بگیرند سلیخه و قسط از هر یکی برابر بکوبند و بویزند هر روزی
از وی دو درم سپند با شراب خورد صفت داروی دیگر بگیرند پوست
بیخ توت ده درم تخم بادیان از هر یکی پنج درم مانخواه سه درم
همه را بچهار رطل آب بپزند تا یک رطل باز آید و بپالایند و سه روز
ناشتا بخورد هر روزی با ده درم عسل صفت شافه که حیض
فرود آرد بگیرند حرمیان و مشک و هر دو را بسایند و با روغن
بیامیزند و بر پشمی بر آلایند پشم را چون رگویی بپیچد و بگوشتین بر

گیرد

گیرد از پیش صفت دیگر بگیرند بپزند و حرمیان و مرو ابهل از هر یکی
جزوی و باره مره گاو و سداب بیامیزند و پشم را با وی تر کنند
و بگوشتین بر گیرد و این نیک و عجیب است بدیر الطمث یسقط الجنین
زنگار و فربیون یک درم سیر پنج درم شیاف بندد و بوقت حاجت
بکار برد صفت شافه دیگر بگیرند مرو پودینه و ابهل و سداب خشک از هر یکی
یک جزو و پوست حنظل و کندش از هر یکی نیم جزو همه را نرم بکوبند
و با آب پودینه و آب سداب بیامیزند و پشم را درین آب
تر کنند و بگوشتین بر گیرند صفت نکمیده که حیض و دیگر فرود آرد بگیرند شبت
و بابونه و اذخر و مرزنگوش و سلیخه و قسط و اکلیل الملک و رو
حماما و کرنب و گندنا و سداب و بابونه و پودینه و شونیز و تخم
کرفس و سعتر و حاشا و بوی ها در آن دسته دمانا همه را با قدحی
اندر کنند و آب بر کنند و سر آفتابه استوار کنند تا بخار از دهن
بیرون نیاید و نیک بجوشانند آنگاه این زن بر ابر کرسی بلند برود
که میان کرسی سوراخ بود و آن آفتابه را بزیر کرسی بنهد و

۷۶

کرد برکرد استوار کند و آن سر دیگر را البوراخ کرسی برآرد
و زن بر کرسی نشیند و آن سر عرذ که بر کرسی برآورده بود بجو سخن
برگیرد تا بخارات بوی برود چندانکه طاقت دارد بر
گرمی بخار و اگر از پس آن این آب را بطشت یا بتغاره اندر پالایند
و چون گرمی این آب کمتر شود زن بوی اندر نشیند و این
آب گرد برگرد خویش ریزد تا نیک شود و چند بار همچنین کند
با آن آب و داروها جوشیده [illegible] اندر علاج حیض [illegible]
بسیار می باید کرد بعد از آن داروها استعمال کند مثل اقراص
کهربا که در باب بواسیر یاد کردیم [illegible] خون [illegible]
[illegible] مجرب است بگیرند شادنه عدسی دم الاخوین
و کهربا و بسد و شب یمانی و گلنار و گل ارمنی و گل مختوم و تخم
خرفه از هریک برابر این همه را بکوبند و ببیزند و شربتی از وی
۲ درم با آب سماق و سماق را در گلاب فرغار کند یا رب
آبی بجوزد یا با آب لسان الحمل یا آب که عدسی در وی جوشیده

[illegible] نافع است [illegible]

80

[illegible]

بود بجوزد این داروها و در قطع حیض سخت مفید است صفت وی بگیرند
افسنتین و شیح و سذاب برابر کوفته و بیخته هر روز دو درم بدهند
بعلاج دیگر حاجت نیاید جالینوس میگوید زنی را چهار روز و شب از
رحم خون رفت هیچ چیز نه استاد مگر با آب لسان الحمل حقنه کردم همان
ساعت بایستاد و این آب هفت اوقیه کم بود غذا اسماق و غوره بار
دانه بگوشت کبک بچه یا تیهو و از میوه ها آن بکار دارد که در وی سکونکی
بود یا ترشی و کیر مثلا چون سیب ترش و انار و امرود و سنجد و آبی
و انار ترش و انچه بدین ماند و از همه شیرینیها و حلواها و از خرماها
که خون را گرم کند و صفرا دهد پرهیز کند فصل سیم اندر علاج [illegible]
اگر سبب حیض [illegible] علامت وی رنگ حیض زرد بود یا سیاه و تیره بود
علاج وی رگ صافن گشاید و ماء الشعیر و آب عنب الثعلب و بزرقطونا
خورد و مرهم سپید را بر خویشتن کند و اگر سبب سردی و تری بود
علامت وی خون حیض تیره بود و رنگ وی سپیدی کند [illegible]
ماء الاصول با روغن بادام تلخ یا روغن بید انجیر خورد و سنجر شاه و

خورد و این دارو سخت مفید است اگر رطوبت پر بود صفت وی بگیرند کندر
و سرمه و سکه و اقاقیا و مازو نرم بکوبند و با پشم برخویشتن برگیرد این
سراقیون میگوید اگر زن سه روز نشاره عاج را بخورد هر روز دو درم
سنگ اگر زن عقیم بود بار گیرد فصل چهارم اندر آنکه بچه چون آرد
بود مرد ماده را یا زن که ایشان را فرزند نشود حیله زن یکی آن بود
که چون از جماع فارغ شود زود برخیزد و کونه خویش را بر زمین بر زند
تا منی مرد از وی فرو د آید یا انگشت اندر کند و منی را از آنجا بیرون
آرد یا زن از پس پاره نمک بخویشتن برگیرد و پایها بر نهد یا مرد
قضیب خویش بقطران بیالاید آنگاه جماع کند یا جهد کند که انزال
برحم نیفتد یا سر قضیب را بروغن بمالد وقت جماع این حیلها کند که سود
فصل پنجم اندر آنکه زادن آسان شود چون زادن نزدیک آید
هر روز بگرمابه اندر آید و اندر آب زن بنشیند و [؟] روغن
بادام بروی بریزند و بار یا سه بار بخورد و اگر مشیمه بماند عطسه کند
بکندش و با پلپل و سرپنیر [؟] تا عطسه باز گردد و قوت فرو شود کند

و دود کنند

و دود کنند با مرمکی و بیر زد و جاوشیر و کوکرد و آنها را با زهره گاو
بسرشند و کوهها سازند و زیر زن دود کنند مشیمه را و بچه مرده را
فرود آرد بگیرد تخم حنظل و قسط و برگ سداب خشک از هر یکی سه درم
با مرمکی یک درم بزهره گاو بسرشند و بر عانه و ناف و گرد ناف بمالند
صفت شافه که بچه بیرون آرد و مرده بگیرد مر و مرمکی سیاه و جاوشیر و
زهره گاو از هر یکی برابر همه را بکوبند و شافها کنند و برحم برگیرد
صفت داروی دیگر که زادن [؟] دشواری زادن با بچه در شکم بمیرد بگیرد مر و جاوشیر
و سکبینج از هر یکی برابر شربتی سه درم سنگ با آب که در وی خرما و حلبه پخته
باشند و هر علاج که فرود آوردن حیض را سود دارد بچه بیرون آوردن
را نیز سود دارد و اگر زن با نفاس است و در رحم باشد با آب
گرم اندر نشانند و ماء الشعیر بخورانند مر آب کشیده و بعد از ولادت
در رحم باشد شوربا بکشند جو و جربوی بر نهادند و بخورانند این
مانع علتها نباشد و ترطیب کند فصل ششم اندر علاج آماس پستان زنان
اول می باید سرکه را با آب بیامیزند و گرم کنند و پستان اندر وی نهند

یا اسفنجی نوی تر کنند و به پستان بر نهند یا سرکه و روغن گل با آب بیامیزند و
همچنین بکمید کنند بعد از آن برگ عنب الثعلب بکوبند و با روغن گل مرهم
کنند و به پستان بر نهند یا تخم کتان را بکوبند و بسرکه تر کنند و به پستان بر نهند
نیز سود دارد و مغز نان حواری را با آب انگور عنب الثعلب و روغن گل
مرهم کنند و به پستان بر نهند یا زردی خایه و مغز نان و سرکه و روغن
گل معجون کنند و بکار برد و اگر اماس سخت شود این ضماد کنند بگیرند
آرد باقلی و بابونه و اکلیل الملک اینهمه را بکوبند و بیزند با آب بپزد و روغن
بگنجد بر وی افکنند و ضماد کنند و به پستان بر نهند و دیگر مرهمی را موم و
روغن بگنجد و کتیرا و زردی خایه طلی کنند صفت ضمادی که مر اماس گرم
پستان زنان پدید آید و خایه مردان و اندر وی سختی بود بگیرند
مغز نان حواری و آرد جو و مقل اسرکرده از هر یک جزو حلبه و تخم
کتان و خطمی از هر یک یک کفه برگ عنب الثعلب و برگ کالنج و کزبره از
هر یکی یک اسپرسه را با آب بسرشند و باز بپالایند و آن داروها را
که با این آب معجون کنند باز بگیرند و زرده خایه بکشند و درم سنگ موم و

و درم سنگ

و درم سنگ زعفران بر وی افکنند و همه را بهادن اندر نیاید و بر پستان بر نهند
صفت ضمادی که مر اماس سرد را که در پستان پدید آید [illegible]
بگیرند زیره را بکوبند و بیزند و با آب کرفس تر کنند و به پستان بر نهند
صفتی که نافع است مر سخت شدن پستان و غددها که اندر وی
پدید آید بگیرد روغن بنفشه و زرده خایه مرغ بهم آمیخته طلی کنند و در وی
سرکه تر باید نهادن و برگ شفتالو و برگ سداب ضماد کردن سخت سود دارد
صفت حمول اندر ... بگیرند مازوی خام دو جزو و تفاح اذخر
یک جزو نرم بکوبند و به بپزند و خرقه پاره را با شراب تر کنند و داروها
را با وی بیالایند و بجای خویشتن برگیرد حمولی دیگر شحم حنظل و پوست انار
و مر از هر یکی یک و نیم مثقال مازو نیم مثقال اندر شراب ریحانی و عفاره کنند
و پنبه بوی تر کنند و خشک کنند و پیش از جماع بنهد حمولی دیگر قبل آنکه شاید بگیرند
سک سه درم قرنفل یک درم مسک بمقدار نیمه آنکه بسرشند شراب ده
درم سنگ داروها را نرم بکوبد و در شراب افکنند و خرقه کتان را
در وی محوطه دهد و بر خویشتن گیرد و دیگر سرمه و مرداسنگ نرم کوفته

باشراب ثلج و توتی زن بر خویشتن برگیرد چندانکه امکان دارد و خشک شود
حمولی که بشتر را خوشبوی و تنگ کند نیک عجب است بگیرند سک و [illegible]
زعفران مردو را با شراب قابض بکنند و چند حب شیاف بسازند و کتان
پاره را خورانند و بردارد وقت حاجت زنان کتان پاره بگیرد و بخوبی
بردارد پیش از یک روز یا یک شب فصل هشتم اندر گرم کردن تن همیشه
و خوشبوی گردانیدن بگیرند سک و مشک و زعفران مرسه را در شراب ریحانی
بجوشانند و کتان پاره را در وی غوطه دهند و بر خویشتن بگیرد خوشبوی
شود و گرم محمد زکریا درین قرنفل یاد کرده است باب سی ام
اندر علاج اوجاع مفاصل و نقرس گرم و عرق النسا این سه فصل است فصل اول
اندر علاج اوجاع مفاصل و نقرس گرم وقتی این علت را اثر خون ظاهر بود
فصد کند از طرف مخالف اگر در اول باشد و اگر در متمکن شده بود
فصد کند از ان جانب که درد باشد ولیکن اندر اوجاع مفاصل رگ اکحل
زنند از هر دو دست و اندر نقرس و درد اندامها فرو سو رگ باسلیق
زنند از ان جانب که درد باشد و شربتها خنک دهند و مسهل دهند

تا اندر

تا اندر قاروره نضج پدید آید و موضع درد را با گرم اف برمی نهند تا درد
می آرامد و دارو مسهل با سورنجان و سنا مکی و قنطوریون دهند و
از پس مسهل ها اول از بول مشغول باشند که ماده اوجاع مفاصل را از راه وی
پاک شود و واجب آنست که تربد اندر دموی بیشتر از ترطیب کند و در صفرا
تربد ترطیب سرد و برابر باید و صاحب هدایه آورده است این حب را
که شاید اوجاع مفاصل که دموی بود بعد از فصد کردن
بگیرند صبر و هلیله زرد از هر یک یک درم سقمونیا دانگ نیم سنگ سورنجان
نیم درم سنگ تخم کرفس دانگ سنگ این یک شربت بود وجهی دیگر صاحب
هدایه میگوید این از تصنیف استاد منست صبر یک درم سنگ
سورنجان یک درم سنگ سقمونیا دانگ و نیم سنگ تخم کرفس دانگ سنگ
این یک شربت بود صفت حبی دیگر از تصنیف حسین بن اسحاق صبر
چهار دانگ سنگ هلیله زرد و سورنجان از هر یک چهار دانگ سنگ
این یک شربت بود و صاحب هدایه ابوبکر اخوینی میگوید من این حب را
دوستر دارم و آن نسخه منست از بهر آنکه سورنجان بسیار است که وی

زیان کند معده را و ضعیف کند و شهوت طعام ببرد و آنچه از وی سیاه
بود قاتل بود صفت حب سورنجان تألیف یوحنا بن سرافیون بگیرد سورنجان
و تربد از هر یک یک درم سنگ صبر چهار درم سنگ بکوبد و حب بندد شربت از
وی دو درم سنگ تا دو نیم صاحب هدایه میگوید این حب نیکوست طلا
مسکن سپیده سرب را با شیر گاو بسایند و طلا کنند یا ضماد کنند یا
طحلب را با سرکه یا تخم اسبغول را با سرکه بر بندد و ضماد کنند عصا سوری میگویند
وجع مفاصل و عرق النسا و نقرس هر سه یکی است ولیکن نامها مختلف نهاده اند
بسبب جایها مختلف یحیی بن ماسویه میگوید که نقرس گرم را فایده کند
بگیرد پوست پده که بزبان عرب غرب میگویند در آب بپزند و پای
و حشه کنند هم میگویند نقرس گرم را فایده کند بگیرد برگ پده و با آب
بپزند و آنجا که دردمند است بریزند و ضماد کنند مر نقرس گرم را بگیرند
تخم اسبغول خطمی آرد جو و زردی خایه و در وی سرکه با روغن
گل بیامیزند و ضماد کنند فصل ... اندر علاج نقرس سرد علامتهای
وی آن بود که عضو دردمند همرنگ همه تن باشد و گرانی علاج وی

کلکلانج

84

کلکلانج عسلی دهند در آبی که در وی زیره و تخم بادیان جوشیده بود
نخود آب دهند و اگر ماده خام باشد ماء الاصول دهند با
روغن بید انجیر بعد از آن شکم نرم کند با ایارج فیقرا و تربد سپید از
هر یک یک مثقال با عسل معجون کند و با ماء الاصول دهد صفت ماء الاصول
نافع باشد مر نقرس و اوجاع مفاصل بلغمی را و سوداوی را بگیرد بیخ بادیان
و بیخ کرفس و بیخ کسنی و بیخ سوسن و بیخ خطمی از هر یک ده درم تخم بادیان
و تخم کسنی و تخم کرفس و زیره و نانخواه از هر یک پنج درم سورنجان
همکوفته پنج درم سنگ انجیر و مویز طایفی از هر یک سه استار باید در
ثمن آب بپزند تا ثمن بماند و بپالایند و هر روز بیست استار با ده درم
کلکلانج عسلی بخورند و ماشتا و خوردن کرنب را با وجاع مفاصل
خاصیتی تمام است خاصه بکوبند و ضماد کنند و از همه ضمادها سرگین گاو
بهتر است اندر درد زانو و مفاصل را و اما خاصیت سورنجان آنست
که ماده سودا و ماده بلغم را باسهال دفع کند و منفذ رگها را
قوت دهد و تنگ کند تا خلط دیگر اندر آن منفذها اندر نتواند گردد

مفاصل شود اندر ریخته و پیشتر دارو ها اگر چه خلط را دفع کند منفذ را فراخ
کند و فراخ بماند و اخلاط دیگر باز اندر آن منفذها بجای باز آید لیکن
سورنجان بااین خاصیت و بااین فضیلت که یاد کردیم معده را مضرّ است
واجب آنست که با وی بیامیزند چیزی مثل زیره و بلبل و زنجبیل که معده را
قوت دهد و هر که سورنجان استعمال کند از پس وی چیزی استعمال کند
که معده را قوت دهد صفت حبّ سورنجان بگیرد صبر یک درم سقمونیا دانگ
سنگ سورنجان سپید نیم درم همه را بکوبد نرم و حب بندد و این
یک شربت است در وقت خفتن خورد و بماند سه روز باز بخورد و باز
بماند سه یوم بار ما چهارم بار بخورد شفا تمام یابد و حبّ دیگر نافع
در کامل الصناعه آورده اند که بگیرد سورنجان و بوزیدان و تخم
حنظل از هر یکی دانگ سنگ غاریقون و صبر از هر یکی نیم درم تربد سپید
و مقل از هر یکی درم داروهای خشک را بکوبند و مقل را در آب گرم
فرغار کنند و داروها را بدان سحق کنند و آن داروهای کوفته را بااین معجون
کنند و حبها بندد و با آب گرم خورد و این یک شربت است تمام باشد

حب دیگر

حب دیگر ابو الحکیم دمشقی در کتاب الجامع آورده است و میگوید ما
تجربه کردیم در درد نقرس شش نافع آید صفت وی بگیرند بوزیدان
و سورنجان و ایارج فیقرا از هر یکی درم سنگ بوزیدان و سورنجان
سرد و را بکوبد و بیبیزد و با ایارج فیقرا بیامیزد و بعد از آن
با آب عنب الثعلب عجن کنند و حبها بندد و در سایه خشک کنند و خورد
سفوف نافع بگیرد کشنیز خشک درم نرم بکوبد و بامثل وی شکر بیامیزد
و هر روز از وی سه درم سنگ خورد سفوف دیگر نافع است که در نقرس
و مجرب بگیرد زیره کرمانی و زنجبیل و سورنجان از هر یکی درم صبر دو
درم بکوبند و بیبیزند از وی دو درم و نیم درم و با طبیخ شبت بر رسم سفوف
بخورد و در ساعت منفعت وی ظاهر شود صفت ضمادی که نشاند
درد نقرس و وجع مفاصل سرد را بگیرد میعه تر و حرمیان و مر و فرفیون
و صبر و اقاقیا از همه برابر بساید و جمع کند و تر کند با آب برگ خرفه
و برگ کرنب خام و طلی کنند ضمادی دیگر مجرب است بگیرد کنجد و تخم
کتان و حلبه و همه را معجون کند با دنبه کوفته نافع باشد فصل سیم
بکوبد

اندر علاج عرق النسا اگر عرق النسا از خون محض آمده بود علاج
وی آنست که رگ باسلیق کشایند از همان دست که درد همان روی بود.
اگر بدین رگ زدن درد نیارامد و کم نگردد رگ عرق النسا کشایند از پس بعد
از سوی بیرون پای و آن رگ بر پشت پای بود میان انگشت خورد و بعضی در
دو انگشت دیگر بر پهلوی وی بود و اگر بدین جایگاه رگ نیاید زیر بغل پای
بجویند و بکشایند پس اگر عرق النسا نیابد رگ صافن بکشایند که زیر آن کعب است
از اندرون پای اگر درد نیارامد دیگر باره رگ باسلیق بکشایند و علاج های
دیگر کار دارد از خوردن و ضمادی که درد پیوند را از گرمی بود و از
حلوای گرم و شراب گرم آنچه خون را زیادت کند پرهیز کنند اگر
درد عرق النسا از خون سودائی بود نخست رگ باسلیق کشایند و پس آن
شکم فرود آرد بچیزهائی که سودا فرود آرد و نیز سودا دارد ضماد حب
این علت را عرق النسا کشادن و از چیزهائی که سودا انگیز بود پرهیز
کردن چون نان خشک و آرد درسته و باقلی و گوشت گاو و گوشت
بز نمک سود و شراب کهنه و کرنب و بادنگان و آنچه بدین ماند و غذا

خایه نیم برشت و مرغ جوزه و گوشت بره و شراب سپید و تنک
و آنچه بدین ماند و اگر درد عرق النسا از خون بلغمی بود از رطوبت که
انجا گرد آمده بود علاج وی نخست قی کنند تا مایه کم گردد و شکم آرد
بچیزها که بلغم آرد و اگر ازین علاج ها نیکو نشود علاج بحقنهاء قوی کنند
صفت حقنه حاسم عرق النسا را بگیرد ایرسا بیست درم بنکوبد
کند و با ثمین آب بپزد تا سبکه بماند و بروی بریزد و پانزده درم
عسل و ده درم انگاره و استعمال کنند تا شفا مجربست والله اعلم

باب سی و یکم اندر علاج تبها و بیان تبها دوازده فصلست

فصل اول بدانکه تبها یا خویش بیماری بود یا عرض بود مر
بیماری دیگر را اما آن تبها که بذات خویش بیماری بود از سه
جنس بود یک جنس را حمی یوم خوانند یعنی تب که یک روز آید و دیگر
نیاید و آمدن این تب بسبب گرم گشتن هوای تن بود پس انواع
وی چون جمله گیری چهار نوع بود و چون تفصیل کنی ده نوع بود
و تب جنس دوم را عفونت خوانند تبی که از گندیده شدن

اخلاط آید یا از گرمی عفونت این اخلاط دل گرم شود یا از دل همه
تن را گرم کنند بدان مقدار که از افعال طبیعی باز دارد یعنی
مضرت آن اندر فعلهای طبیعی و شهوت طعام و شراب است
و هضم آن و قوت خواستن و نشستن و جنبش و رفتن و غیر آن
و انواع این جنس چهار نوع آید از بهر آنکه اخلاط چهار است صفرا
و سودا و بلغم و خون و چون به تفسیر کنی انواع وی بسیار آید و اگر
یاد کنیم دراز گردد و خواننده این کتاب از فایده باز ماند
و از کتابهای مطول و مشرح بجویند و این اخلاط یا اندر میان
رگها پوسیده شود یعنی معده و زهره و جگر و سپرز و روده کانها
و عضلات تن و این تبها را نایبه خوانند یعنی تبهایی که ایشان را
نوبت بود چنانکه اگر بلغم بود هر روز تب آید و اگر صفرا بود دیگر روز
آید و یک روز نیاید و این تب را غب گویند و اگر سودا بود
دو روز میانه کند و روز سیوم بیاید و این را ربع خوانند
و اگر خلط که بپوسد خون بود این نیز یا اندر رگها بپوسد یا آن

خون کم

خون کم گردد و پوسیدن نپذیرد و این سه گونه بود یکی که جزو پوسیده
بیشتر بود دیگر آنکه جزو پوسیده این خون با جزو ناپوسیده او یکی
برابر بود و سیوم آنکه جزو پوسیده این خون کمتر بود و این تب را
تب محرق و غب دایمه خوانند یعنی غب پیوسته و نیز از این همه خاص
آنکه جزو پوسیده بیشتر بود از جزو ناپوسیده و چون خون بپوسد
جوش زند کانی نبود و این تب که از گرم گشتن خون ناپوسیدن
آید پیوسته بود او را مطبقه خوانند و او را نوبت نبود و این
نوع که پوسیدن خون بیرون از رگها بود و اندرآن بود که اماس
خونی افتد یا اندامی از اندامها که از اندرون شکم است و چون
آن خون آنجا بپوسد از وی تب آید پیوسته و این تب که از
گرم گشتن و پوسیدن خون آید از اندرون رگها و بیرون
رگها همه پیوسته بود و این نوع از تبها آن تبهاست که بذات
خویش بیماری هست نا تبع بود مر اندامها را که این خون بوی
پوسیده بود و این تب را عرض داشته اند نه بیماری از بهر

انکه علاج مرتبی برابر آن بود و علاج این تب نه برابر آن اماس بود
که خون بوی نرسیده بود و این تب را بنام ذات خوانده اند
چنانکه گویند ذات الریه و ذات الجنب و ذات الکبد و ذات
الطحال و ذات المعدة و ذات المثانه و ذات الرحم و ذات العلا
کرده اند مرین تبها را اگر ایشان تنها نبود چه به اماس شش بود
یا با اماس حجاب و انواع این تبها عفونت اول چهار یاد کرده
بودیم از جهة آنکه اخلاط چهاراند و اکنون هشت گونه گردد چهار آنکه
پوسیدن ایشان از اندرون رگها بود و چهار آنکه از بیرون رگها بود
پوسیدن ایشان و اکنون اینهمه تبها ترکیب پذیرد یکی با دیگر و
انواع ایشان بسیار شود و اگر اسباب و انواع و اجناس
تبها بیان کنیم سخن بسیار است این مختصر دراز گردد و این معنی را در
کتابهای کلان باید فصل دویم اندر علاج حمی یوم علامتها کمتر درازی
بود و دردها چنانکه اندر دیگر انواع تبها باشد نباشد و اگر صداع
کمتر باشد لازم و قوی نباشد علاج وی هرگاه که فاتر شود

اندر آخر تب گرمابه خوش و آب نیمگرم صواب باشد و زود دیر
غذا باید کرد از مرغ جوزه یا از بزغاله جگر گوشت جو با اسفناج بغوره و
ماننداین فصل سیم اندر علاج تب مطبقه سبب این تب یا عفونت
خون باشد یا بسیاری و گرمی آن علامتها رنگ روی و رنگ چشم
سرخ باشد و رگها برخاسته و پرشده و طعم دهان شیرین و حرارت
تب حرارت لیقه تیز نه همچون حرارت کسی از گرمابه بیرون آید
علاج وی فصد باید کردن و خون بمبلغ وافر درخورد قوت و عمر
و فصل سال بیرون کرد و پس از آن چند روز مطبوخ هلیله استفراغ
کردن و سکنگبین دادن نافع آید فصل چهارم اندر علاج تب محرقه
سبب این تب عفونت صفرایی سوخته از اندرون رگها
تن یا از اندرون رگها دل و فم معده است یا عفونت بلغم شور
باشد که با صفرا آمیخته باشد و تولد بلغم شور رطوبت رقیق باشد که با صفرا
سوخته بیامیزد علامتها حرارت این تب لازم باشد و باطن سوزان تر از
ظاهر باشد و تشنگی عظیم و زبان درشت یا سیاه باشد یا زرد و

بحران اندر آغاز تب فراشا کنند و اندر آخر عرق کنند علاجهای تسکین اندر
حرارت مبالغت باید کرد و هوای خانه خنک داشتن و وقت سحر
شراب آلو دهند و شکر و گلاب بروی افکنده و وقت بر آمدن
آفتاب ماء الشعیر دهند بشکر و روغن بادام و وقت نیم روز خیار و آب
کدو و آب خربزه دهند با شکر شیرین کرده و وقت خفتن لعاب
اسبغول دهند و اگر طبیعت نرم بود یا روزی از دو بار بیشتر
رود بجای آب آلو آب انار ترش دهند که با دانه کوفته و فشرده
بود و از آب خنک و از ماء الشعیر سرد کرده منع نباید کرد مگر وقتی
که در شکم آماسی بود و یا در معده و کبد ضعیفی بود و این پس از آب
خنک خوردن عادت بود چندان آب خنک خورد که بلرزد و
سکنگبین ساده و شراب غوره و شراب ریواج و شراب حماض
و شراب صندل دهند و اگر با سستی حاجت آید فلوس خیار چنبر اندر
طبیخ حسنه ماء هندبی حل کرده بدهند فصل هفتم اندر علاج تب دق
و این تب بدو نوع قسمت پذیرد یکی از جهت گرمی و سوزش و این تب ثابت بود

باریک

باریک و پیوسته و دیگری تب بود چنانکه اندامهای بیرون که حرارت
غریزی ایشان ضعیف گردد و ناچیز شود و به بیماری اما آن نوع
اول از تب دق که از گرمی بود در سه قسم بود و این تریها که اندر
ماست بچهار نوع است یکی تری اندر رگها و شریانها دوم تری است
که بر گسترده است همه اندامها که نضارت و تازگی بود و را آن را
ماء الشبوة فی الاعضا خوانند سیوم تری است اندر مواضع
خالی بود اندر اندامهای گوشت ناک و او را بتازی الغریزه الی المحدود
خوانند یعنی سرشته بود و اندام خواهد گشتن چهارم تری است
اندر اندامهای اصلی بود که او را بتازی ماسکة الاعضا خوانند
یعنی اندامها را پای دار بود چون برود آدمی هلاک شود و اکنون
آن تری که اندر رگها و شریانها بود گرم گردد و تن را گرم کند
پس اگر بپوسد و تباه گردد ازوی تبهایی آید که آن تبها را عفن
خوانند و اگر آن تریها ناچیز گردد که بر اندامها گسترده بود
آن قسم اول بود از دق او را علاج توان کرد و آسان تر بود

۱۶

از علاج دیگران و اگر آن تریها ناچیز گردد که اندر مواضع خالی بود
اندر اندامهای گوشت ناک که خواهد اندام گشتن و سپری شود از
وی آن قسم دوم از دق و او را علاج سخت دشوار بود بغایت و اگر
آن تری که اندر اندامهای اصلی بود که او را ماسکة الاعضا خوانند
یعنی دارنده اندامها اصلا ناچیز گردد و برود از وی آن قسم سیوم بود
از دق و او را هیچ علاج نبود البته و چون این تری که اندامها را
نگاه دارد چون سپری شود و ناچیز گردد تن چگونه تواند بجای
باشیدن آنرا مانند کرده است مر تن آدمی را بگرمابه
و گرمابه سه چیز بود هوا بود و آب بود و تن گرمابه بود که از سنگ
و خاک بر آورده بود و اگر هوای گرمابه گرم گردد و آن چون حمی یوم
بود و اگر آب گرم گردد اندر گرمابه آن حمی عفنی بود و اگر تنه
گرمابه گردد یعنی سنگ و خاک وی آن حمی دق بود اما آن که
بی تب بود و حرارت غریزی ضعیف گردد بیماری آن از دق
شیخوخی گویند و ذبول گویند اکنون یاد کنیم علامت هر سه نوع دق را
باید دانستن

باید دانستن تا آسان بود و چون کسی را تب یک روزه از غم و کینه
یا از اندیشه یا از بیداری تا دیگر روز نیه حال باشد نه زیاده
و نه نقصان و باشد که سه روز بر همین حال باشد یکسان و رنگ
روی زرد گردد و اندام وی پیوسته گرم بود و چون دست بر روی
نهی و نبض وی سریع بود و سبب حرارت بسیار و باریک بود و سخت
بسبب کم شدن رطوبات و این علامت نوع اول است از دق
و چون با همین علامتها بیمار را غذا دهند با وقات مخالف بهر
وقتی که باشد و تب وی زیاده گردد و بیشتر گردد این علامت نوع
دوم از دق اما علامتهای نوع سیوم مر دانستن آسان و ظاهر است
و آن است که چشمهای ایشان مغاک فرو رود و اجفان ایشان
کوتاه گردد چنانکه اگر خواب اندر رود چشمهای ایشان باز بود
یا نیم باز و نیم فراز و لبهای ایشان برهنه گردد از گوشت و رنگ
ایشان خاکستر گون گردد گویی گرد بر ایشان نشسته است و پوست
پیشانی ایشان کشیده گردد و سخت و چشمهای خشک بر دو چهار سوی

بعضی اقدسوا از نوع کنند چلیت و کهامدی منلت
ورد ... بناهب

ایشان بمغاکی فرو رود و از گوشت برهنه گردد و بمیان سخن نفسش
چنان بود گویی بخواب میرود و آن از ضعیفی بود که اندر ایشان آید
و نبض ایشان ضعیف بود و خرد و شتاب جهنده و دما دم و سخت بود
بدست نهادن چون زه کمان که بزه کرده بوند اما ضعیفی و خردی از
بهر آن بود که قوت ساقط گشته بود و نمانده و اما سختی وی آید از بسیاری
و خشکی بود و اما سرعت یعنی شتاب جستن و دما دم از بسیاری گرمی
بود و حاجتمندی بهوای سرد و بول ایشان همچون روغن بود و دهنیت
غالب بود و زند بول ایشان سبز بود چنانکه بسیاهی زند و بقوام
سطبر بود و بول نه چنانکه روغن زیت بود و اما آن نوع دیگر که او را
بیماری پیران خوانند و این از فرو مردن حرارت غریزی بود
و سرد گشتن اندامها و خشک شدن ایشان و نبض ایشان ضعیف
بود و خرد و دیر دیر جهد و جرم رگ بسودن سخت بود و چنان بود
سخنی که اندر نوع دق گرم بود اما ضعیفی وی از آن بود که قوت
ساقط گشته بود و دیر دیر جستن از جهت پیاپی حرارت و کمی حاجت

مندی

مندی بهوای سرد از بهر آنکه سردی غلبه گرفته بود بر طبیعت
علاج واجب آنست که اگر تابستان بود هوای خانه را خنک
گردانند بیخ نهادن و خانه نزدیک آب باید و پیش سفال
جایها بود که در وی آب عذب بود و برگ بید و شاخهای
رز بود و اگر زمستان بود معتدل باید و از حرکت و گرسنگی
و تشنگی و از غضب و غم و اندیشه منع کنند و وقت سحر قرص
کافوری دهند و شراب خشخاش یا در آب انار شیرین
یا در آب کدوی بریان کرده یا در آب خیار زه یا در آب
انار ترش یا در جلاب وقت آفتاب بر آمدن کشکاب
دهند با سرطان نهری پخته و اگر سرطان نیابد با پاچه
بره و اگر پاچه نیابد با کدو و باید پختن و با شکر شیرین کرده
دهند و از وی ده استیر با جلاب سرد کرده
اقراص کافور بگیرند مغز تخم خیار و بادرنگ و مغز تخم کدوی
شیرین و مغز تخم آبی شیرین از هر یک پنج درم گل سرخ سه

درم صمغ عربی و صندل سپید و نشاسته و کثیرا از هر یکی
دو درم رب سوس و طباشیر از هر یکی سه درم تخم کوک یک درم
کافور سه دانگ درم همه را نرم بکوبند و با لعاب اسبغول بسرشند
و قرصها سازند شربت دو درم وقت خفتن با اسبغول دهند
یا لعاب اسبغول یا جلاب یا با آب تخم خرفه غذا کدو و سرمق
و کاسنی و شوربا فراخ برگ است و تخم اسفاناج با ماش مقشر با شکر جو
به روغن بادام تلخ یا به روغن تخم کدو شیرین و این مزورها
که چهار انگشت [illegible] ده خایه نیم برشت دهند تا بیاشامد
یا از این آشام بدهند تا بخورد و مغز [illegible] بگیرند گوشت بز
بزغاله از گردن مقداری نیک خرد پاره پاره کنند و بدیک
سنگین اندر کنند و با آتش نرم بپزند تا آب وی بیرون آید و آن
گوشت سپید گردد و باز برکرباس پاره بپالایند و بفشارند تا از
وی آب جدا گردد و باز اندکی نمک براکنند تا بمزه گردد باز نیمه
آب گوشت آب سیب ترش یا آب انار ترش براکنند و بهم جوشند

عشر آن

عشر آن آب گوشت شراب سپید و شکر براکنند و باز با آتش نهند
و بجوشانند و او را دهند تا بیاشامد و اگر با این آشام اندکی نان
کوفته براکنند و با وی بیاشامد نیکوتر آید و حیله کنند تا شکم
نگشاید که هلاک نزدیک بود اگر شکم بگشاید بعوض ماء الشعیر
آب پست جو دهند که در آن حب الآس بارها پخته بگشند
با کاورس بریان بپخته آب پست جو باید دادن با کاورس که
بریان کرده بود و بپخته و صمغ عربی بریان کرده و سوده بوی
براکنند و این قرص نیز نافع بود بگیرد خشخاش سپید و تخم خرفه
و مغز کدو و مغز تخم خیار و مغز تخم آبی همه را بریان کرده
از هر یکی شش درم صمغ عربی و طباشیر و تخم حماض و گل ارمنی
از هر یکی سه درم نشاسته [illegible] درم گل سرخ پنج درم کافور یک درم
همه را بکوبند و ببیزند و قرصها سازند هر یکی مثقالی بیمار را
بدهند با آب آبی یا با آب سیب ناشتا بدهند تا بخورد و
شبانگاه بگیرد اسبغول بریان کرده یک مثقال سرطان سوخته

بگیرد رم گل مختوم نیم مثقال این همه را بسایند و با اسبغول بیامیزند
و با آب سیب بدهد تا بخورد و طعام ترشک بریان کرده و یک بار
با آب بغوره و آب ارزن رجیشه با زآب نار و آب سماق و بادام
مغز بریان کرده و کوفته اندر کرده بوی دهند تا بخورد و تب
دق را علاجهای بسیار است درین مختصر نگنجد در کتابهای کلان
بجویند فصل ششم اندر علاج غب خالص و این تبی است که یک روز بگیرد
و یک روز نه و این تب غب از صفرا بود و این دو گونه بود
یکی از وی خالص و یکی غیر خالص بود اما آنکه خالص بود نوبت وی
دوازده ساعت بود و بیشتر نبود و باشد که کمتر از دوازده
ساعت بود و مدت فترت وی سی و شش بود یا بیشتر از وی
و این غب خالص بهفت روز بگذرد یعنی چهارده روز اگر بر
وی خطا نکنند بعلاج ما بعد از بسیار باشد که نوبت پیش بدارد
بسبب لطافت ماده و باشد که بعرق یا باسهال صفرا بگذرد اما نبض
قوی و عظیم مختلف باشد و قاروره سرخ و ناری رقیق باشد

و حرارت این تب سوزان تر از دیگر تبها باشد و لرزه صعب کرد
و این لرزه از پشت اندر آید و سخت بجنباند و همه تن جنبان گردد
که گویی سوزن اندر همی خلد مانند آن که آن دست و پای خشک
بود و در آغاز سخت بلرزاند و زود ساکن شود علاج وی باید
پیش از نوبت بچهار ساعت کشکاب دهند و اگر نوبت بامداد
بود کشکاب ندهد و هر بامداد سکنگبین دهند سرد کرده با
شراب غوره یا شراب ریواج یا شراب آلو و روز نوبت
در آن حال که سرما و لرزه پدید آید سکنگبین با آب گرم دهند
تا قی کند تا لرزه ساکن شود و هرگاه که تب جدا شود
اندکی کشکاب دهند روز دیگر که نوبت نباشد آب انار
ترش و شیرین دهند یا تخم کوفته و فشارده و با شکر سرشته
با هم خورند حرارت ساکن کند و هم بقوت تخم و شکر صفرا
دفع کند یا شراب آلو دهند یا شراب گل یا سکنگبین یا آب میوه
آمیخته و سرد کرده یا آب خرمای هندی یا اندکی خیارشنبر و مغز

پانزده درم بنفشه پرورده اندر گلاب حل کرده و پالوده با
مقدار دو درم تخم اسبغول در آب آلو و شکر و غذا فروزه
از آب غوره یا از آب سیاه آلو یا از کشک جو همه شیره
مغز بادام و اگر با تب صداعی و تاسه باشد طبع را بجهة نرم
و مجیب کردن اولیتر باشد یا شیاف از بنفشه و شکر و سقمونیا
و تدبیرها دیگر همچون تدبیر محرقه باشد فصل هشتم اندر علاج
غب غیر خالصه بدانکه تب غیر خالصه را دو سبب است ضد یکدیگر
یکی قوت بیمار دیگر بسیاری ماده اما بسیاری ماده غذا
نمی باید دادن تا طبیعت بگزدد و اگر غذا دهی بسیار و زیاده
شود هم ماده و اگر غذا ندهی هم قوت کم شود هم ماده
پس هر که علاج خواهد کردن بطریق صواب برزه میانه
رود بعلاج کردن چنانکه یکروز غذا دهد از بهر قوت را
و دیگر روز را غذا ندهد تا ماده بسیار نشود و پس می باید
ازین هر دو کدام غالبتر است و خطرناکتر آنرا علاج

کند

کند اگر قوت بیمار بود او را از غذا باز دارد و اگر قوت
بیمار ضعیف بود غذا باید دادن بهمه حالها بقوت نگاه
داشتن رعایت بیشتر باید نه تنها بیمار را علامتها فرق
میان غب غیر خالصه و میان شطر الغب آنست که ماده غب غیر
خالصه غیر صفرا و رطوبت باشد لیکن هر دو آمیخته باشد چون
یک چیز گشته بدین سبب فعل هر یک جداگانه بدین نتوان آمد
و بسیار باشد که اندرین هر دو تب اندر یک نوبت یکبار
یا دو بار سرما و قشعریره بدید آید و باز گرم کند و ماده شطر
الغب اگرچه صفرا و رطوبت باشد لیکن هر دو آمیخته چنانکه
چون یک چیز گردد بدین سبب هر گاه که نوبت صفرا باشد
تب گرم تر و آشفته تر آید و روز دیگر که نوبت رطوبت
باشد تب آهسته تر و دراز تر آید گاه بلغم دراز تر
غلیظ تر و بسیار تر باشد گاه رقیق تر و اندک تر و گاه
صفرا بیشتر باشد و گاه صفرای سوخته باشد و گاه هر دو بیرون

عروق باشد بدین سبب تنها مرکب را هریکی نام خاصه نیست
مگر غب غیر خالصه و شطر الغب که او را نامی نهاده اند و علامت
غلبهٔ هر خلطی از اعراض و احوال بتوان دانست علاج وی مثل علاج
خالصه است ولیکن میل بنضج ماده و تسکین حرارت بیشتر کنند
و آغاز علاج بقی کردن باید خاصه از پس آنکه غذاها خورده باشند
تنگ کنند هر ماده را و بدل از طبیعت سخت بود حقنهای تیز بکار
دارند از بهر آنکه این خلطها بیشتر بود و لزج آمیخته بود از
بلغم و صفرا سوخته و دشوار علاج پذیرد و اگر چیزی از حقنه
کردن مانع باشد و خواهند که آن ماده سوخته از وی بیرون
آرند و قوت ضعیف بود و حرارت بیشتر بود چنان باید تا
آن ماده را از وی بشراب گل مرتر انگبین بیرون آرد یا بآب
لبلاب کوفته و بنفشه سوده و بوی برنگستده بدهند تا بخورد
و اگر قوت قوی بود و ماده غلیظ بود می باید آن ماده را بحب صبر
یا بحب غافث بیرون آرد و بهتر از این همه این حب است صفت وی

بگیرد ایاره

بگیرد ایارهٔ فیقرا پنج درم عصارهٔ افسنتین و عصارهٔ غافث از
هر یکی سه درم تخم کرفس سه درم هلیله کابلی و هلیله زرد از هر یکی
چهار درم نمک هندی ده درم قرص گل پنج درم تربد سفید دو درم
همه را بکوبند و بیزند و حب کنند با آب کرفس شربت از وی دو درم
با آب گرم بخورد و اگر طبیعت نرم بود حاجت نیاید بداروهای مسهل
و اگر کشکاب حاجت آید کشکاب با بیخ کرفس و بیخ بادیان بود
از بهر آنکه کشکاب اندر حلق است و سپید دی و تری سود دارد
مرتب را و بیخ کرفس و بیخ بادیان مضرت از وی باز دارد
و سده بگشاید و با مزاج بلغم و صفرا سوخته برابری کند و جالینوس
درین کشکاب اندکی پلپل بکار داشتن بجنین تنها اندر دو اگر
دراز گشد اقراص گل خورد با سکنجبین بزوری صفت وی
بگیرد گل سرخ کوفته و بیخته ده درم سنبل سه درم بیخ سوسن
پنج درم تخم خیار مقشر و تخم کسنی از هر یکی چهار درم قرصها سازند
شربتی مثقال نافع بود حمیات مرکب را که از صفرا و بلغم بود

وصفرا غالب بود بسکنجبین دیگر فایده کند و اگر صفرا و بلغم هردو برابر
بود بگیرند گل سرخ ده درم مصطکی یکدرم سنبل [illegible] درم
تخم کشنی پنجدرم شربت یکمثقال و اگر با این تب سرفه بود این قرص
نافع بود بگیرند بنفشه و گل سرخ از هر یک پنجدرم مصطکی یکمثقال
سنبل یکدرم نشاسته سه درم تخم خیار مقشر پنجدرم رب السوس
سه درم قرصها سازند شربت یکمثقال و اگر با تب سرفه
بود و طبیعت خشک بود این قرص دهند بگیرند بنفشه
ده درم تخم خشخاش و تخم کشنی و تخم خیار مقشر از هر یک پنجدرم
صمغ عربی و کثیرا و رب سوس از هر یک چهار درم قرصها
سازند شربت یکمثقال با جلاب دهند صاحب غب غیر
خالصه را از گرمابه نگاه دارد تا ماده پخته نگردد و
رسوب پدید نیاید اندر بول و اگر گرمابه رود پیش از
پختن ماده سه آفت پدید آید یکی این مایه است که باخلاط
بلغمی آمیخته بود چون از جای خویش برود و تحلیل نپذیرد

وانجا سده

و انجا سده کند و بپوسد دیگر این مایه پوسیده که [illegible]
بود از اندامها چون گرم گردد برود از جای خویش [illegible]
تا آن تبها که پیوسته بود و گرم داشتن و بپوشاندش و سه
دیگر چیزی که تنگ گشته بود زود تحلیل پذیرد و آن باقی سطبر
انجا بماند و دشوار تحلیل پذیرد از جهت سطبری وی و علاج
همچنین دشوار پذیرد و بیماری دراز بماند والله اعلم

فصل هشتم اندر علاج شطر الغب تب مرکب بعضی را اسم خاص است
و بعضی را اسم خاص نی اند او را اسم خاص است شطر الغب است
و این مرکب است از صفرا و بلغم علاج وی نیز بسبب آن باید
و اگر مسهل دهد هر دو خلط را اسهال کند بعد از پختن ماده
اما پیش از پختن ماده محتاج ملین باشد واجب است که ملین
دهند مثل آب لبلاب با گلنگبین اگر بلغم غالب بود و اگر صفرا
غالب بود با ترانگبین و نقیع خرما هندی و فلوس خیارشنبر
و خرما هندی با ترانگبین و اندکی تربد تا نافع باشد و بعد از آن

تنضیج ظاهر شود استفراغ با مسهل قوی باید و علاجی که با این حاجت است
قی کردن است روز نوبت و این مسهل نیک مفید است مر
ماده را فرو می آرد بعد از پختن ماده می باید دادن بگیرند ایارج
فیقرا یک درم سنگ شحم حنظل نیم درم سنگ سقمونیا دانگ سنگ
این یک شربت است فصل نهم اندر علاج تب بلغمی
این تب از بلغم بود که بپوسد از حرارت غریبه از بهر آنکه
هرگاه حرارت غریب اندر رطوبت طبیعی اثر کند عفونت
اندر وی پدید آید تا طبیعی و تب بلغم تولد کند اما آنکه این
عفونت بلغم یا اندرون رگها و شریانها بود این تب
پیوسته بود و او را نوبت نبود و نه سرد یا بیش بود از بهر
آنکه اگر اندرون بود چه دکه اندر رگ محبوس باشد و اما
آنکه بیرون از رگها بود او را نوبت بود و از آغاز تب سرد
باید و لرزه علامتها سرما و لرزه قوی تر باید از سرما
دیگر تبها و گاه پندارد بیمار که در میان برف است و دیگر

گرم شود

و دیگر گرم شود و این سرما از بلغم غلیظ باشد که از بلغم خامی
گویند و طعم دهن با خوشی بود و شهوت باطل باشد
و ناسه و غشی بسیار افتد و نبض ضعیف متفاوت
باشد و قاروره رقیق سپید باشد و بآخر سرخ و تیره
علاج وی مدت یک هفته سکنجبین عسلی دهند و گلاب دهند که در
وی تخم بادیان و نخود پخته باشند یا ماء العسل که در وی زوفا
پخته باشد و از پس یک هفته قی فرمایند خاصه اندر آغاز تب
و با سکنجبین عسلی و آب گرم فرمایند و از پس قی گل شکر مسهل نرم
کنند یا ده درم سنگ گل شکر را با سی درم سنگ سکنجبین حل کنند
و بدهند و ترید و مصطکی و زنجبیل برابر کوفته و بیخته و شکر
چند وزن هرسه شربتی مثقالی تا ده درم سنگ طبع را
نرم کند و سود دارد و در تحفه سعدیه ترید ده درم سنگ
مصطکی و زنجبیل از هر یکی یک درم شکر وزن همه دارد و شربت
یک مثقال هر شب که بدهند و اگر طبیعت نرم باشد با این حاجت

نباید و بعضی تبها بلغمی باشد که با آن لرزه و سرما نباشد و با بدن آن
ظاهر نباشد و مانند تب دق باشد اندر تب علاج آن اشربه تنها
بزاینده و لطیف کننده چندان دلیری نشاید اندر تب بلغمی از
بهر آنکه بیم باشد که ماده لطیف گردد و بدماغ بر آید و سرسام تولد
کند خاصه اگر صداعی باشد یا دماغ ضعیف باشد صواب آن
باشد که از گلشکر و سکنگبین ساده اندر نگذرند با سکنگبین اید
وی اندکی بیخ بادیان پخته باشند و این تصرف بحکم مشاهده
توان کرد و اگر دماغ قوی باشد استفراغ بشحم حنظل باید و ادرار
بول بما الاصول و از پس استفراغ قرص گل باید دادن فصل
دهم اندر علاج تب ربع علامت اول سرما و لرزه می شود تا دندانها
بر یکدیگر میزند و پیوندها درد می کند و کوفته میشود در حال لرزه
و گران میشود و این تب خالص بود سوداوی و غیر خالص بود و بلغمی
یا صفراوی یا دموی علامت سوداوی رنگ قاروره سرخ بود و میل
بسیاهی زند یا بسبزی چاره وی خشک و اندیشهای تباه و شهوت

دروغ و مدت نوبت دراز بود علامت بلغمی بول سپید و لون تن کدر
اندک بود و آب دهان پر بود و کاهل و بسیار خواب بود علامت صفراوی
نوبت کوتاه بود و تشنگی غالب و عرق بسیار و تلخی دهان بود علامت دموی
مزه دهان شیرین بود و بول غلیظ و سرخ بود و شهوت طعام اندک
علاج روز نوبت روزه گیرد یعنی از طعام و شراب باز دارد
خاصه از آب سرد و اگر در آغاز تب قی تواند کرد صواب باشد
روز دیگر که پس از روز نوبت باشد باید که خوردنی دهند بگوشت
گوسپند فربه و دیگر که فرد از روز نوبت باشد نخود آب دهند با زرده
یا با جوزه مرغ خانگی با روغن گل و روز نوبت هیچ نخورد در آغاز
تب قی کند و هر روز که نوبت نباشد بامداد گلشکر با سکنگبین سرد
میدهند و بعد از آن بچند ساعت کشک آب دهند با نخود آب پخته
و تا اثر نضج پدید نیاید استفراغ قوی نکنند و اما از گرمابه پرهیز باید
کردن از بهر آنکه گرمابه و هوای وی خشک کند آن ماده را و همه تن
برود و با آن با بهار سکو پیا میرود و تباه گرد اندیشه با آنکه تیز گشته

بود فصل یازدهم اندر علاج آبله و حصبه باید دانست که آبله و حصبه هردو
یکجنس است و هردو از جوشیدن خون باشد لیکن ماده آبله خون
باشد و گرم و بسیار میل با تری دارد و ماده حصبه خونی باشد صفراوی
و اندک میل گرمی و خشکی دارد و چون تب تیز و پیوسته پدید آید
خاصه با کودکان و جوانان را و بان تند و پشت درد و خارش
اندر بینی و ترسیدن اندر خواب و گرانی اندر سر و روی و سرخی چشمها
سرخ گردانند و اندر جلنیدن ماند اعضاها و درشتی حلق و تهییج روی
و شیرینی مزه دهان و درد پشت و پیوندها و دمعه و بعضی را سرفه
و درد گلو و تنگی نفس و گرفتگی گلو و آواز پدید آید بباید دانست
که حصبه آمد و سرخجه و همین علامتها نیز آبله و مد علاج وی پیش از آنکه
آبله پدید آید و با آغاز تب کند علاج این است که رگ اکحل بگشایند یا رگ
باسلیق یا حجامت کنند اگر سال بیمار و قوت بیمار مساعدت کند
و اگر شکم سخت بود با بتدا نرم کنند با آب آلو و خرما هندی
و خیار شنبر و شکر مانده گرم کرده و چون با خوره تر بود شکم نرم نباید

کردن

ادویه صاحب ... تیرا ... تاریخ ... عنب الثعلب ... حلوا ...
حنا ... زعفران ... تاریخ ... صندل ...
... تمام شد ...
... و شیره گشنیز و ان
اجزا ... داخل ...

علف هندی دو مثقال

کردن آغاز از قرصه کافور باید دادن با آب انار ترش و شیرین
مرورنی سبجرگاه یا سپیده دم و باز از پس آن لعاب باید داد
با سکنگبین چند بار و با این لعاب غذا بسنده باید کردن بسنده
اسماعیل میگوید هیچ چیز موافق تر نیست صاحب حصبه و آبله را از
ماء الشعیر که ربع وی آب انار ترش آمیخته بود و اگر بیمار ضعیف گردد
و این غذا بسنده نبود او را غذا از شک مقشر باید دادن با برگهای
پخته باشند و با برگ چغندر و روغن بادام و شکر شیرین کرده
و با ماش سپید کرده و از شرابها و دوها که اندر ایشان قبض باشد
بکار دارند چون شراب ریواج و شراب انار و شراب آلو و شراب
سیب و شراب غوره و دوهای ایشان و آنچه بدین ماند پس اگر
بیمار را آنگاه دریابی که آغاز کرده بود دمیدن او را رگ
نشاید گشادن و قرص کافوری نباید دادن تا تمام بیرون نه دمد
و سکنجبین می باید نوشیدن تا عرق کند و آسان تر شود بیرون دمیدن و
چون تمام دمیده بود او را به برگ سپید باید خوابانیدن و نگاه داشتن

باد گذار باید جنبانیدن و گرد بر گرد او بوریها سرد تر نهند و پیوسته
و باز از پس آن قرص کافوری دهند یا قرص طباشیر با آب انار یا سکنجبین
و همه تدبیرها سرد بکار دارند و تا حصبه تمام بیرون نیاید و تب
پاک نگردد او را غذا از جوزه نباید دادن و آنچه پزند بروغن بادام
یا روغن کاو و روغن بز باید پختن و اگر حلق کوفته شود شراب توت
غرغره کنند با آب یخ و غذا اسپست جو یا پست عدس آمیخته اندر آب انار
ترش یا اندر آب غوره و اندکی شکر و اگر اندر سینه درشتی باشد
کشکاب که از کشک جو و عدس مقشر پزند سود دارد و اندر حصبه لعاب
اسبغول و لعاب دانه آبی و کشکاب شکر و آب کدو و آب خوزه
دهند و با آب غوره و آب ریواج و آب انار ترش آمیخته همچنین
آب تخم خرفه با این آبها ترش آمیخته موافق تر باشد و شکم را
نرم نباید کرد و آخر حصبه و سرخچه چیزی نرم کننده نباید دادن
تا تب نگردد و تن پاک گردد باز زود ایشان از شکم باز دارند
تا سست نگردد و چیزی نرم نزدیک ایشان نباید آوردن

دادن

دادن و حذر باید کردن از نرمی طبیعت بعد از هفت روز چه در
حصبه و اسهال درین وقت عظیم خطر است و اگر طبیعت نرم شود
این سفوف دهند صفت وی بگیرند گل سرخ و طباشیر و تخم حماض
و سماق و پوست زرک از هر یکی یک جزو و صمغ عربی و گل مختوم
و پوست خشخاش و گلنار از هر یکی نیم جزو شربت سه درم سنگ
با دو درم رب آبی ترش بدهند و اقراص طباشیر قابض باید
دادن با شراب آبی و اگر پیچ پدید آید از بن شکم رفتن قرص
کهربا باید دادن و اگر حصبه دیر دمد حذر می باید از ملین طبیعت
و حیله می باید تا زود بیرون دمد تا بیمار را خطر نباشد
که خوف هلاک باشد و این دارو باید دادن صفت وی
بگیرند تخم بادیان ده درم سنگ پاک کرده انجیر سپید
هفت درم سنگ زرشک مقشر نخود درم سنگ کثیرا سه درم
سنگ این مجموع را با نیمن آب بپزند تا ربع رطل بماند و بپالایند
و ده دانگ طباشیر بروی ریزد و سرد کرده بخورند و اگر با تب

اندکی آب نار سا میزند نافع آید محمد بن زکریا میکوید این دارو
نرم است و معتدل است و حرارت بیشتر نمی کند صفت وی بگیرد انجیر
زرد سی عدد مویز طایفی دانه بیرون کرده بیست درم بادیک و
نیمن آب بجوشانند برفق تا مهرا شود و بپالایند و از ین بیمار را
دهند بسیار است تا بخورد و بدترین حصبه آنست که رنک سیاه
بود یا کبود و بنفشه رنک و بدترین آبله آنکه اول خرد بود و دیر
بیرون دهد و دیر پزد و چون ترین حصبه که دیر بیرون دمد
بت و تا سه بیمار ساکن نشود و سبکتر نکردد و با آن خفقان افتد
و بیهوشی کرده و نبض ساقط کردد دانستن می باید که بیمار هلاک
خواهد شد و اکر حصبه و سرخجه و آبله زود دمد و کرمی و تاسه
زود فرو نشینند این بیمار را مخاطره نبود و بیمار زود بهتر کردد
و اکر آبله بر آمده بود و به کشته بود و نشان آبله مانده
سیاه مرآن طلا باید کردن بمرداسنگ سفید و روغن
کل و بیخ نبر و تخم خربزه و آرد کوزیخ و استخوان کهن سفید کشته

از کهن

از کهن این همه را جمع کنند کوفته و سوده و مرهم کنند بروغن کل
و کلکشاب و انجا برانداید و اکر با بنها زایل نشود دیکر ده مرداسنک
سفید بروغن کل با آن چیز سپید که از پشت مازده کوسفند
بیرون آید که نخاع کویند صواب آید فصل چهاردهم اندر علاج
دق الشیوخیه این بیماری پیران کویند و این سپوست غالب شده است
بر مزاج ایشان و حرارت غریزی فرو مردن و سرد کشتن
اندامها و نبض ایشان ضعیف بود و خرد و دیر دیر جهد و جرم
رک بسودن سخت بود الا آنکه چنان نبود و سختی که اندر دق
کرم بود اما ضعیفی از آن بود که قوت ساقط کشته بود و دیر
بدیر جستن از جهت کمی حرارت و کمی حاجتمندی بهوای سرد
از بهر آنکه سردی غلبه کرفته بود بر طبیعت و حرارت غریزی
فرو مرده و بول ایشان رنک بود سپید و خشک وی بسبب کم است
رتهای تر بود اما محکم نشده و اصل کار علاج ایشان کرم و تر
کردنست کرمابه رفتن بعد از هضم طعام نافع است و این حقنه

نیک مفید است صفت وی بگیرند سر تره با پاپهیا همه را نرم
بکوبند و در دیگ پاکیزه کنند و بروی بریزند نیم من آب و در وی
یک کف نخود و یک کف کشک گندم و ده درم خار خسک و ده انجیر
سیاه و بپزند تا ثلث بماند و بپالایند و از آب وی ده درم روغن
وی ده استیر بگیرند و با وی بیامیزند ده درم سمن گاو و ده درم روغن
شیره بیست درم و از روغن بان در وی موم گداخته پنج درم
بنهند از این حقنه کنند و سه روز استعمال کند چندان استعمال
کند که اثر فربهی و تری پدید آید شود و خایه نیم برشت بخورد و بعد از آن
استعمال حقنه تن وی بر روغن سوسن و روغن نرگس مالند و روغن
خیری بمالند باب سی و دوم اندر علاج آماسها
و ریشها این شش فصل است فصل اول
اندر علاج آماس گرم علامتها لون او سرخ باشد و آنچه دموی
باشد او را آماس بیش باشد و سوختن کم و آنکه صفراوی بود
او را سوختن بیش بود و آماس کم علاج وی فصد و حجامت و استفراغ

مطبوخ

مطبوخ هلیله یا بماء الفواکه یا با قرص بنفشه و طلی از اول صندل
سرخ و سپید و فوفل با آب عنب الثعلب و میانه شیاف مامیثا و حضض
و زعفران و مر اندر آب گشنیز تر کنند و با آخر آرد جو و گشنیز تر کنند
و اگر ترسند که صلب شود گشنیز تر بکوبند و با روغن گل بسرشند
چون مرهم کنند و بر آنجا نهند و اگر آماس زخمی باشد با سقط
صندل سرخ و زعفران و استاره است با آب گشنیز تر سوده طلا
کنند و پشم پاره بر روغن چرب کنند و بنهند در بنشانند
فصل دوم اندر علاج آماس سرد علامت گران باشد
و گرم نباشد و هم رنگ جای دیگر باشد علاج وی سرکه و آب
سرد و را بیامیزند معتدل همانقدر که بتواند خوردن و پنبه
پاره را با وی تر کنند و بنهند و اگر کفایت نشود بگیرند شب یمانی
اندر سرکه حل کنند و آن سرکه را با آب بیامیزند و پنبه پاره
تر کنند و بنهند و ببندند و روغن گل و نمک مالیدن فایده کند
و پنبه پاره با آب و خاکستر چوب رز یعنی درخت انگور و آب با

خاکستر چوب بلوط تر کنند و بنهند و به بندند صفت وی
آب رما دررز چوب رزر البوزند و خاکستر وی در جای کنند
و بر وی آب بریزند و شب بمانند و صافی کنند و با سرکه
بیامیزند و استعمال کنند دارویی دیگر خاکستر بلوط و خاکستر درخت
انگور و نمک و سرکه این همه جمع کنند و بنمک پاره را بپندایند
و بر آماس نهند و سخت بندند فصل سیم اندر علاج سرطان
آماس سپید سودایی است اول که ظاهر میشود دانستن وی
مشکل است بعد از آن ظاهر شود در اول همچون باقلی
خرد بود و سخت بعد و گرد بود و رنگ کبود بود و درد وی اندک
حرارت بعضی سخت با درد بود و بعضی ساکن بعد و بعضی با حرارت
بود و بعضی بی حرارت بود علاج وی علاج مالیخولیاست
اول فصد کند از اکحل بعد از آن استفراغ سودا کنند به حب
کرت بمار الجبن و چهار درم سپنک افتیمون و اگر حرارت
و ضربان باشد بگیرند لعاب تخم اسبغول و سپیده سرب

طلا کنند

طلا کنند با سرکه و گل ارمنی و نشاسته و کندر و سپیده ارزیز
مرهم بکید رم طلا کنند و اگر ریش شود بمرهم اسفیداج علاج
کنند صفت وی بگیرند سپیده ارزیز و توتیا ارشسته از هر یکی
برابر خرد بسایند بروغن گل و آب تخم خرفه یا با آب انگور گرگ
یا با آب خیاره یا لعاب تخم اسبغول یا آب کدو از اینها هر
کدام حاضر بود بر وی نهند و این مرهم نافع بود در ریش
ناشده را و شیر که از ریش شدن بترسد و باز دارد
از ریش شدن و ریش شده را این نافع است بگیرند و ر...
صلابه بمالند با آب تخم خرفه یا با آب کوک یا با لعاب اسبغول
یا بروغن گل بکار برند فصل چهارم اندر علاج خنازیر
و بیکن فرق میان نشان آنست که خنازیر گوشت سپید
بود و سلع از آد بود و این خنازیر بعضی با درد بود و بعضی بیدرد
بود و دشوار علاج بود انکه بر نایان و جوانان برآمد شود
هم دشوار علاج بود و انکه با کودکان و بار سیده کان بود

ا:

سهل تر و سالم تر بود علاج وی اول فصد و حجامت کند و بعد از آن
اسهال بلغم غلیظ کند و پرهیز کند از غذا غلیظ و از ترشیها
و ملازمت کند بگرسنگی و بیگاه خوردن ترک کند و حب
خیرزان استعمال کند صفت وی ایارج فیقرا سه درم غاریقون
دو نیم درم شحم حنظل نیم درم عنزروت چهار درم تربد سپید
هفت درم جاوشیر یک مثقال نوشادر دو درم سقمونیا
یک مثقال بکوبند و ببیزند با آب کنند تا ببرشند و حبها بندند
شربت هر روز یک درم بعد از آن محللات استعمال کند همچون
مرهم داخلیون یا مرهم رسل این دو محلل است و مرد و حرارت
غریزی آرنده است که صحت با آن میشود صفت داخلیون
بگیرند ده درم سپید مرداسنگ نرم کوفته اندر پاتیله کنند و
زیر وی بیست و پنج درم سنگ روغن زیت ریزند و زیر وی
آتش آهسته کنند و با کفچه بجنبانند تا مرداسنگ حل شود
و سیاه شود بعد از آن بگیرد لعاب حلبه بیست درم سنگ

و تخم کتان ده درم و لعاب خطمی ده درم سنگ بروی ریزند
و با کفچه بزنند تا قوام سخت گیرد و استعمال کنند صفت مرهم رسل معتدل
سه جزو اشق پنج جزو جاوشیر دو جزو کندر سه جزو مرداسنگ
چهار جزو مر و پیرزد از هر یکی دو جزو موم بیست جزو روغن زیت
صد و بیست جزو زراوند چهار ده جزو زنگار دو جزو زرنباد
سه جزو آنچه خشک است بکوبند و صمغها با سرکه حل کنند پیرزد و
موم را با زیت بگدازند بعد از آن بزنند همه و استعمال کنند
و اگر نرم شود و بگشاید بعد از آن علاج کنند بمرهم زنگار
صفت زنگار دو درم عسل اسباط و موم از هر یکی پنج درم
روغن زیت سه سیر وقتی گوشت مرده پاک شود علاج کنند
با داروی که گوشت بر آرد فصل پنجم اندر علاج طاعون
این آماسی بود که از خون سودایی پدید آید سوزان بر پشت پدید آید
بلون سبز و کبود و سیاه و سرخ نیز بود و همه بد بود و چندانکه
درد کند که مردم را از عقل ببرد و گرد اندر گرد وی آماس سیاه

بود یا کبود و اینجا مردم را تب برافتد و اسهال آید و خفقان و غشی آید
و از وی بود که کشنده بود علاج وی اینجا عنایت بدل باید
که دل از ذیک بوی بود تعرض بخون کم کردن نکنند بل اشتاب کنند
بچیزی دادن که دل را قوت شود و آن علاجها که در سوء المزاج
گرم یاد کردیم اینجا فایده کنند و اقراص کافوری دادن و گلاب
و کافور و صندل بر دل باید نهادن و هیچ اندیشه و رنج بر دل
نمی باید نهادن و آن که می باشد دیوارها و خانه و پرده و جامه
و مفرش و هرچه بود خوش بوی باید داشتن و بصندل و کافور و
گلاب و گل سرخ تا هوا و خانه را خوش کنند و آن آماس را
باید نیشتر سازند و حجام بمکد تا خون از وی بیرون آید و آب گرم
بر انجا زنند تا خون نفسرد و هیچ طلا و خشک انجا بر ننهند و چیز
خشک که او را اگر از آن رنج بود آب گرم بر انجا ریزد و دل را
عنایت کنند تا خفقان نه افتد فصل ششم اندر علاج داخس
ان آماسی بود اندرین ناخن بدید آید علاج وی نخست فصد کنند

و بذر البنج و افیون بسرکه طلا کنند و تخم اسبغول با سرکه خمر و
تر کرده بر سر آن نهند و خرقه تر کرده بآب یخ زیر آن بپوشند
و هر ساعت بر میگیرند و سرد می نهند و اگر همه روز انگشت در
آب سرد می نهند صواب باشد نیک و همچنین کنند و اگر ساکن
نشود روغن را گرم کنند چندانکه انگشت بسوزد انگشت را
دران روغن کنند والله اعلم باب سی و سیم
اندر علاج ریشها چهار فصل است فصل اول اندر علاج
دمل فصد و حجامت کنند و پیوسته بصمغ آلو و عناب و خرما
هندی خورد و اسهال با طبیخ هلیله زرد و سنا و تمر هندی
کنند و گوشت و شیر و شیرینها کمتر خورد و میل بترشیها کنند
و اول بچیزی ضماد کنند که خون را خشک کند مثل تخم اسبغول
با سرکه تر کرده و آرد جو و آب آلو و برگ و مانند این نهند
و اگر پس سه روز گندم و نان خشک اندر روغن بپزد
و بر نهند و خردل با انجیر بکوبند و با روغن تخم کتان بسرشند

و بنهند زود بپراند فصل دوم اندر علاج اکله پیشتر بدهان اندر بود و با
اشتاب کنند بداغ کردن و آلت داغ را بنفرزه یا سر ساخته باشند
گرد بر گرد وی را اطلا کنند با گل ارمنی و سپیده و اگر سیاه شود
و گنده گردد برگ کرنب را بجوشند و با روغن گاو نرم بکوبند
و مرهم کنند و بر نهند چند کرت تا گوشت سیاه برود بعد از آن
بشویند با سرکه و آب آمیخته بعد از آن علاج کنند بداروی گوشت
برآرنده صفت داروی گلند بغوتن گویند گوشت مرده را بخورد
و گنده نگذارد و اصلاح می آرد اندر دهان و همه تن بگیرند اقاقیا دوازده
درم سنگ زنگار و شب از هر یکی شش درم مرکاسه درم سنگ با
سرکه بسرشند اسک هشت درم سنگ و قرصها سازند و وقت حاجت
بکار برند فصل چهارم اندر علاج نمله یا پارسی و حمره و گاورسه این هم از
جمله بثرات و اما سهار گرم باشد اما نمله زموره بود این علت را
بدان خوانند که چون زموره برود بثرها خرد باشد درهم
پیوسته میگردد و پهن میشود و با خارش و سوزش بود همچو سوزش

[illegible]

گزیدن مور بعضی باشد که یک بثره بیش نباشد و باشد که بثرات باشد
اما آتشک پارسی را خارش سخت بیش با طاقت بعد از آن بثرها
باشد پر آب رقیق و سوزش سخت اما حمره بثراتی با صلابت دارد
از بهر آنکه ماده وی بلغم غلیظ دارد علاج همه با یکدیگر نزدیک است
نخست تسکین صفرا کنند با آب انار ترش و مانند آن بعد از آن فصد کنند
و خون بسیار گیرند بعد از آن اسهال بمطبوخ هلیله یا بماء الرمان
و صندل و فوفل و شیاف مامیثا و سپیده اندر یز و گل ارمنی با آب
کشنیز و آب کسنی و آب عنب الثعلب و سرکه و گلاب طلی می کنند
حمره را پس از فصد و اسهال انار ترش را پاره کنند و اندر
سرکه بپزند تا نرم شود و بکوبند و بر خرقه طلا کنند و بر روی نهند
و اندر یک شبانروز سه بار تازه کنند و گاورسه را بهمین
علاج کنند لیکن استفراغ بمطبوخ هلیله کنند و از تربد و افتیمون
خالی نکنند ازند تا باب سی و چهارم اندر علاج آنکه بر ظاهر تن
پدید آید میشود این باب نه فصل است فصل اول در بسوره

از سبب بسیاری خون صفرا یا بلغم شود علامتها [در گرما] حرکت آن برود
و سرخ بشود و اگر بلغمی باشد حرکت آن بیشتر بشب باشد و هم بند تن باشد
علاج وی اگر سرخ باشد یا خون وقت حرکت طلا کنند بآب غوره و آب
غوره با آب آمیخته بجوزد و چون سپکن شود درگل زنند و طبع را
بآب میوه‌ها و خرما هندی نرم کنند و دوغ ترش و آب انار و
قرص کافور سود دارد و اگر مدت آن دراز گردد بگیرد هلیله زرد
ده درم ایارهٔ فیقرا ده درم با سکنجبین بسرشند و بخورند
و اما بلغمی بود اهم علاج فصد کنند بعد از آن استفراغ بلغم کنند
با مثل تربد و بسفایج و مرروزی ده درم گلشکر با یکدرم انیسون
بخورد و عرق کردن و گرمابه رفتن و مساجها گشادن با یک
گرفتن و آب کشنیز و روغن و سرکه نافع باشد هر دو نوع را [فی ورم]
اندر علاج حصف [حصف] حصف در گرما گرم اندر می شود این بثرها باشد از
عرق تن بدید می آید علاج وی فصد کنند و استفراغ بطبیخ هلیله زرد
و طبیخ شاهتره و در آب سرد اندر آمدن سود دارد و تن را

الدل

مالیدن بسرکه و گلاب [فصل ... اندر علاج ...] نوع است تر است و خشک علاج
خشک پیوسته گرمابه رود و گرم آب شیرین بود و تن را بمالد با آرد
نخود و سپوس و آب بوره نان و آب چغندر و فصد کند و ماء الجبن
استعمال کند و اسهال کند بطبیخ هلیله با حب شاهتره [صفت ...]
بگیرند پوست هلیله زرد پانزده درم سنگ سنا مکی و شاهتره از
هر یک پنج درم مامیران ده درم افتیمون چهار درم سنگ افسنتین رومی
سه درم گل سرخ دو درم تخم کشنیز سه درم اینها را بپزند و صافی
کنند و در وی ترنجبین حل کنند و بخورند [صفت حب شاهتره] بگیرند هلیله زرد
و هلیله سیاه از هر یک پنج درم صبر سقوطری هفت درم سقمونیا
را با آب شاهتره صلایه کنند و داروهای دیگر را با وی بیامیزند
و در سایه خشک کنند باز با آب شاهتره دو بار و سه بار تر
کنند و خشک کنند و حب بندند شربت یک مثقال تا دو درم سنگ
اما آنکه تر است علاج وی نخست فصد کنند و استفراغ کنند
و این طلا نافع باشد هر گز تر آنچه بگیرند کندر دو درم زراوند

طویل چهار درم خبث نقره شانزده درم زرد چوبه سه درم سیماب
کشته دو درم همه را نرم بکوبند و بروغن گل و سرکه بیامیزند
و طلا کنند در آفتاب و طلی دیگر هر گز تا الغایت بود بگیرند کندس
یک جزو مغزه که گل سرخ گویند سه جزو مردو را با سرکه بسرشند
و طلا کنند صفت طلای دیگر بگیرند مرداسنگ و زرد چوبه و زر آسن از
هر یک دو درم سیماب یک درم سیماب را بکشند و با این داروها
کوفته و بیخته یار کنند و با موم و روغن گل و سرکه مرهم کنند
بعد از گرمابه طلا کنند در انواع جرب با نیک [illegible] صفت داروی
این را داروی پریان گویند از بهر آنکه پری معشوقه خود را آموخته است
بگیرند گوگرد زرد و سرگین کبوتر و استخوان دست گوسپند سیاه
استخوان را بسوزند و هر سه را نرم بکوبند و با روغن کنجد یا
بروغن دنبه بیامیزند هر دو دست را بشب بمالند و میان آن
ببندند و بامداد بگرمابه رود و دیگر حاجت نیاید اگر خارش تن بود
بگیرند تخم خشخاش نرم بکوبند مرهم شود با سرکه طلا کنند فصل در

اندر علاج سعفه و شیرینه سبب اینها از یک ماده است و همه
علاج ایشان هم یکیست و این سعفه ریشها و نیشها بود که اندر پوست
سر او را اکل میخوانند و بر روی همه تن پدید آید او را شیرینه گویند
و این بیماری از خلطهای بد بود و بسیار و تیز که با تن اندر گرد آید
و باز پوست بیرون افکند و ریشها کند و اندر روی زرد آبی بود
تیز که چون از وی بیرون آید و هر کجا برسد آنجایگاه را [illegible]
و آن زرداب بود که سطبر بود باشد که تنک باشد و از تیزی گزندگی
وی خارشی پدید آید بر آن جایگاه و از خاریدن بسیار پدید آید
با سوراخها و باز از وی زرداب بیرون آید و هر کجا برسد [illegible]
و آن جایگاه را ریش کند علاج وی نخست تن را پاک کند از اخلاط
بد باز سر را پاک کند و اگر خون غالب بود رگ قیفال گشاید یا رگ
میان پیشانی یا از پس گوش از دل و یا حجامت کردن و اگر صفرا
غالب بود از پس خون برداشتن شکم آرند بمطبوخ هلیله زرد
و افسنتین و سقمونیا و اگر بلغم غالب بود شکم آرند بحب صبر و حب قوقیا.

و این علت بیشتر از خون بود که بوی صفرای تیز غالب بود یا بلغم شور
و پوسیده و هرچه بوی زرداب و ریم تنک بود سوزان آن از
جهت غلبه صفرا بود و هرچه بوی ریم سطبر بود از جهت بلغم شور بود و
پوسیده و باز از پس استفراغ با طلاها علاج باید کردن اگر
این بیماری اندک و ماده بسیار نبود اندر وی بتنها و پراکنده بود
بی آنکه تن را پاک کنند و اگر ماده بسیار بود از نخست تن را پاک
کنند چنانکه یاد کردیم باز با طلاها بکار دارند و اگر ریم تنک بود
بداروهای خشک کنند و علاج کنند که بوی لدغ نبود و اگر ریم
سطبر بود بداروها علاج کنند که اندر وی نیز زداینده بود و خشک بود
و خشک کننده بود و این داروها نیز بود و قوی‌تر و چیزی که
در وی غوص بود و رسانیده بود مر قوت داروهای دیگر را
و گرم نبود و این چنین چیز سرکه بود در شیر که بوی اندر تیزی نبود
و باز بیامیزد و با چیزهایی که خشک کننده بود و لدغ سرکه را فرو نشاند
چون گل سپید که او را قیمولیا گویند بزبان سوری و توتیا و

و مرداسنگ و قیمولیا این همه را بسایند و با سرکه بیامیزند و بعضی
بر اندایند پس اگر بدین بسنده نشود قرطاس سوخته با سرکه تر
کنند و موی بستر و بر اندایند و چون خواهی که تیزی وی کمتر شود
بخشی مرداسنگ با وی بیامیزد و اگر تیزی وی اندک باید مرداسنگ
دو بهره بکنند و یکی بهره قرطاس پس اگر تیزی وی بیشتر باید یکی
بهره مرداسنگ و دو بهره قرطاس سوخته کنند و اگر میانه
باید از هر دو برابر جالینوس [illegible] ریشهایی را علاج کرد بقرطاس
سوخته تنها با سرکه [illegible] بهتر شد صفت [illegible]
سوخته [illegible] بگیرد توبال مس و سرب سوخته و [illegible] و عفص و زروت
و قرطاس سوخته از هر یکی جزو و درم گوگرد آتش نارسیده
پنج درم همه را بسایند و با سرکه تر کنند و بر اندایند طلا دیگر
بگیرد مرداسنگ و زرد چوبه و بادام تلخ با سرکه و روغن گل
بیامیزند و طلا کنند صفت داروی آزموده و خاصه مر کودکان را بگیرند
زرد چوبه و حنا و زراوند طویل و مرداسنگ و پوست انار

همه را بکوبند و با سرکه و روغن گل بیامیزند و طلا کنند و این دارو دیگر
سخت مفید است در سعفه و شیرینه و نمک و زاگ و مازو و مرداسنگ
و زراوند گرد جمله کوفته با موم و روغن گل و اندکی سرکه مرهم کنند
و بعد از گرمابه طلا کنند اهرن میگوید این دارو نافع است مر سعفه را
بفرمان خدای عز و جل خشک کند بگیرد مازوی سبز بی سوراخ
هیچ درم و یکی سکره میزاک و یکی سکره خل خمر همه را در دیگ کنند
و بپزند تا مازو نرم شود و بپزد بعد از آن نرم بکوبند و صلایه
کنند و بر سعفه طلا کنند محمد بن زکریا میگوید هیچ چیز بهتر از این نیست
مر سعفه را بپزند مثقال تنور دو جزو و نمک یک جزو هر دو را
نرم بکوبند و با سرکه تر کنند و طلا کنند و هم ابن ذکریا میگوید
من اعتماد میکنم اندر علاج سعفه و جرب و غیر آن از ریش چنینه
در خشک کردن از سرکه و نمک با زحمت و اما آتش فصل پنجم
اندر علاج الشعر المحترق بزبان پارسی شوره خوز دکا میگویند وی ریشی است
با دمیده لبها مختلف بشهادا از وی زرد آب میرود و بچپد اندر تن

گردی

بسمرقندی رحمة الله در اسباب و علامات آورده است که او را سعفه
تباه است فصد کند و استفراغ صفرا کند و تسکین حرارت کنند و سر آب
غوره و شراب زرشک و شراب لیمو و شراب ریواج خورد و وی را اصلاح
این طلا منفعت میکند بگیرد گل سپید و سرکه مرد و را بیامیزد و دائم
طلا کنند و این خشک کند و پوست خیزاند و باز پوست خیزاند چندانکه
گوشت تازه بیرون آید و تازه میشود فصل ششم اندر علاج قوبا
بپزند صمغ عربی و کتیرا و هلیله زرد کوفته بسرکه بسرشند و طلا کنند
اگر سخت قوی باشد استفراغ کنند و بمطبوخ افتیمون یا بماء الجبن
مداومت کنند و آش را بسرکه حل کنند و بپزند مازو ناسفته اندر
سرکه و بول گاو و بپزند تا مازو نرم شود و بسایند و طلا کنند
تا آن طلا را استعمال کنند که در فصل سعفه ذکر کرده بودیم مازو
کوفته بگیرند مازوی بی سوراخ هیچ درم بول گاو و یک سکره و سرکه
یک سکره بپزند تا مازو نرم شود و بسایند و طلا کنند این خشک کند
و قلع کند و مازو و کتیرا و زرنیخ بسرکه بسایند و طلا کنند سود دارد

فصل هفتم اندر علاج ثآلیل و مسامیر ثالیل آزخها بود این آزخها
از خلط سودا و از بلغم لزج که باید آنها را بیرون آهنجند و بیخ خاصه بدست
و پای علاج وی آن بود اگر بسیار بود خداوند وی را نخست رگ
بگشایند و اگر اندر تن امتلا بود از پس آن اسهال کنند بچیزهای که سودا
فرود آرد و کم کند و تن را از ترطیب کنند و پیوسته ما الجبن بکار دارد
با شکر بپزند انار و ورق سپید مرد در او بسرشند و با تخم و طلا کنند
یا برگ کبر تر با سرکه و نمک بکوبند یا کرنار و بسایند و بسر کور کنند
و بر اندایند و چنین بپچشد آن جایگاه را آنگه روغن گاو بمالند تا آنها
بروی بهتر شود اما مسامیر آزخ باز گونه بود فرو سوی رود اندر
گوشت و بیشتر زیر پای و میان انگشتان باشد علاج وی بپزند عریضه
و نوشادر روز بکار بسرشند با آب صابون و طلا کنند یا بپزند آزخ
رز و براق بکوبند و با مویز کوفته عجین کنند و بر مسامیر و آزخ بر نهند
تا سه روز آن مسامیر و آزخ بپچشد فصل هشتم اندر علاج سوختگی
آتش و آب گرم و روغن گرم و چیزی که در دنشانیده بود

سوزش

سوزش باز دارند و سپیده خایه است که او را با روغن گل بیامیزند
و با پر مرغ انجا برا اندایند و این خنک کند معتدل کند و بگیرد اگر اندر وی
لدغی بود و بهترین چیزی که بکار دارند اندرین باب قیمولیا سد و سر
کلی که سپید بود و سبک سنگ بود که او را بسرکه ترکنی که ترشی او
کمتر بود و اگر نبید ترش بود سرکه را با آب بیامیزند و با وی ترکنند
و بر آن جایگاه سوخته بر اندایند و اگر آبله کند بپزند ترشک نقش
و گل سرخ مرد و ورا بپزند تا تمام شود و بعد از ان بسایند و با آرد
جو و روغن گل طلا کنند علاج دیگر مر سوختگی آتش را بپزند استخوان
مرغ خانگی و بسوزند و اندازه وی برگ نی خشک و مازو با این
مجموع نرم بکوبند و بسایند و بیزند و با آب دهان سوختگی را ادر کنند
و این دارو ز ابروی بیاشند بید و نافع است و مجرب و اما آن
سوختگی که از آب گرم و روغن گرم آید باید بیشتر از آنکه آبله کند
مرهم سپیده بکار دارد یا مرهم آهک شسته و بپزند موم
روغن که از موم و روغن گل ساخته باشند بر وی ریزند آهک

هفت بار شسته و بر بندند تا هموار شود و بر وی اندر آید و الله اعلم
فصل نهم اندر علاج شقاق دست و پای در زمستان و تیرماه کفتگی افتد
بر دست و پای از سرما و از خشکی بوقت سرما و تیرماه و زمستان از آب
و باد و سرد علاج بهتر آن بود که خویشتن پوشیده دارد اندرین
اوقات و نگاه دارد تا این اندامها بوی نرسد و باد و سرما کار
نکند پس اگر اندکی بود در روغن بنفشه چرب کند و موم و روغن بهتر آید
و غذا چرب دارد و گرمابه بسیار رود و اگر لغا نه کرده و کفتگی
هر دو دست و هر دو پای و بر تن بود علاج وی هر روز روغن کنجد
خورد یا با آب انگور شیرین و آب انگور فشرده و اوقیه روغن
کنجد نیم اوقیه با طبیخ زبیب و اگر انگور نبود روغن با مویز آب
افکنند و یا به جلاب و بخورد و روغن بادام بهتر بود همچنین بکوفته
بخورد و مجربست ذکریا گوید هر شب روغن مالیدن از کفتگی پای
باز رهاند و اگر پنبه پاره را با روغن چرب کند و بر آن نهند
کفتگی لب را فایده کند و اگر گل سرخ را بسایند نرم همچون غبار

و با صمغ عربی محلول بسایند و طلا کنند نافع بود و هر کفتگی لب را و اگر
مازو را بسایند و با پیه ماکیان جمع کنند و مرهم کنند و بر لب نهند
نیک آید و اگر کفتگی بر پاشنه بود مرهم الازوق انجا بر نهند
و این مرهم مانند بود بمرهم داخلیون صفت وی مرداسنگ با
روغن بجوشانند و جمع کنند نیک الازوق این بود دیا پیه بز را
بگدازند و مازوی کوفته و بیخته بر وی بریزد و در هاون بکوبد
تا هموار شود کفتگی پاشنه اندر کند با سپیده و سرب با سپیده
رصاص را با روغن بسند روس عجن کنند با صمغ عربی محلول
و در کفتگی پاشنه اندر کنند نافع باشد و آن کفتگی که ریش شده
بود شلغم را بپزند و کاواک کنند و موم و روغن را در آن
کاواک کنند و بر خاکستر نرم نهند تا بگدازد و بر وی طلا کنند
و اگر شلغم را پاره پاره کنند و اندر روغن بجوشانند و بسایند و
و طلا کنند سخت فایده کند باب سیم در تخم اندر زینت
این باب نه فصل است فصل اول اندر علاج داء الثعلب و داء

و داء الحیه سبب مرد و از خلط فاسد است فرق میان
مرد و از نهر آنکه مرد از خلط فاسد میشود و لیکن داء الحیه همه
تن را میگیرد و داء الثعلب از سر و روی و ریش نمیگذرد
علامت داء الثعلب آنست که موی از سر و ریش می ریزد
اندازه درم درم و علامت داء الحیه آن بود که موی ریز
دارد دراز او پوست شکل مار پوست می اندازد علاج وی
نخست آن خلط که در تن وی غالبست از بلغم یا از صفرا یا از
سودا یا از خون باید نگاه کردن رنگ پوست آن جایگاه
که پوست رفته بود یا موی و بال وی و مزاج اگر رنگ آن
جایگاه داء الثعلب بسپیدی زند و پیشین تدبیرها سرد
بکار داشته باشد مزاج بیمار نیز بلغمی بود و فصل زمستان بود
اول تن را پاک کردن با یارج روفس و این حب بدل ایارج
روفس است بگیرد شحم حنظل دو دانگ سنگ صبر یک درم تربد
یک درم مقل دانگ سنگ زنجبیل دانگ سنگ و این داروها حب کنند

و چند روز

و چند روز بدین اسهال کند و یا یک مثقال ایارج فیقرا و ثلث
درم شحم حنظل حبها بندد و با آب گرم فرو شده و در یک ماه
اندر سه بار بخورد و داروی که بلغم فرود می آرد استعمال کنند
و اگر رنگ آن جایگاه بزردی زند و پیشین تدبیرها بکار
داشته بود که صفرای غلیظ انگیزد و مزاج این کس بصفرا
میل دارد و فصل تابستان بود و سال وی موافق این حال
بود او را اسهال باید کردن بحب قوقایا و جالینوس حب
قوقایا و محمد بن زکریا یا این حب بگیرد هلیله زرد ده درم
گل سرخ نیم درم صبر اسقوطری یک درم سقمونیا دانگ سنگ
این یک شربت است و حب بنفشه صفرا ببرد هلیله زرد نیم درم
سنگ گل سرخ نیم درم صبر یک درم حبها سازند و این یک
شربت است و اگر رنگ آن جایگاه بسیاهی زند و پیشین تدبیرها
بکار داشته بود که سودا انگیزد و فصل تیرماه بود و مزاج آن
کس سوداوی بود و سال کهولت بود او را اسهال سودا

باید کردن بطبیخ افتیمون ع یا بابونه و اکلیل الملک یا بازه و روغن و اگر زند آن
جایگاه بسرخی زند و میشان نیز ها بکار داشته بود که خون بطبرا نگیرد
و فصل بهار بود و مزاج این کس خونی بود و سال وی موافق این حال بود
او را رگ قیفال بگشادن یا حجامت کردن و قی کردن را پاک کرد
باشند بعد از وی کاه روبرکنه زدن و بعد از آن غرغره کند بماده قیفرا
و طبیخ تخم کرد و میویزه با سرکه آمیخته که در وی بوده ورز و فالجه تا بشوند
بعد از آن طلا استعمال کند صفت طلی مرداسنج که آن جایگاه شغیند
نکه بود نخست آن جایگاه را بمالند به پای خرگوش و اگر نیابند بپای
اصلی یا بستر یا فربیون و صمغ سداب و سپندان همه را بکوبند و
قطران و روغن حب الغار بیامیزد و طلا کند یا کپرد صمغ سداب
و فربیون و حب الغار از هر یکی سه اوقیه گوگرد آتش نارسیده یکنیم اوقیه
خربق سفید یک و نیم اوقیه موم را به روغن حب الغار بگدازند و داروها
با وی بیامیزند و بر اندایند صفت طلی مرداسنج اگر جایگاه
وی زرد رنگ بود یا سرخ بمالند آن جایگاه را بکوبی درشت

تا سرخ شود باز سرگین موش را بساید و بسرکه تر کند و بر اندایند
یا سرگین موش را خشک کند و بسوزد و نرم بکوبد و با عسل بیامیزد
و طلا کند یا دیگر بابرگ نی سوخته و با دام تلخ و سوختن وی بر این کنند
بر تا به چند انک بسوزد و بساید و بسرکه تر کند و بر آنجا بر اندایند
صفت طلی مرداسنج که آن جایگاه وی سیاه و زرد بود
بقرهای ما ستبر د آن جایگاه را از موی و باز بمالند با پیاز خام
باز عاقرقرحا یا تخم تره تیزک یا تخم سپندان بکوبند و با روغن زیت
بیامیزد و بر اندایند یا کپرد قیصوم سوخته و پوست فندق و پوست
ترب سوخته و خشخاش سوخته و بادام تلخ سوخته و بوره ارمنی از
هر یکی برابر همه را بسایند و با روغن حب الغار بیامیزد و بر اندایند
فصل ... اندر علاج ریختن موی سبب ریختن موی تنگی مسام
بود یا فراخی مسام علامت فراخی مسام آن بود که اگر موی را
بکشی زود بیرون آید و اگر آسان بیرون نیاید تنگی مسام بود اما
علاج سرد و تر بود از بهر آنکه سبب سرد و علت تباهی هیئت مسام است

علاج وی باعتدال باز باید آوردن بداروهای قابض و گرم مردود را
جمع کنی و ترکی و انجا بر اندایی و بهترین داروهای وی لادن است آس
سعد و قوت در وی است خاصه با روغن مورد و پالیزد و یا روغن دیگر
صفت روغن موی که موی را از ریختن باز دارد و برآرد بگیرد یک مشت
مورد و یک مشت آمله و یک مشت پرسیاوشان و اندر آب فرغار
کنند یک شبانروز و بجوشانند نیک و بپالایند و صافی کنند و بگیرند از آن
آب قدر یمن و بوی بر افکنند روغن گل یا روغن شیره که بی نمک کشیده
باشند یمن و پاره بشراب و بجوشانند به آتش نرم تا آب برود و روغن
بماند آنگاه ده درم لادن اندر وی کنند اندر جام مضاعف و
بکار دارند و اگر لادن بیشتر کنند چنانکه روغن سطبر شود قوی تر آید
صفت روغن مصطکی بگیرد روغن شیره ده استیر مصطکی دو استیر بسایند
و بر روغن بر افکنند و به آتش نرم بپزند تا روغن قوت مصطکی بگیرد و بکار
برد و اول موی را بسترد و سر را نیک بمالد و باز این دارو بوی بر
اندایند از بهر آنکه مالیدن آن جایگاه و براندودن این دارو موی را

ازکلی

از ریختن باز دارد و آن جایگاه را باعتدال باز آورد و موی را
برآرد و بهترین روغنها که لادن بوی پالیزد و روغن مصطکی است
که بقوت و فعل مانند لادن است و اگر چنان بود که موی فرو آید ستبر گردد
این اندودن را اندک کنند تا روغن به بن موی برسد و منفذ را اگر تمام
شده باشد علاج وی بداروهای گرمی بیشتر باید از داروهای قابض
و آن کس را اگر مسام وی فراخ بود علاج داروهای قابض بیشتر باید
از داروهای گرم بو جناب بن پسر افیون میگوید این دارو از ریختن موی را
باز دارد صفت بگیرد لادن و با شراب فرغار کنند که غلیظ بود
یعنی سکوک داروها اندک و باز بسایند یکبار بشراب و یکبار بروغن مورد
تا سطبر شود مانند عسل و برافکنند نیمه لادن پرسیاوشان کوفته
و بیخته همه را بسایند و بر آن جایگاه براندایند بگرمابه یا بهوای گرم
بعد از آن که مالیده بود سر را بر کوی درشت ... [illegible] میگوید
این روغن ریختن موی را باز دارد و سپوسه سر را دور کند
بگیرد ... ده عدد لادن فستیق ... و برابر نرم بسایند و اندر

حریطه کند و اندر روغن فرغار کند پنج روز بعد از آن با این روغن سر چرب کند
داروی که موی را از ریختن باز میدارد بگیرد لادن سه درم مازو
کبود دو درم مرد دو درم مصطکی یک و نیم درم قرنفل دو درم کندر یک درم
این داروها در روغن گل حل کند و بر بن موی بر اندایید و این نیک مجربست
در قبض و جذب داروی که موی بر آرد و سیاه کند بگیرد برگ کبر
و نرم بکوبد و در شیر زن بیامیزد و طلا کند موی را قوت دهد و بر
آرد و سیاه کند داروی که موی بر آرد و دراز کند بگیرد گندنا را
و اندر روغن خایه مرغ بساید و طلا کند چند بار که میخواهد که موی بر آید
صفت داروی که موی را ... سفید کند بگیرد لادن در شراب و روغن بجوشاند
تا بغاید یکی آمیخته شود بعد از سر شستن و خشک کردن بر بن موی
اندایید مجربست فصل ... اندر علاج ... بگیرد خطمی سوده و آرد کرسنه
و بر سر طلا کند و ساعتی صبر کند پس بشوید و اگر زهره گاو و پیه حنظل
با آن یار کند قوی تر آید صفت داروی که بگیرد قیمولیا را و بسایند
بسرکا تیز و زهره گاو جمع کند و بسر اندر مالد و از پس آن یک ساعت غسل
کند

صبر کند و سر را بشوید با آب چغندر و بوره نان ارکاغانیس مر این علت را
داروی یاد کرده است که بتوبال ایس گند ... بگیرند لغت دریا
و بوره نان و توبال ایس از هر یک برابر بکوبند و ببسایند و با سرکه
بیامیزند و بر اندایید بسر ارکاغانیس بگوید هر که این علت دارد آن
دارو بکار دارد هرگز او را سپیدی سر و ریش نشود صفت ...
رنگ کردن موی بگیرد مازو را بر روغن زیت یا بر روغن کنجد چرب کند و اندر
دیگ کند و سر دیگ استوار کند و بسوزاند چنانکه سیاه شود و سوده شود
شود از این مازو ... درم ... سوخته ده درم شب یمانی
دو درم نمک اندرانی یک درم ... از هم بکوبند و ببسایند چون سرمه
و با آب گرم خمیر کنند و بمانند چهار ساعت و استعمال کنند بعد از سر شستن
و خشک کردن و شش ساعت بماند و زیر خضاب برگ چغندر بسته شد
تا زود خشک نشود و بشوید با آب نیم گرم رنگی کند پایدار خضابی
دیگر اخلاط وی اندک و فایده وی اندرین معنی بهتر اول موی را
با حنا خضاب کند پس از آن بشوید و خشک کند و وسمه را با آب تر کند

یا با آب ریحان یا غیر آن از رستنیها فرغار کند و موی را بدین خضاب کند
و بماند سه ساعت پس از آن بشوید و این بهترین و آسانترین خضابست
خضابی دیگر بگیرد مرداسنگ و آهک آب نارسیده یا نمک هر دو
برابر وزن این هر دو آب ریزد شش بار اندازه هر دو و در آفتاب
نهد سه روز و هر روز جنباند پس از آن صافی کند و موی سپید اندر
وی غوطه دهد اگر سیاه شود والا زیاده کند برین آب شش یک
مرداسنگ و آهک باز در آفتاب نهد سه روز و هر روز جنباند بعد از آن
صافی کند و با موی سپید امتحان کند و تا سیاه شود با این آب
حنا را خمیر کند و استعمال کند صفت داروی که موی را سیاه کند
و می برآرد بگیرد برگ کبر را نرم بکوبد و با شیر زن بیامیزد و
آنجا که موی بریزد طلا کند موی را سیاه کند و قوی کند داروی
دیگر در همین معنی اخلاط وی بگیرد خبث الحدید یک جزو خبث رصاص
یک جزو هر دو را با سرکه تیز بکوبند تا غلیظ شود و موی را بدان
خضاب کند و بدانکه بیشتر خضاب دماغ را سرد میکند و ضعیف میکند

ومستعد

و مستعد قبول نزله و سکته و مانند این میکند صواب آنست که چیزی گرم
کننده و مقوی دماغ در خضاب آمیختن می باید مثل مشک و قرنفل و آنچه
بدین ماند مضرت از دماغ باز دارد و موی را نیز سیاه کند فصل نهم
اندر علاج کلف کلف آنرا گویند که بر روی سیاهی پدید آید چون ابر پاره
پاره و فرق میان کلف و برش و نمش آنست که کلف سیاهی بود و پهن بر روی
پدید آید و برش و نمش چون نقطها بود که پدید آید سرخ و سیاه و زرد
و این کلف دو نوع بود یا نو بود یا کهنه یکی را سیاهی کمتر بود و یکی را
بیشتر هر دو را رگ قیفال بزنند و مطبوخ افتیمون خورند و پیوسته
ماء الجبن خورند ثابت بن قره میگوید هفت درم سنگ افتیمون را
نرم بکوبد و با بیست درم سکنگبین بسرشند و با بیست درم شکر آب
بخورد و نیم مجلس آرد و جیب پیراهن نگهدارد و سخن نگوید و از
همه غذاها سودائی دور باشد خاصه از کرنب و قدید و بادنجان
و بر روی طلا کند تخم ترب و بادام مغز سپید نیز کوفته و آرد باقلی
و تخم خربزه کوفته و با آب معصفر تر کرده آنجا طلا کند هم آن بود که

پوست روی سوزد و سپید شود چون پیش داروهای تیز چون زرنیخ
و سیماب کشته و زرنیخ زرد و تخم مازریون و این داروها سخت قوی
باشد و اگر بدین داروها استعمال کنی با هوش و الله اعلم فصل ششم
اندر علاج برص و بهق سیاه این علت را الحجزه خوانند و دو نوع بود یکی
سیاه و دیگر سرخ هر دو دشوار بود علاج ایشان و علاج کلف
بود الا آنکه اینجا اسهال سودا باید کردن بچیزهایی که سودا آرد
و داروها قوی‌تر باید مالیدن چون نقطه سیاه دو نگاه باید داشتن از
تا پوست روی تباه نشود و باز اگر آبله شود و به گشته و لسان
آنچه مانده بود سیاه آن از این طلا باید کردن مرداسنگ سپید
و روغن گل و بیخ نی خشک و تخم خربوزه و آرد کرسنه و استخوان
کهنه سپید شده از کنایه این همه را سوده کند با روغن گل
یا سکنجبین و اگر مرداسنگ و روغن گل با نخاع یعنی مغز پشت
گوسفند بیرون آید همه را جمع کند کوفته و طلا کند صواب آید در علاج
برص و بهق فصل هشتم اندر علاج بهق سپید و علاج وی اسهال بلغم کند

اول

و پوست اطریفل کوچک خورد و طلا کند با شیطرج و فوه با سرکه تر
کرده و دیگر پیر د تخم جرجیر و فوه و کندس و شیطرج و شحم حنظل و زرنیخ
و تخم سپندان و سقمونیا از هر یکی برابر و با سرکه تر کنند و طلا کنند
و این نیک قوی است باید از آنکه حاجت زیاده و کم کند اما اگر بهق سیاه
بود علاج فصد اکحل زنند اول بعد از آن طبیخ افتیمون خورد
چند بار و معجون نجاح استعمال کنند نیک است فصل هفتم اندر علاج
بهق سپید اول پرهیز کند از چیزهای بلغمی چون شیر و ماهی تازه
و سپید خایه مرغ خاصه خیار و خربوزه و گشنیز و سفاناخ
و آنچه بدین ماند بعد از آن استفراغ کند بقی بعد از آن داروها
خورد مثل ایارج لوغاذیا و پوست اطریفل با آن بن بد خورد
صفوف ها یک مرد هلیله کابلی بیست درم هلیله و آمله از هر یک ده درم
بزبد کابلی پانزده درم شیطرج و سعد و زنجبیل از هر یکی سه
درم سادج هندی پنج درم بسفایج و اسطوخودوس از هر یک ده درم
غاریقون شش درم قسط سه درم کندر و مصطکی و افتیمون و قرنفل

وخیربوا وجوز بوا از هریکی دو درم سنبل و نار مشک از هریکی چهار درم
همه را بکوبد و با عسل معجون کند شربت دو درم بعد از آن طلاها استعمال
کند صفت طلی که برص را زایل کند چنانکه ناپیدا شود و پیش روز
نماند بگیرد شیطرج و نیل و نوره و شبت و گل سرخ که بتازی معره گویند
همه را بکوبد و به سرکه بسرشد بطبیخ نوره و طلا کند صفت طلا که نافع آن
بگیرد خربق سیاه و مازو با سرکه بپزد و بکوبد و طلا کند بگیرد تخم سپندان
و حنا مرده را بکوبد برابر و با سرکه بسرشد و طلا کند دیگر بگیرد شیطرج
و سرمه و مازو و استخوان ماهی سوخته و زراک سرخ همه را بکوبد و با
سرکه بسرشد و طلا کند دیگر مجرب است مرهم سپید را و برص را
بگیرد شیطرج و تخم ترب و نوره و سپندان از هریکی برابر همه را بکوبد
و بویزد و با سرکه تر کند و بر انداید و یک ساعت بباشد باز بشوید
فصل نهم اندر تدبیر آنکه رنگ روی خوب شود و سرخ شود بگیرد آرد
باقلی و آرد نخود و آرد جو و نشاسته و کثیرا و تخم ترب همه را اندر
شیر کند شب بر روی مالد و بر انداید بامداد بشوید با آبی که اندر وی

سبوس

سبوس گندم پخته باشند یا بنفشه خشک این روی را اصلاح کند بباید
و روی را بدین طلی کند و یکبار همه استعمال کند فصل دهم اندر تدبیر
آنکه تن خوشبوی شود صفت ذریره که در زیر بغل و خم ران بمالند
عرق را باز دارد و بوی اندام خوش کند خاصه بعد از حمام
بگیرد توتیا مغسول سنگ اسفیدج گل سرخ و سنبل از هریکی پنج درم سنگ
مشک خالص دانگ و نیم سنگ همه را نرم بکوبد و استعمال کند صفت
ذریره که بغایت نیکوست بگیرد سعد و اندر شراب فرغار کند
چند روز پوست سعد را باز کند و چند روز دیگر اندر گلاب
فرغار کند بعد از آن بکوبد تر سحق کند تا خشک شود اگر گرم مزاج
بود بر هر ده مثقال ازین ذریره دو دانگ سنگ کافور کند و اگر سرد
مزاج بود بجای کافور دو دانگ سنگ مشک کند و استعمال کند صفت قرص
که نیک بغایت آبوعلی اندر علاج بوی بغل آورده است اخلاط وی
بگیرد صندل سپید و بلیلجه و مشک و سنبل و شب و مرو سادج و گل
سرخ از هریک یک جزو و توتیا و مرداسنگ سپید از هریکی سه جزو

و کافور یک جزو همه را بکوبد و بگلاب قرصها سازد و خشک کنند
و استعمال کنند دیگر مرداسنگ سپید را نرم بکوبد و با گلاب تر کنند
و قرصها سازد و زیر و زبر قرص برگ گل کنند و بنهد تا خشک شود باز
بساید و استعمال کنند بوی بغل را می برد دیگر برگ سرو را نرم بکوبد
و استعمال کنند بوی بغل دور میکند دیگر برگ سوسن را خشک کنند
و نرم بکوبد و استعمال کنند بوی بغل دور میکند والله اعلم

باب سی و ششم اندر تدبیر فصد و منفعت فصد استفراغی
کلی است از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خون است بدین سبب هرگاه که
فصد کرده شود از هر خلطی جزوی کمتر شود فصد را استفراغ کلی
بدین سبب گویند و فضیلت فصد آنست که چون رگ گشاده شود
رنگ و قوام خون را وقت بیرون آمدن توان دید و چندانکه
مصلحت بینی توان کرد اندک و بسیار اگر داروی دشوار بود
بدین سبب هیچ استفراغی بفضیلت فصد نرسد منافع خون اندرین
بسیار است اگرچه چاره نباشد درین مختصر یاد کرده شود معلوم [?]

که جگر

که جگر گرم است و معدن قوت طبیعی است و تولد خون در جگر باشد
بدین سبب اندر خون حرارت طبیعی است و همه تن از آن بهره یابد
و بدان پرورده شود و مرکب حرارت غریزی جسم خون است
و چون حرارت غریزی بهمه تن برسانند و بدین سبب است که هرگاه
که خون [?] بیشتر بیرون کنند ضعف قوت و غشی تولد کند و منفعت
بزرگتر آنست که رگی بزرگ از جگر بدل پیوسته است بعضی تمام
از خون برساند و آن خون اندر دل مرکب قوت حیوانی گردد
و بهره شریانها نهاده بود و قوت حیوانی بهمه تن برساند و کمترین منافع
خون آنست که پوست را رنگین کند و تازه دارد و با رونق و اما
آن رگها که بیشتر زنند قیفال است و اکحل و باسلیق و حبل الذراع
و اسیلم و ابطی و صافن و مابض و عرق النسا و هر رگی را منفعتی دیگر است
اما فصد قیفال علتهای سر و چشم و بینی و کام و دهان و لب و دندان
را سود دارد و باسلیق علتهای سپرز و جگر و ذات الجنب و سرسام [?]
و دردهای سرون و زانو و ساق و قدم را سود دارد و اسیلم

دنبال باسلیق است اندر دست راست و درد جگر را سود دارد
و از دست چپ در وی سپرز را او کرو و خارش را سود دارد و حبل الذراع
اندر بعضی مارکب با سلیق است و اندر بعضی با کحل آمیخته است بزنند
اعلی نهاده نزدیک خنصر و دست که بزبان عرب و اسع میگویند
و فصد صافن خون را از بنیه بالا فرو دارد و حیض بگشاید و
ریش و خارش را سود دارد منفعت فصد زیادت نزد صافن
آنست که حیض بگشاید و درد معده و بواسیر و درد رحم را سود
دارد و فصد عرق النسا عرق النسا را زایل کند و آن اندر سر
کعب راست بود یعنی کعب وحشی و منافع دیگر بمنافع صافن نزدیک است
و صافن در سر کعب چپ بود یعنی کعب انسی و فصد اسیلم را ساعد
باید بست و او را چپ باید زد از درازا و دست در آب گرم باید نهاد
تا خون چندانکه باید برود و رگ صافن را از بالا اوستا کند
باید بست و کامی چند برود دگر و هر چه از پنبه زیر پای نهند تا پای بر
وی فشارد تا رگ پدید آید و از اصل رگ شاخ برخاسته است

از جانب

از جانب او و اصل اندر میان سر اسب است اصل را باید زدن مابض را
ساق می باید بست دران نیز باید بست و چند گام بباید رفت و چند بار
فرو باید نشست و بباید خواست تا رگ پدید آید و عرق النسا را دستاری
دراز بگیرند و مبرو در میان بیمار ببندند و باید بر ران و ساق وی می پیچد
وی بند و سخت تا اوستا کند و چند بار فرو نشیند و برخیزد و پای
بر خشتی نهند و فصاد بر پشت پای میان خنصر و بنصر رگ بجوید اگر
یافت از خطا ایمن شد و اگر نیابد از سر اوستا کند از جانب وحشی
بجوید و نشان عرق النسا آنست که بر و چند گره باشد و از درازا
باید زد از بهر آنکه از هر جانب او عصب باشد اما حجامت خون را
با مص و با ستم بیرون میکند و فعل وی ضعیف است بجای اوبیرا
بجای فصد باشد و بهر عضوی حجامت کنند آن عضو را پاک کند
و با خون حجامت از گوهر روح چیزی چیزی خرج نشود و با خون
فصد بسیار خرج شود و بچگان را تا از شیر باز نکنند ضرورت
سخت حجامت نباید کرد از بهر آنکه ضعیف شوند و بران ضعف

نمایند و بزرگان را پس از شصت سال حجامت نشاید کردن از بهر
آنکه خشکی بر پوست ایشان غلبه کند و اولیتر آن باشد که روز
چهاردهم و پانزدهم ماه فصد و حجامت نکنند و توقف کنند تا
نور ماه نقصان گیرد از بهر آنکه ماه روز چهاردهم پر باشد
از نور و اخلاط در تن حرکت کرده بیش و میل بظاهر کرده در رگهای
بازگیرد و شاخهای رگ همه پر شده و اندرین وقت تب و صداع
بیشتر آید و خلط بد کمتر و هرگاه که نور ماه نقصان گیرد خون
صافی باز گیرد و اخلاط که با خون حرکت کرده بیش بسبب آنکه غلیظ
تر باشد باز پستر ماند و بدان راه که خون صافی باز گردد
باز نتواند گشتن بدین سبب با خون با حجامت اندر نقصان نور
ماه خلط بد بیشتر آید باب سی و هشتم اندر معرفت
نبض و احوال دل و انواع و دیگر بگرمی و خشکی و سردی و تری
و قوت شناخته شود و مثل شریانها که احوال شریانها تابع
احوال دل است و معنی نبض حرکت دل و شراین است بدان حرکت

همه تن را

همه تن را گرم دارد و بحرارت غریزی و قوت حیوانی معدن این
حرارتست و سبب زندگانی حیوان این حرارتست و حرکت یکی رگ
مناسب حرکت دل است از بهر آن استدلال حرکت یکی رگ
از حرکت همه رگها و حرکت دل حاضر می شود و اجناس نبض ده است
و زیر هر جنسی انواعست و هر جنسی که هست او را سه قطر است طول
و عرض و عمق و شریان نیز جسم است پس اکنون اندر جنس مقدار
این بساط نه نوع است طویل و عریض و معتدل یعنی دراز و کوتاه و معتدل
اندر عریض سه نوع است پهن و تنگ و معتدل و اندر عمق سه نوع
بلند و پست و معتدل طویل آن بود که زیادتی دارد بهر سه قطر
و او را عظیم خوانند یعنی درازتر از سر انگشتان گیرند و پهن تر
و بلندتر و این دلیل گرمی خون باشد و این نبض محتاج نباشد
بقوت قوی و آنکه نقصان دارد بهر سه قطر صغیر خوانند یعنی کوتاه
بود و تنگتر و پستتر و این دلیل سردیست یا از سودا یا از ضعف
قوت و آنکه معتدل بود بهر سه قطر از معتدل خوانند و این دلیل

و اندر عرض سه نوع است یا پهن بود و این دلیل تری بلغم بود یا تنگ و این دلیل
سردی بود و است یا معتدل بود و میان این دو حال و این صحت است
و اندر عمق سه نوع بود بلند و پست و معتدل و آنکه بلند بود در زیر انگشتان
سخت تر از عادت زند دلیل حرارت خون است یا زیادتی قوت
و اگر بخلاف این بود پست تر بود و دلیل سردیست و معتدل میان
این هر دو جنس دوم سه نوع است سریع و بطی و معتدل نبض سریع آن
بود که زود زود جهد و این دلیل حرارتست صفرای و حاجتمندی
دل بهوای خنک و این حرارت یا طبیعی بود یا عرضی طبیعی آن بود
که موجب وی مزاج گرم و خشک بود و پیوسته یک حال بود و عرضی
آن بود که از پس خوردن چیزهای گرم آید و یا از تب یا چون گرمابه و آفتاب
یا گرمابه یا حرکت یا خشم و این نبض بر یک حال ثابت نبود و الا زایل
گردد بزوال این اسباب و بطی برخلاف این بود و بطی آن بود که
گران گران جهد و این دلیل سردی بلغم بود یا ضعیفی قوت و اندکی
حاجتمندی هوای خنک و معتدل میان هر دو حال جنس سیوم

سه نوع است قوی و ضعیف و معتدل قوی آن بود که چون انگشت فشاری
بر وی از حرکت باز نه ایستد و این دلیل نشان قوتست و ضعیف برخلاف
این بود که چون انگشتان بروی فشاری از حرکت باز ایستد و این دلیل
ضعیفی است و اختلال قوت بود و ضعف و معتدل میان هر دو نبض
بود جنس چهارم سه نوع است صلب و لین و معتدل صلب آن بود که
بسودن زیر انگشت سخت بود چون رشته تافته یا چون زه
بود و این دلیل خشکی باشد و غلبه سودا و اگر نرم آید چون رود کمان
گوسفند که بدو باد اندر دمیده بود آن را لین خوانند و اگر
این حال میانه بود آن را معتدل خوانند جنس پنجم سه نوع است ممتلی
و خالی و معتدل ممتلی آن بود که زیر انگشت چون رود پر آب
و این دلیل بسیاری خون باشد یا بسیاری بخار تر اعنی روح یا از بسیاری
مرد و این دلیل حرارت و رطوبت باشد اما خالی ضد وی بود
دلیل کند بر قلت روح و قلت خون و معتدل دلیل کند بر اعتدال
هر دو جنس ششم سه نوع است حرارت جسم شریان دلیل گرمی است

که موضع شریان گرمتر از حوالی وی و اندامها دیگر و این دلیل ماده
گرم است اندر رگ و اگر سردتر یابی دلیل سردیست اندر رگ از
خون و از روح و معتدل دلالت میکند بر اعتدال خون و روح اندر
گرمی و سردی و نبض هفتم سه نوع است متفاوت و متواتر و معتدل
متفاوت آن بود که دیر بدیر جهد و گران و این دلیل غایت سردیست
متواتر آن بود که زود بشتاب جهد و این دلیل غایت گرمی است
و این هردو نیز از جهت ضعف قوت بود در انبساط و انقباض تمام نتواند
کردن و ازین انواع هرکدام معتدل است دلیل صحت است جنس
سی الوزن و مخالف الوزن و خارج الوزن و حسن الوزن تبی
الوزن آنست که نبض کودکان مایل بود بر نبض جوانان و این دلیل
تغیر است ولیکن اندک تر و مخالف الوزن چنان که کودک را نبض
جوان بود و خارج الوزن چنانکه کودک را نبض بود که آن طبیعی نبود
مر هیچ سن را از اسنان و این تغیر عظیم است و هم برین قیاس
می باید دانستن نبض اسنان دیگر که نبود از انبض کودک بود یا کودکی

نبض

نبض جوان حسن الوزن آنست که حرکت با حرکت برابر آید چنانکه
انقباض و انبساط با سکون اعنی سکون خارج با سکون داخل
معلوم نشود مگر استادان و ماهران را بدیدن و نگاه کردن
و مهارت بسیار و جنس دهم منتظم و غیر منتظم منتظم آن بود که میان
دو نبض مختلف بشود و باز بحال خویش باز رود و همچنان پیوسته
دور نگاه دارد و خلاف نکند و غیر منتظم آنست که یکبار میان
هر دو نبض خلاف باشد و دیگر بار میان سه و دیگر میان چهار و پیشتر
و یکبار این همچنین پراگنده می آید و این دلیل مجاهده طبیعت است
بدفع چیزی موذی و منتظم بهتر و نیکوتر از غیر منتظم بود جنس دهم
قسمت پذیرد مستوی و مختلف مستوی با همه انواع مستوی
باشد از نبضها مانند با حس بود بعظم و قوت و سرعت دلالت
میکند بر حرارت و قوت و اگر مستوی در صغر یا در ضعف یا در
تفاوت یا در صلابت بود دلیل در احوال بد بود و مختلف نیز
همچنین با همه انواع مختلف بود چنانکه گفته شد با یک نوع بعض

بعظم یا بسرعت یا بقوت یا بتواتر یا بصلابت و این نبض مختلف بانواع
بسیار است این حال نیز چهار رخشت یا فته شود یا بزرگ یک انگشت
و اینهمه را باید دانستن بسیار گردد انواع نبضها و اگر با تهار بهر یک
بپایان نبشیم از حد اقتصار درگذرد و اگر کسی را مراد بود تا
تمامی اندر کتاب نبض جالینوس باز گردد باب سی و هشتم
اندر معرفت قشره و این چهار فصل است فصل اول
بدانکه بول رطوبتی است که تولد وی از طعام و شراب جدا شونده است
از اخلاط که اندر رگهاست و دلیل دهنده است از حال ایشان
بر کمیت و کیفیت و خامی و پختگی و اورا قوام است و لون و ثفل
که اندر وی پدید آید این قوام معتدلست باید که با طبیعت معتدل طبیعی است
و موجب وی اعتدال اخلاط است و تنک و سطبر با طبیعی است و لون
وی در اصل چهار است مناسب چهار اخلاط سپید و سیاه و زرد
و سرخ و باقی الوان را موجب تفاوت حرارتست اما آنکه مشهور است
هفت لون است اول سپید است دلیل دهنده است بر خامی ماده

وسردی جگر از طعام و شراب نزدیک بود دوم آسمانگونی که زردی
اندک است همچون لون کاه و این دلیل دهنده است بر نضج ضعیف
و اندک و سیوم زرد است بلون ترنج و این دلیل پختگی و حرارت
معتدلست اندر جگر زیادت نه و کم نه و این لون طبیعی است
و چهارم نارنجیست و این دلیل حرارت بسیار است و پنجم مانند سرخ
زعفران و این دلیل حرارت بیشتر است از پیشین و ششم احمر
قانیست و این دلیل غلبه صفرا و خونست اگر زبر وی کفک زرد
بود دلیل یرقانست و هفتم لون سیاه و اگر از پس لون سرخ
و زرد پدید آید غایت التهاب و احتراقست و این بول تباه ترین
ابوالست اندر تبها و تیز خاصه که تنک سطبر بود و کمتر خلاص یابد
ازین بیماری و اگر از پس لون زرد بود که نبود وی زند بیماری
از غایت سردیست و فرو نشستن حرارت غریزی و ستوده ترین
بولها آنست که قوام وی معتدل بود به تنک و سطبری و لون وی زردی
زند و ثفل وی راست بود بایر جا ترو وه سپید و املس و مستوی

بود و چون بجنبانی منتشر نشود الا مانند پنبه بود و این الوان اندر
بول یا طبیعی است یا عرضی طبیعی خان چون سپیدی از بلغم و
زردی از صفرا و سیاهی از سودا یا از بلغم
قوام بول مانند آب بود و دلیل کمی نضج یا از تخمه یا از
بود در عروق یا از ضعیفی گرده و مجاری بول بود شود غلیظ
کردن و دفع کردن قوام غلیظ دلیل میکند بر فرط نضج و کمی
از خلط غلیظ که با وی آمیخته باشد و قوام معتدل دلیل کند
بر نضج معتدل و نیکویی حال جگر و آن رطوبات که اندر عروق است

فصل سیم اندر بیان رسوب اندر رسوب چهار چیز معلوم
شود لون و قوام و جایگاه و وقت دیدن وی اما لون وی
سپید یا سیاه یا زرد یا سرخ یا کبود اما جایگاه وی سر قاروره
یا میانه یا بن قاروره یا پیوسته بود یا پاره پاره چون دانه
یا مانند ریگ یا از جنس خون یا از جنس ریم و ستوده ترین رسوب است
که سپید و ملس و فرو نشسته به بن قاروره و ستوده اندر ایام بیماری و اگر

چنان بود که بعضی روزها دیده شود و بعضی دیده نشود دلیل آن بود که
قوت ضعیف است و نمیتواند ماده نضج دادن و اگر این رسوب
سپید بود و به بن قاروره نشسته بود و همه روز بود دلیل کند
طبیعت است از نضج تمام و این بتاره تر از آن پیشین به از آنکه
آن پیشین را عدم نضج کاه است و این را ابهام او ثابت
و سبب آنکه رسوب پاره پاره بود و ناهموار بادی بود که
متولد شود اندر آن خلط که طبیعت آنرا خواهد پراکنده
و طبیعت آنرا پاره پاره کند و اتصال و را جدا کند و این باد
اگر اندرین ماده که طبیعت او را نضج دهد محقق گردد به واسطه
او را تحلیل کردن و این بار بسیار به و بر سر قاروره بر آید
این را غمامه خوانند یعنی ابر و اگر اندک تر بود به میانه قاروره
بر آید و این را معلق خوانند و اگر با بن قاروره نشسته بود
دلیل نضج تمامست از بهر آنکه باد لطیف گشته و تحلیل پذیرفته
و این را رسوب خوانند و ثقل

بشناف علامت حصاة جوشش اندکست زرد و خواهی لطیف شدن اما طبیعت او را غمامه خوانند

و زرد هم [illegible] دلیل نضج ضعیف است از بهر آنکه اندر تن باد بسیار است و غلیظ

[illegible] اگر با بول رقیق

[illegible] بود دلیل کند بر تباهی حال بیمار و بول و اگر با بول غلیظ بود

دلیل کند که در مثانه ریش است و این نوع رسوب را صفائحی

خصوصاً [illegible] خوانند و بول که مانند روغن بود یا زبر بول روغن بود

دلیل کند بر گداز شدن همه تن و این نوع را دهنی گویند و دیگر

گویند و بول که در وی مانند ریگ [illegible] باشد دلیل کند

بر سنگ گرده و اگر سپید بود یا خاکستر رنگ دلیل کند بر

سنگ مثانه و بول که مانند آب روشن بود دلیل کند بر بیماری

که آنرا دیابیطس خوانند اما خون صافی که در بول بیرون آید

دلیل کند که در گرده رگی شکافته شده است و اگر بول بعد از

کدورت صافی شود و در آخر پشت درد باشد [illegible] این

بول را دلیل کند که در گرده سنگ متولد خواهد شد و اگر صافی

جدوار صندل [illegible]

شود بیمار ثقل [illegible] را [illegible] در مثانه خواهد شد و اگر

بیمار را [illegible] در میان تنها بول سطبر و غلیظ همچون بول خر دارد

سر ظاهر شود و اختلاط عقل و اگر بول سرخ شود و غلیظ که

در وقت [illegible] نباشد یعنی ثابت بود دلیل ورم کند در جگر و بول

نیز صبغ گیرد و [illegible] شود از خوردنیها چون خیار چنبر و هلیله

زرد و صبر و زعفران و بر اندام خایستن و دلایل بول اگر

بسیار است بر همین مقدار اختصار کرده این مختصر بیش از این

احتمال نکند و اگر کسی را باید تا تمام شبهت درین دو علم از پیش

خاطر وی برخیزد بکتاب نبض و تفسره قانون باز گردد و بقراط

و جالینوس درین دو علم کتابها جدا کرده اند و شرح و بسط

تمام داده اند تا بدین اختصار

عیب نکند والله اعلم

بالصواب

نسخه جدوار
مصطکی خوب عود
صندل سفید
زعفران [illegible]
جدوار مجرب
قرنفل
فاز [illegible] دارچینی
صمغ عربی افیون
عود خام [illegible]
اجزا را کوفته [illegible]
بروغن [illegible]

طریقه پختن عقوبت است

چون اکثر اوقات احتیاج می‌شود بر مادهٔ عقوبت که استعمال [illegible]

بگیرند عقوبت را و یا سیر بگیرند و در ظرف سفالین کنند

و آن ظرف را بگل حکمت گیرند و در تنوری گذارند که آتش آن

افسرده باشد و امتلاء بگذارند که گل پخته شود و [illegible]

بیرون آورند و بگذارند تا سرد شود و بکوبند در ظرف آبگینه

نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال کنند

نسخه معجون بلادر کبیر

که آن را بلادر بزرگ خوانند سودمند بود در فالج و لقوه و [illegible]

[illegible] و تریاک جمیع رنجهاست که از سردی بود و ماده را قوت تمام [illegible]

[illegible] چنانچه بلغمی فراجات را [illegible] معجون در اکثر ماده [illegible]

عاقرقرحا شونیز قسط ملح [illegible] ترکیب (?)

از هر یک ده درم سداب [illegible] حلتیت

زراوند مدحرج حب الغار زنجبیل [illegible] شیطرج هندی

خردل [illegible] از هر یک پنج درم بلادر عسل چهار مثقال

[illegible] پنج درم تا یک مثقال [illegible] شود [illegible] بود

[illegible] مؤلف کتاب گوید که [illegible]

[illegible]

[illegible] آمده دارد [illegible] سعد رومی

سیاه [illegible] زرد [illegible] دراز

وسیصد درم نبات خالص را ترت کنند و مقدار ده ده درم از هر ادویه جمع کرده باریک

کوفته و بیخته قدری افیون که [illegible] سازند و مجموع ادویه را کوفته و بیخته در شربت حلوا

سازند و با آتش نرم پخته سیصد و شصت مثقال سازند و بعد هر روز یک مثقال [illegible]

با آب [illegible] روی او چهل ماه [illegible] شود و اندام [illegible] و روشنی

چشم زیاده شود و قوت باه بیفزاید و [illegible]

زمین را به آلات آهن بکن / ستان پوست از بیخهای کهن

نه سایه [illegible] آن / بکن آتش و ده سیر از وی ستان

ده سیر [illegible] انگبین / ببیند از جمله [illegible]

[illegible] آن یک را آهن نهد / با [illegible] کنند

[illegible] نهند / سه ماه اندر آن جای [illegible] نهد

[illegible] بیرون آورند / درم سنگ هر روز از وی خورند

[illegible] آن جای ده [illegible] / شود [illegible] جوان

[illegible] / برویند موهای [illegible] تمام

[illegible] نماید اگر [illegible] / [illegible] جوان [illegible]

[illegible] خورد از [illegible] / [illegible]

ببیند [illegible] آن [illegible] / [illegible]

تمت والسلام

نسخهٔ ملوخیا ۱۲۵

مصطکی قرنفل عقعقه صندل سفید زنجبیل دار چینی حب البلسان

زرنباد زرا وند طویل فلفل دراز درونج عقربی سنبل بهمن شقاقل

اسارون [illegible] جوزبوا بسباسه زنجبیل دار فلفل [illegible]

عاقرقرحا فرفیون حب الآس حب بلسان هلیلون [illegible]

بوزیدان [illegible] تودری [illegible] خولنجان [illegible]

مشک عنبر [illegible] [illegible] [illegible] اصول [illegible]

ورق نقره عسل [illegible] تمام [illegible]

[illegible]

نسخهٔ معجون ملاتیقه و مادهٔ حیوة برحوارشد

شرح و خاصیت این معجون بسیار است دفع بلغم و قوت هاضمه و اشتهای طعام می‌آورد

[illegible] دار فلفل زنجبیل دار چینی پوست بلیلج [illegible]

آمله [illegible] شیطرج [illegible] عروق [illegible] حب العلب [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] عنبر [illegible] مشک [illegible]

[illegible] را اندر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

طریقهٔ بعض جوب چینی که در طب الائمه نوشته‌اند اجزا آنرا مجموع در دیگ کنند

چای خطائی	[illegible]	جوب چینی	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] بریزند تا [illegible] مثقال بیاید و [illegible] شربت [illegible] باقی است

نسخهٔ ترب کاولان [illegible]

کاولان [illegible] صندل سفید [illegible] سفید [illegible] ورق نقره

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کاولان را [illegible] آب [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] داخل [illegible] کنند [illegible] بریزد [illegible]

آید الکافی [illegible] را داخل نماید [illegible]

نسخهٔ [illegible]

سواد	زرنیخ	مقل
۱ مثقال	۱۰	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲ [illegible]	۲	[illegible]
[illegible]	دار [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
مصطکی	عسل	[illegible]

دفع عقرب گزیده

فندق آهک آب [illegible] و قدری نوشادر با هم ممزوج نموده اند که آب بر
دی بریزد و به بوید به فرمان خدای عز و جل از عقرب [illegible] شود [illegible]
ساکن گردد چنانچه معلوم شود که عقرب [illegible] را [illegible] والله اعلم

[illegible]

آب [illegible] گل ارمنی صمغ عربی گل ارمنی [illegible] را
[illegible] [illegible] [illegible] مثقال
[illegible] بالای آب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] اکلیل الملک [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] آب [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

حب نوله مستعمل حکیم عماد الدین

[illegible]

[illegible]

تربت گاوزبان شلد ١٢٨

[illegible] گاوزبان گشنیز بادرنجبویه [illegible] ورق لقره ورق

[illegible] نیز روز بجست بند و بکوبند و صاف [illegible] قند [illegible] [illegible]

سفوف [illegible] تقویت معده

عود خام [illegible] سعد کوفی خرنوب [illegible] مصطکی کندر [illegible] [illegible]

مجموع را کوفته هر صباح [illegible] مثقال تناول نمایند [illegible]

معجون [illegible] مفرح

زرنباد [illegible] شراب [illegible] [illegible] [illegible]

در روغن بادام گرفته

طباشیر سفید ورق گل گل گاوزبان تخم گشنیز ابریشم مروارید ناسفته

کاه [illegible] زرشک [illegible] زرنباد [illegible] تخم کاهو تخم خرفه ورق نقره

عنبر اشهب بتریب [illegible] بپزند [illegible] قند سفید [illegible]

محلول ترنج

آب سیب آب ترنج شکر سفید عسل طبرزد گلاب

رطل رطل رطل رطل نیم رطل

زعفران قرنفل دارچینی مصطکی عود قاقلی جند بادرنجبویه

سکنجبین بزوری کرم

تخم کاسنی تخم کرفس بادیان تخم کشوث افسنتین پوست [illegible]

264

folíated 11/10/89 g.a.

END OF TITLE

PLEASE REWIND